



جنگ خلق

چریکهای فدائیان خلق ایران
(ارتش رها ئی بخش خلقهای ایران)

ارگان
تئوریک-سیاسی

اردیبهشت ماه ۱۳۶۵

شماره سوم

سال اول

● مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در

ایران (در نقد بر نامه ارضی "حزب کمونیست ایران")

● پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی در

روستاهای شمال (۴)

● دمکراتیزم کومه‌له و درگیری درونی

سازمان چریکهای فدائیان خلق ایران (اقلیت)

خلقهای قهرمان ایران !
آغاز سال تازه را شاد باشم گوئیم ! شاد باشم گوئیم
بخاطر اخگرهای مطهّب و سوزان مبارزه که در اعماق
وجودمان زیانه می کشد و افقهای دوردست را در پرتو
خویشروشنی می بخشد و شعله های آن گرمای شادی پخش
پهروزی و بهار واقعی را می پراکند .

نوروزتان پیروز!

فهرست

صفحه

- * مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در ایران
(در نقد برنامه ارضی " حزب کمونیست ایران ")
۱
- * دموکراتیسم کومه لسه و
درگیری درونی سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت)
۴۷
- * پاره ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال (۲)
۲ - اصول عمومی جنگ چریکی روستائی
۵۹
- * یادواره ای از چریک فدائی خلق ،
رفیق اسد رفیعیان (جلیل)
۹۲
- * پیرامون درگیری نظامی ۴ بهمن در سازمان
چریکهای فدائی خلق ایران و (اقلیت)
۹۸

مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان

در ایران (۱) (در نقد برنامه ارضی حزب کمونیست ایران)

مقدمه ۴۵

زمانی که "اصلاحات ارضی" در ایران صورت میگرفت، جنبش‌نویسن کمونیستی ایران مراحل اولیه رشد خود را از سر میگذرانید. اگر به این واقعیت توجه داشته باشیم که جنبش مزبور اساساً در مبارزه میان مارکسیسم — لنینیسم انقلابی تحت رهبری رفیق مائوتسه دون و حزب کمونیست چین بر علیه اپورتونیسم و رویونیسم در مقیاس بین‌المللی، به مارکسیسم — لنینیسم انقلابی پیوسته بود، آنگاه میتوانیم دریابیم که چرا "اصلاحات" مزبور خود بخود در برابر جنبش‌نویسن کمونیستی ایران مسائل نویسی را طرح میکرد که بدون پاسخ درست به آنها این جنبش نمیتوانست نقش واقعی خود را در مبارزات ضد امپریالیستی خلق ایفا کند. واقعیت این است که جنبش‌نویسن کمونیستی در آغاز شدیدا متأثر از انقلاب چین و نظرات رفیق مائو بود. از همین رو برداشت عمومی محافل و گروههای کمونیستی از شرایط اقتصادی — اجتماعی جامعه ایران، برداشتی بود مبتنی بر نیمه مستعمره — نیمه فئودالی بودن جامعه ایران. روشن است قبول "اصلاحات ارضی" و نابودی فئودالیزم از سوی این محافل و گروهها، بدین معنی بود که این گروهها دیگر نمیتوانستند جامعه ایران را جامعه ای نیمه مستعمره — نیمه فئودالی بدانند. و مهمتر اینکه این وظیفه بطور جدی در برابر آنها قرار میگرفت که ضمن ارزیابی از ماهیت و محتوی این تحول،

شرایط اقتصادی - اجتماعی جدید را مورد بررسی قرار دهند - در عین حال این امر خود بخود بیانگر حقیقت دیگری هم بود و آن اینکه اگر این گروهها می پذیرفتند که در نتیجه "اصلاحات ارضی" تغییرات اقتصادی - اجتماعی معینی در جامعه بوجود آمده است، پس بنابراین با توجه به این واقعیت می بایستی به طرح و حل کلیه مسائل اساسی انقلاب ایران مبادرت میورزیدند -

در ابتدا بخش وسیعی از نیروهای جنبش کمونیستی که بدلیل دکماتیسم شان و برداشتهای سطحی از آثار مائو نتوانسته بودند این تحولات را درک کنند، شروع به انکار آن نمودند - آنها سعی داشتند با اتکا به برخی نمونه ها نشان دهند که مناسبات تولیدی حاکم بر روستاهای ایران، مناسبات فئودالی میباشد - بعلاوه آنها کوشیدند با تحریف نظرات مائو، از نقطه نظر تئوریک ثابت کنند که وحدت میان امپریالیسم و فئودالیسم، وحدتی استراتژیک است - و خلاصه آنکه آنها بهر طریقی تلاش میکردند تا وانمود سازند که "اصلاحات ارضی" و نابودی فئودالیسم صرفاً یک دروغ است - با اینهمه بر خلاف این نیروها، محافل و گروههای دیگری با دقت به بررسی این تحول روی آوردند - آنها طی تحقیقات خود و با فاکتهای روشن نشان دادند که فئودالیسم در ایران اساساً و بطور عمده از میان رفته است - آنها ثابت نمودند که همزیستی فئودالیسم و امپریالیسم یک همزیستی موقتی و تاکتیکی است و خواه ناخواه نظام فئودالی در بطن نظام سرمایه داری جهانی بتدریج تحلیل میرود - بنابراین آنها کوشیدند ضمن روشن نمودن ماهیت و محتوی "اصلاحات ارضی" دهه ۴۰، نتایج آنرا بر کل پروسه تکاملی جامعه ایران و مبارزه طبقاتی آن توضیح دهند - آنها نشان دادند که بر اثر "اصلاحات ارضی" فئودالیسم بطور عمده از میان رفته و سلطه سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک در روستاهای ایران گسترش یافته است، ضمن آنکه این تحول یک تغییر کیفی در سلطه امپریالیسم در ایران بوجود آورده و بدین ترتیب جامعه نیمه مستعمره - نیمه فئودالی ایران به یک جامعه نو مستعمره تکامل یافته است - آنها

روشن ساختند که بدنبال این تغییرات گرچه خصلت اساسی انقلاب ایران یعنی انقلاب دمکراتیک نوین تغییر نیافته است با این وجود این انقلاب در يك کشور نومستعمره امپریالیستی در مقایسه با يك کشور نیمه مستعمره — نیمه فئودالی يك پله به انقلاب سوسیالیستی نزدیکتر شده است . آنها اثبات نمودند که مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان نه تنها از میان نرفته ، بلکه این بار بشكل نوینی و بلحاظی حادثتر ادامه مییابد . همه این نظرات در آنزمان بطرز روشن و مستدل در کتاب مبارزه مسلحانه هم استراتژی ، هم تاکتیک بیان گردید .

با اینحال جنبش نوین کمونیستی ایران در جریان رشد بیشتر خود بویژه در دهه ۵۰ ، با گرایش نوینی در مسائل برنامه ای و تاکتیکی روبرو گردید . این گرایش فکری که بطور عمده از یکسو بر اثر تداد حزب کمونیست چین از مارکسیسم — لنینیسم و در غلطیدن آن به رویونیسم سه جهانی و از سوی دیگر بواسطه ناتوانی روشنفکران انقلابی در درک ماهیت و محتوی "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" بوجود آمده بود ، به ساخته و پرداخته کردن يك برنامه و تاکتیک نوینی دست زد . بدینسان گرایش مزبور ضمن رد نظرات پایه ای مائوتسه دون در مورد انقلاب در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم و مردود داشتن آن ، کوشید که نقطه عزیمت خود را در بررسی جامعه ایران و مسائل انقلاب آن بر اساس تجربه روسیه قرار دهد . با این وجود اگر چه طرفداران این گرایش فکری بر سر کوبیدن نظرات مائو (و بعدا تا حدودی استالین) با یکدیگر وحدت داشتند ، با اینهمه بر سر ماهیت طبقاتی "حزب — کمونیست" و قدرت دولتی شوروی با یکدیگر اختلاف پیدا کردند . بدین ترتیب يك جریان ، مبارزه مارکسیسم — لنینیسم انقلابی تحت رهبری رفیق مائو بر علیه رویونیسم خروشچفی را مبارزه ناسیونالیسم برعلیه "اردوگاه سوسیالیستی" ارزیابی کرد و بدین طریق آشکارا از دارو — دسته رویونیسم حاکم بر شوروی اعاده حیثیت نمود و در چپه داخلی در جهت حزب توده سفت گیری کرد ، در حالیکه يك جریان دیگر بر رویونیسم بودن حزب حاکم بر شوروی پای فشرد . با اینحال طیرغم

وجود این اختلاف، این دو جریان از يك گرایش واحد، عملاً در طرح و بررسی مسائل برنامه ای و تاکتیکی به نظرات مشابه ای رسیدند.

این گرایش فکری در بررسی "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" نقطه حرکت بررسی خود را بر فتوای یا نیمه فتوای بودن جامعه ایران قرار داد. بر طبق این دیدگاه "اصلاحات ارضی" جامعه فتوای ایران را به جامعه ای سرمایه داری مبدل ساخت. نتیجه طبیعی اینکه این دیدگاه به این نتیجه رسید که بدنبال این تحول جامعه ایران دستخوش تغییرات اساسی گردیده که بر اثر آن تضادها و تقسیمات جدید طبقاتی در جامعه بوجود آمده است و از این مقطع به بعد مبارزه طبقاتی اساساً بر محور تضاد کار و سرمایه پیوسته می رود و لذا باید مسائل انقلاب ایران در پرتو این تضاد پایه ای طرح و حل گردد. از نقطه نظر تئوری و منطقی این دیدگاه مطرح میگرد که بر اثر توسعه سرمایه داری در ایران بویژه در روستاها، و قطبی شدن جامعه به پرولتاریا و بورژوازی که نتیجه طبیعی این شیوه تولیدی است، تجزیه جمعیت روستائی به پرولتاریا و بورژوازی آغاز گردیده و بنابراین مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان دیگر نمیتواند یکی از مسائل اساسی انقلاب ایران محسوب گردد.

اما واقعیت این است که بر اثر رشد جنبش انقلابی خلقهای ایران در دهه ۵۰، بویژه در اوایل و بعد از قیام ۲۲ بهمن ماه این نیروهای سیاسی طیرم برداشتهای "منطقی" خود نه با يك جنبش صرفاً کارگری، بلکه با يك جنبش وسیع ضد امپریالیستی خلق روبرو شدند. این نیروهای سیاسی با ناپاوری مشاهده کردند که در بسیاری از مناطق کشور، يك جنبش انقلابی وسیع دهقانی که در غالب موارد به مبارزه مسلحانه بر علیه حاکمیت جدید امپریالیستی نیز کشیده شده است در حال گسترش است. اگر چه در دستگاه فکری آنها جایی برای جنبش انقلابی دهقانان و مسئله ارضی وجود نداشت و دستگاه فکری مزبور بطور منطقی به اینجا می رسید که بعد از "اصلاحات ارضی" تجزیه جمعیت درونی روستا به پرولتاریا و بورژوازی شروع شده و مبارزه طبقاتی در روستاها

نیز طبعا می بایستی اساسا بر محور تضاد کار و سرمایه شکل بگیرد ، یا این وصف واقعیات مبارزه طبقاتی جدی تر از آن بودند که ایمن نیروها بتوانند نسبت به آن بی تفاوت باقی بمانند و از کنار آن بگذرند . با اینهمه آنها بعضی آنکه در برخورد با چنین واقعیاتی دستگامه فکری شان را زیر سؤال ببرند ، متاسفانه به آن دو دستی چسبیدند و کوشیدند که واقعیات مبارزاتی را با دستگاه فکری خود انطباق دهند . يك نمونه از این تلاشها مقاله ای است بنام " کمونیستها و جنبش دهقانی پس از حل امپریالیستی مسئله ارضی در ایران " که توسط اتحاد مبارزان کمونیست در سال ۵۸ منتشر گردید . در این مقاله اتحاد مبارزان کمونیست کوشید تا ضمن توضیحی "مارکسیستی" برای این مسئله ، مواضع تئوریک سست پایه جریانی را که خود بر آن نام "مارکسیسم انقلابی" نهاده در برابر "پوپولیسم" استحکام بخشد . این مقاله تلاش بی ثمری است که این جریان فکری برای رفع تناقضات دستگاه فکری اش بدان دست یازیده است . نمونه ای است از کرشمه بازیهای تئوریک و عبارت پردازیهای عاریتی از مارکسیسم و افشاگر چهره چوچه رویزیونیستهای جدید در جنبش ما میباشد .

از آنجائیکه ام.م.ک در این مقاله بهتر از جریانات مشابه خود توانسته است در چارچوب دستگاه فکری خود این مسئله را توضیح دهد و باز از آنجائیکه تزه های پایه ای مندرج در مقاله مزبور مبنا و اساس برنامه ای گردید که بعدا در سال ۶۲ جریانی موسوم به "حزب کمونیست ایران" بر اساس آن پایه گذاری شد ، ما برخورد با آنرا مفید دانسته و این را برای تقویت و تحکیم مارکسیسم - لنینیسم انقلابی و برنامه و مشی انقلابی (تئوری م،م) ضروری دیدیم .

اما نخست قبل از آنکه به تحلیل انتقادی مقاله " کمونیستها و جنبش دهقانی " بپردازیم ، لازم می بینیم به نکته ای اشاره کنیم . ام.م.ک بر خلاف ادعای ما گویا معتقد است که روش برخورد با مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در سال ۵۸ (یعنی زمان انتشار مقاله) برای وی کاملا روشن بود و بنا بر این هدفش از

تدوین این مقاله قبل از همه، برخورد با انحرافات حاکم پسر جنبش کمونیستی و نه روشن نمودن تناقضات دستگاه فکری اش بوده است.

برای نمونه ما در اینجا به قسمت کوتاهی از مقاله آقای منصور حکمت "در نقد وحدت کمونیستی" - بسوی سوسیالیسم، دوره دوم، شماره اول - اشاره میکنیم. آقای حکمت در جایی از این مقاله می نویسد:

"کتاب کمونیستها و جنبش دهقانی ۰۰۰" همزمان با اوج توهمات پوپولیستی جنبش، چاپ ایران نوشته شده است، در مقطعی که طیف وسیعی از تحلیل های کلیشه ای راست بر این جنبش حاکم بود.

حل مسئله ارضی محتوی انقلاب ما ظن داد میشد، اتویی سرمایه داری ملی و مستقل بر ایده پوچ فئودالی بودن روستای ایران متکی بود.

تجزیه طبقاتی و منافع متضاد طبقاتی در سطح روستا، به بهانه وجود خواست زمین در میان دهقانان فقیر و عدم رواج قطعی کار مزدوری در کشاورزی ایران، انکار میشد. تحت نام کمونیسم برخورد راست روانه به جنبش دهقانی و بویژه گسترش حمایت کارگران به دهقانان مرفه تپلیخ میشد.

این کتاب در رد این نظرات نوشته شده است. در این کتاب ما بر حاکمیت سرمایه بر کشاورزی ایران به وجود پرولتاریای روستا و به موقعیت ناگزیر دهقانان فقیر که طی الظاهر کارگران مزدی هستند، اما نهایتاً توسط سرمایه استثمار میشوند، تاکید کردیم.

ما آلترناتیو های اتویک بهره روائی و خلقی پوپولیست ها را در قبال جنبش دهقانی رد کردیم و بر کار سوسیالیستی در روستاها، تشکل مستقل پرولتاریای روستا و عدم حمایت از دهقانان مرفه تاکید ورزیدیم.

در این راه ما در رد ایده "حل مسئله ارضی بمثابه محتوی اقتصادی انقلاب" از جمله به این واقعیت اشاره کردیم که عدم تجزیه جمعیت روستایی به پرولتاریا و بهره روائی در سطح وسیع، به معنی عدم حل کاپیتالیستی مسئله ارضی نیست، بر عکس، این ویژگی حل اوپرتالیستی مسئله ارضی است که موانع فئودالی رشد سرمایه داری در ایران (و از جمله در روستای ایران) در هم کوبیده شده، در سطح ملیونی از دهقانان حلح پد شده (و اساساً پرولتاریای شهر بدین ترتیب وسیعاً گسترش

یافته و به طبقه اصلی استثمار شوند. در ایران تبدیل شده (امادر عین حال تجزیه جمعیت روستائی به بهره‌روزی و پرولتاریا، به دلیل انباشت کد سرمایه در روستا، در سطح وسیع به فرجام نرسیده است. ما این استدلال را در رد انتظار رشد سرمایه داری روستا، در رد انتظار تجزیه جمعیت و بوجود آمدن کشاورزی مدرن کاپیتالیستی و در رد بتعویق انداختن اتحاد پرولتاریای روستا و دهقانان بی چیز یا پرولتاریای شهر به بهانه "دمکراتیک بودن انقلاب" کردیم. نشان دادیم که علی‌رغم وجود خواست زمین، مسئله دهقانان فقیر یا سوسیالیسم حل میشود و نه با رشد بیش از این سرمایه داری. (همه تاکیدات از نویسندگان مقاله مزبور است).

به نظر ما همین قطعه کوتاه بروشنی کذب ادعاهای آقای حکمت را مبنی بر اینکه رسالت مقاله "کونیستها و جنبش دهقانی" در رد برداشتهای انحرافی جنبش چپ بوده است، اثبات میکند. واقعیت این است که در سال ۵۸ معدود نیروهای چپ هنوز بر فئودالی بودن مناسبات تولیدی در روستاهای ایران تاکید داشتند و بخش وسیعی از این نیروها په نحوی آنرا رد کرده بودند. و بنابراین "اتسویی سرمایه داری طی و مستقل" قبل از آنکه "برایده پوچ فئودالی بودن روستای ایران متکی" باشد، بیشتر از ناتوانی این نیروها در شناخت احزاب سیاسی و ماهیت طبقاتی رژیم جدید بر میخواست.

اما نکته اساسی اینجاست که به نظر ما هدف اساسی مقاله "کونیستها و جنبش دهقانی" بر روی رد این دسته از نظرات قرار نداشت، بلکه انتخاب "زحمت" بیشتر بهانه‌ای بود که م.ا.م. بتواند ضمن روشن نمودن مبانی تحلیلی تئوریکسی خود، نظرات مثبت خود را ارائه دهد. هدف قبل از هر چیز "در رد انتظار رشد سرمایه داری در روستا"، "در رد انتظار تجزیه جمعیت و به وجود آمدن کشاورزی مدرن کاپیتالیستی" و "در رد به تعویق انداختن اتحاد پرولتاریای روستا و دهقانان بی چیز یا پرولتاریای شهر" بوده است. هدف این بود که مدافعین تضاد کار و سرمایه

را از بن بست تئوریکی و علی در قبال مسئله ارضی و جنبش دهقانان نجات بخشد. هدف این بود که بر التقاطات تئوریکی که این جریان فکری بدان دچار بود، غلبه یابد. و ا. م. ک با "شهامت" آستین ها را بالا زد و بدین کار اقدام نمود. این ادعای ما بیشتر قوت میگیرد هنگامیکه به پیشگفتار کتاب "هفت مقاله در باره ۰۰۰" مراجعه میکنیم. در آنجا آمده است (توجه داشته باشیم که تاریخ انتشار این کتاب تقریباً نزدیک به تاریخ انتشار مقاله "کمونیستها و جنبش دهقانی ۰۰۰" می باشد) : "جنبش انقلابی زحمتکشان و بویژه روستائیان کردستان و نقرآن در تداوم اوج گیرنده انقلاب ایران، و نیز مکان تعیین کننده ای که مسئله ارضی در بحرکت در آوردن این جنبش انقلابی احراز میکند، پرخود صحیح به مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان را در دستور کار کمونیستها قرار داده است. شعار و برنامه ارضی کمونیستهای ایران چه باید باشد؟ شک نیست که جنبش کمونیستی ما تا ارائه پاسخ نهائی و اصولی به این سؤال راه درازی در پیش دارد. ۰۰۰۰" (تکیه روی کلمات از ما است).

روشن است که ا. م. ک در دی ماه ۱۳۵۸ نمیتوانست در مورد مسئله ارضی و جنبش دهقانی دو نظر داشته باشد. هم بگوید "برنامه ارضی کمونیستهای ایران چه باید باشد؟" و "تا ارائه پاسخ نهائی و اصولی ۰۰۰ راه درازی در پیش" است و هم اینکه امروزه بزبان آقای حکمت طوری وانمود کند که گویا مقاله "کمونیستها و جنبش دهقانی ۰۰۰" نه بعنوان طرح یک بحث و بمنظور رفع تناقضات فکری این جریان، بلکه اساساً بمنظور پاسخ قطعی به مسئله ارضی و جنبش دهقانی و مبارزه با انحرافات چپ بوده است.

بهر ترتیب اینکه ا. م. ک استدلال ما را بپذیرد یا نه، بهیچ وجه تأثیری در بحث ما نخواهد داشت. چرا که هدف ما از اشاره کردن باین نکته، نشان دادن ضرورت طرح بحث مسئله ارضی و جنبش دهقانی از سوی جریاناتی مانند ا. م. ک است. تأکید ما در اینجا بر این نکته بوده است که نشان دهیم چرا و بچه دلیلی جریانی مثل

۱۰ م • ك به تجزیه و تحلیل مسئله ارضی روی آورد و این مسئله چه مکانی را در کل دستگاه فکری اش اشغال مینماید • واقعیت این است که درك این موضوع در شناخت ماهیت واقعی این جریان فکری بسیار موثر بوده و کلیدی است که بتوسط آن میتوان به ماهیت واقعی برنامه ارضی آن پی برد •

این دهانور سیاسی - فلبخانی :

اولین نکته ای که ذهن هر خواننده با خواندن مقاله " کمونیستها و جنبش دهقانی " ••• بدان جلب میشود ، این است که چرا ۱۰ م • ك علیترم همه تلاشی که در مقاله مزبور بکار بست تا ثابت کند که مسئله ارضی در ایران از نقطه نظر اقتصادی (یعنی موانع فنودالی رشد سرمایه داری) حل شده است و بنابراین دیگر طرح مجدد حل کاپیتالیستی مسئله ارضی (چه از بالا و چه از پایین) ضرورت اقتصادی خود را از دست داده است ، باز در اینجا - و در آخر مقاله يك برنامه ارضی ارائه میدهد : " شعار "صادره انقلابی تمام اراضی بوسیله جنبش انقلابی دهقانان " در شرایط کنونی صحیح ترین شعار از نقطه نظر پرولتاریای ایران بطور اعم ، و پرولتاریای روستا بطور اخص است " • چرا ؟ مگر غیر از این است که شعار "صادره انقلابی تمام اراضی بوسیله جنبش انقلابی دهقانان " به معنی يك اصلاحات ارضی کاپیتالیستی اما این بار از پایین است ؟ پس بنابراین ۱۰ م • ك تمام تقلای های تئوریک خود مبنی بر رد حل مجدد کاپیتالیستی مسئله ارضی در ایران را چگونه توضیح میدهد • آیا همه این عبارت پردازی ها و لفاظی های تئوریک که ۱۰ م • ك در مقاله مزبور بدان دست

یازیده است، در برابر این شعار معصوم رنگ نمی بازند و یکجا دود نشده و بهوا نمیروند؟ اما نه! باید دست نگاه داشت و به حرفهای ا.م.ک گوش فرا داد، باید دید که شعار "مصادره انقلابی تمام اراضی بوسیله جنبش انقلابی دهقانان" در قاموس او به چه معنی می باشد و هدفش از طرح این شعار چیست؟ در این باره هم بسه آقای حکمت رجوع میکنیم چرا که ایشان آخرین مواضع این جریان فکری را در این مورد بیان داشته اند. در مقاله "نقد وحدت کمونیستی" آقای حکمت در این باره می نویسد: "..... مصادره انقلابی اراضی (آنها) نه بدلیل اقتصادی، بلکه از آنرو که پایه های مالکیت بزرگ اراضی را از پائین مورد هجوم قرار میدهد و لذا وارد آوردن ضربات بعدی به مالکیت خصوصی را تسهیل میکند" (..... پس منظور از طرح شعار دهن پرکن "مصادره تمام اراضی" بهره برداری سیاسی است و اجرای عملی آن مورد نظر نمیباشد. و این شعار نه بدلیل اقتصادی "یعنی نه از ضرورت یک اصلاحات ارضی، بلکه از ضرورت مورد هجوم قرار دادن مالکیت بزرگ ارضی از پائین برخاسته است تا بتوسط آن راه برای هجوم به مالکیت خصوصی و الفسای آن هموار شود. در اینجا آقای حکمت که گویا خوانندگان خود را ساده لوح و خود را بسیار زیرک در نظر گرفته است، تصور می کند که میتواند با این گونه عبارت پردازیها و ور رفتن با کلمات گریبان خویش را از توضیح مسئله خلاصی بخشد.

بسیار خوب! هدف از طرح "شعار مصادره انقلابی تمام اراضی" جلب دهقانان به منظور هجوم به پایه های مالکیت بزرگ ارضی است. و اما در اینجا این سؤال مطرح میشود و آن اینکه آیا این هجوم دارای جنبه اقتصادی - طبقاتی هم است؟ ا.م.ک به ما جواب میدهد که هدف از طرح این شعار "جنبه سیاسی - طبقاتی" آن مد نظر است و نه جنبه اقتصادی آن. بسیار خوب! از نظر ا.م.ک هدف از طرح شعار "مصادره انقلابی تمام اراضی" جنبه "سیاسی - طبقاتی" این هجوم مطرح است، اما

از نظر واقعیت و خود جنبش انقلابی دهقانان این هجوم از چه مضمونی برخوردار است؟ در اینجا است که م.ا.م. ک نمیتواند به ما بگوید که هجوم جنبش انقلابی دهقانان به پایه های مالکیت بزرگ ارضی فاقد محتوی اقتصادی است. چرا که در آنصورت نمیتواند هم جنبش مزبور را يك جنبش طبقاتی بداند و هم اینکه الفبای مارکسیسم را قبول داشته باشد.

بدین ترتیب ما به يك تضاد بسیار خنده آوری میرسیم. از یک سو از نظر م.ا.م. ک جنبه اقتصادی شعار "مصادره انقلابی تمام اراضی" ... مطرح نیست، در حالیکه از نظر جنبش انقلابی دهقانان این شعار دقیقاً بمعنی اصلاحات ارضی مجدد و آنهم از پائین می باشد. پس تکلیف چیست؟ بدیهی است مبارزه ای میان م.ا.م. ک که به زعم خود بنام طبقه کارگر ایران سخن میگوید، با دهقانان پسر سر اصلاحات ارضی و یا الغاء مالکیت خصوصی در میگیرد. م.ا.م. ک تاکید دارد که طرح مجدد حل کاپیتالیستی مسئله ارضی (چه از پائین و چه از بالا) ضرورت خود را از دست داده است، در حالیکه جنبش انقلابی دهقانان هم تاکید دارد که هدف آنها از پیوستن به شعار مصادره انقلابی تمام اراضی، چیزی بجز اصلاحات ارضی کاپیتالیستی و آنهم از پائین نبوده است. و اما م.ا.م. ک چگونه طبقه کارگر را از ایمن تضاد خلاصی می بخشد و این تضاد را به نفع وی حل می کند؟ واضح است که م.ا.م. ک به طبقه کارگر توصیه میکند، در آنجائیکه قوی تر هستی الغاء مالکیت خصوصی را اعلام بدار و در آنجائیکه ضعیف تر هستی، سعی کن دهقانان را سرپدوانی و در درون "کمیته های انقلابی دهقانی" کار سیاسی انجام بده، تا اکثریت کسب کنی. همین که به چنین اکثریتی دست یافتی به کمک پرولتاریای شهر، میتوانی الغاء مالکیت خصوصی را اعلام بداری. بدین صورت است که آقای حکمت میخواهد "علیرغم وجود خواست زمین، مسئله دهقانان را با سوسیالیسم حل" نماید. چنین است شیوه های مبارزه کمونیستی که م.ا.م. ک میکوشد به طبقه کارگر بیاموزد.

واقعیت این است که اگر در روسیه لنین و بلشویکها " صرفاً محتوی انقلابی - دمکراتیک این آمال دهقانی را بیرون کشیده و مورد حمایت قرار میدادند " در امر اجرای اصلاحات ارضی نسبت به دهقانان صادق بودند . لنین و بلشویکها از این رو برنامه ارضی ارائه دادند ، چرا که میخواستند در روسیه دست به اصلاحات ارضی بزنند . آنها با کارگران و دهقانان و با نارود نیکها ۰۰۰۰ بر سر " پاکسازی " کاپیتالیستی نظام پوسیده کشاورزی در روسیه از طریق امحای مالکیت ارضی بزرهر توافق داشتند . اما آنچه که آنها بد رستی درک میکردند و مطلقاً در پی کتمان آن نبودند ، " خصلت کاپیتالیستی هر گونه انقلاب ارضی در جامعه کنونی - مونی سی پالیزاسیون و طی کردن ، اجتماعی کردن و تقسیم " بود . " در حالیکه نارود نیکها اینرا نمی فهمیدند و مبارزه اشان برای صورتبندی دهقان - بورژوا در مقابل ملاک - بورژوا را در لفاف جملہ پردازیهای بی مایه و تخیلی در پاره پاره برابری نظام ارضی عرضه " میداشتند .

بنابراین هدف لنین و بلشویکها از طرح شمار مصادره انقلابی تمام زمینهای ملاکین از طریق کمیته های انقلابی دهقانی ، دقیقاً بمعنی " پاکسازی " کاپیتالیستی نظام پوسیده کشاورزی بود . با این وجود آنچه که پرولتاریای انقلابی در روسیه میبایستی بر سر آن با جنبش دهقانی به مبارزه بر می خاست ، اساساً بر سر اشکال تولید و مالکیت کاپیتالیستی کشاورزی بعد از این مصادره بود . اینکه زمینهای مصادره شده ملی میشدند ، تقسیم میشدند و ۰۰۰ ، این دیگر به توازن نیرو و بین پرولتاریا و دهقانان بر میگشت . هیچ شکی نیست که لنین همواره از آن شکل از تولید و مالکیت کاپیتالیستی حمایت میکرد که به سوسیالیسم نزد یکتا باشد . بنابراین طبقه کارگر در روسیه ، در مبارزه میان دهقانان و ملاکین ذینفع بود . و اینکه حمایت طبقه کارگر از دهقانان در مبارزه بر طبقه ملاکین ، نه از جنبه اقتصادی آن بلکه از جنبه سیاسی - طبقاتی آن مد نظر بود ، دقیقاً بدین خاطر بود که اصلاحات ارضی و " پاکسازی " کاپیتالیستی نظام پوسیده کشاورزی

در روسیه يك الزام تاریخی - اقتصادی بود و هیچ نیروی نمی توانست مانع تحقق آن گردد . اما در آنجا آنچه که مهم بود و اهمیت سیاسی عظیمی داشت ، چگونگی انجام این اصلاحات بود . تردیدی نیست هر آینه در روسیه اصلاحات ارضی از طریق يك جنبش انقلابی دهقانان در مقایسه با اصلاحات ارضی از بالا صورت میگرفت ، آنچنان نتایج سیاسی عظیمی ببار میآورد که نمیشد آنرا نادیده گرفت . بهمین جهت لنین و بلشویکها مصرا نه خواستار اصلاحات ارضی از پائین بودند . در واقع اصلاحات ارضی از طریق جنبش انقلابی دهقانی از يك سو موجبات هرچه سرپرتر رشد سرمایه داری را در روسیه فراهم میکرد و از سوی دیگر دستاوردهای د مکراتیک آن قطعا پرولتاریا را در موقعیت سیاسی بهتری قرار میداد تا وی بتواند مبارزه اش را در راه سوسیالیسم سرپرتر و بهتر پیش ببرد . اهمیت عظیم جنبش انقلابی دهقانی در روسیه دقیقا در همین واقعیت نهفته بوده است . معذالک علیرغم وحدتی که بین پرولتاریا و دهقانان بر سر " پاکسازی " کاپیتالیستی نظام پوسیده کشاورزی در روسیه وجود داشت ، با اینهمه این دو طبقه اجتماعی نمیتوانستند بر سر آن اشکال از تولید و مالکیت کاپیتالیستی که میبایستی بعد از این تحول در روستا مستقر میشد ، با یکدیگر اختلاف نداشته باشند . پرولتاریا برخلاف دهقانان آزاد شده از قید و بند و استثمار فئودالی که خواهان زفین است ، اصولا خواستار آن شکل از تولید و مالکیتی است که وی را در رسیدن به سوسیالیسم در موقعیت بهتری قرار دهد . از همین روی جهت نیست که لنین بعد از انقلاب ۱۹۰۵ همواره بر ملی کردن اراضی مصادره شده اصرار میورزید ، چرا که آنرا بعنوان اهرم قدرتمند اقتصادی برای انقلاب سوسیالیستی در نظر میگرفت . بنابراین ملاحظه میکنیم که در روسیه پرولتاریا و دهقانان بر سر مصادره املاک بزرگ اریایی و اصلاحات ارضی د مکراتیک با یکدیگر وحدت داشتند . اما علیرغم این وحدت ، آنها میبایستی بر سر اینکه چه نوع تولید و مالکیت کاپیتالیستی بجای املاک مصادره شده مستقر گردد ، با

یکدیگر مبارزه مینمودند • سرنوشت این مبارزه اصولاً به توازن قوا میان پرولتاریا و دهقانان بر میگشت •

اما ام ام • که چه میکند! او که قصد دارد بشیوه لنینی مبارزه کند، میخواهد بطرز مضحکی تضاد میان اصلاحات ارضی و الغاء مالکیت خصوصی را از طریق توازن نیرو حل کند • از یکسو شعار صادره انقلابی همه اراضی را میدهد و از سوی دیگر در عمل قصد الغاء مالکیت خصوصی را دارد • در حقیقت ام • که نه بشیوه لنینی، بلکه بشیوه احزاب بورژوازی مبارزه میکند • او میخواهد با طرح این شعار، آرای جنبش انقلابی دهقانی را بدست آورد و آنها را بسوی خود جلب کند • در واقع برنامه ارضی ام • که فریب دهقانان است همه تقلاهای تئوریک که ام • که در این مقاله بدان دست یازیده است، برای توجیه رفتار دژکارانه سیاسی اشراست • هدف این است که مستی " روشنفکران کمونیست " هم مسلک خود را از لحاظ تئوریک مجاب سازد که از نقطه نظر مارکسیسم فریب دهقانان مجاز است • و این را هم بحساب متد ولوژی لنین و شیوه برخورد لنین با جنبش دهقانی جا میزند •

طرح يك بحث انحرافی

امام ك در طرح مثبت نظرات خود پیرامون مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران مینویسد: " برای اتخاذ موضع پرولتری در قبال مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران میباید پایه های اقتصادی - طبقاتی مسئله را شناخت و به این منظور می باید قبل از هر چیز در ماهیت و محتوی امپریالیستی اصلاحات ارضی دهه ۴۰ تعمق کرد " در اینجا این سؤال مطرح است و آن اینکه چرا باید برای شناخت پایه های اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی و جنبش دهقانی " قبل از هر چیز در ماهیت و محتوی امپریالیستی اصلاحات ارضی دهه ۴۰ تعمق کرد " ؟ امام ك در این مورد كاملاً سكوت میکند و هیچگونه توضیحی در این باره نمیدهد " شاید هم تصور میکند که پرداختن به چنین مسئله ای می بایستی بدین صورت باشد " اما به نظر ما يك مارکسیست درست عکس این عمل میکند " وی میکوشد مستقیماً و با تجزیه و تحلیل عوامل مادی و تضادهائی را که بر اثر عملکرد آنها يك جنبش دهقانی برانگیخته می شود ، بشناسد و سپس با طرح تاریخی - مشخص مسئله سعی خواهد نمود نیروهای محرکه این جنبش و محتوی اقتصادی - طبقاتی آنرا دریابد " این یگانه روشی است که يك مارکسیست در بررسی پدیده ها بکار میگیرد " در حالیکه امام ك که همیشه دوست دارد برای ارشاد جنبش کمونیستی و در بررسی هر مسئله ای درسنامه مفصلی بنویسد و ضمن تشریح اصول مبانی مارکسیسم در آن مورد ، به بررسی مشخص پیردازد ، در اینجا شیوه رازدهان گشادش مینوازد " این جریان فکری که برای تئوری مکان و جایگاهی ماوراء پراتیک قائل است ،

بحوض آنکه برای شمرن دند انهای اسب مستقیما دهن اسب را باز کند، به ما میگوید برای شمرن دند انهای اسب اول باید در شیوه غذا خوردن اسب تعمق بعمل آید .

آری ! تئوری به نیازهای پراتیک پاسخ میگوید و اگر قرار با شد تئوری را مستقلا و بدون توجه به واقعیات و نیازهای پراتیکی بسط دهیم بی شك میتوانیم جهان واقعی را آنطور که میلمان است تصویر کنیم یعنی کاری که امومك در بررسی پایه های اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران بدان دست یازید .

روشن است که امومك از همان آغاز در بررسی پایه های اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی میکوشد بحث را آگاهانه و هدفمند از مسیر خود منحرف ساخته و بدین طریق از بررسی مسئله بطور مستقیم طفره رود. اما اینکه چرا امومك بدین امر توسل جسته است موضوعی است که ما در صفحات بعدی آنرا روشن خواهیم ساخت . اما اینک اجازه دهید امومك با توجه به این واقعیت که بحث را از مسیر واقعی اش منحرف ساخته است، به بررسی خود ادامه دهد . باید دید وی از این کار خود چه نتایجی میخواهد بدست آورد .

امومك در ادامه مقاله اش و به منظور روشن نمودن این مسئله لازم می بیند در وهله اول به چند نکته تئوریک اشاره کند (یعنی باز هم در سنانه) . در اینجا بد نیست که به این نکات تئوریک بطور تیتروار اشاره کنیم تا روشن باشد که امومك در طرح این نکات تئوریک چه نتایج معینی را میخواهد استنتاج نماید .

۱ - توضیح انباشت بدوی : "پروسه خلع بد و فرجام نهائی آن (یعنی کالا شدن نیروی کار در سطح وسیع جامعه) چه از نقطه نظر تاریخی و چه از نظر تحلیلی ، نقطه گذار جامعه از مناسبات فئودالی به سرمایه داری است . بحیثارت دیگر پیش شرطهای تاریخی استقرار سرمایه داری ، با به فرجام رسیدن پروسه خلع بد متحقق شده"

۲ - در باره تولید سرمایه داری و تسلط آن بر جامعه : "حاکمیت

سرمایه بر تولید اجتماعی در کل اقتصاد الزاما به معنی حاکمیت سرمایه بر تک تک پروسه های تولید منفرد در درون جامعه نیست . . . و ثانیا بخش عده اضافه محصول حاصل از پروسه های مختلف کار در جامعه بصورت ارزش اضافه به تملك صاحبان وسایل تولید در میآید .^۲

۳- درباره استقرار و رشد مناسبات سرمایه داری (در روستا)؛ پروسه خلق پد صرفا شرط لازم تحول شیوه های تولیدی است و شرط کافی آن حرکت سرمایه در استفاده از امکانات موجود، یعنی انباشت سرمایه است .

۴- " آهنگ کند تر انباشت در بخش کشاورزی يك گرایش ذاتی تولید سرمایه داری، در سطح کل سرمایه اجتماعی است . امپریالیسم پمپایه سرمایه داری عصر انحصارات این گرایش تولید سرمایه داری بطور اعم را پوضوح آشکار و متبلور میسازد ."

۵- "از آنجا که امپریالیسم يك نظام جهانی است، تقسیم کار در چارچوب آن نیز به مقیاسی جهانی صورت می پذیرد . از اینرو رشد کشاورزی در يك کشور سرمایه داری، که بازار داخلی آن جزئی از بازار جهانی سرمایه انحصاری است، علاوه بر عوامل کلی که در قسمت های فوق ذکر کردیم، مشخصا به این مسئله بستگی دارد که سرمایه انحصاری تا چه حد در نمای سودآوری در عرصه تولید کشاورزی را در يك کشور محین - با توجه به آلترناتیوهای جهانی که در پیش دارد - مساعد ارزیابی کند . " (همه جملات داخل گیومه از کتاب " کمونیستها و جنبش دهقانی . . . " نقل شده است) .

۶- " پس از بیان این نکات بالاخره تصمیم میگیرد وارد اصل مطلب شود و با " نگاهی به ویژگیهای پروسه امپریالیستی سلب مالکیت در ایران و استقرار و توسعه سرمایه داری در کل جامعه و نیز چگونگی بسط مناسبات بورژوائی در روستا "، پایه های اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان را روشن نماید . در اینجا ما برای سهولت در بحث لازم دیدیم بطور مختصر چکیده نظرات ام . م . ک را با آوردن قطعات گوناگونی از مقاله " کمونیستها و جنبش دهقانی . . . "

بیان داریم . لازم به تذکر است که تمام تاکیدات و توضیحات داخل پیرانتز از مقاله مزبور است .

یکم اینکه : " گفتیم که محور اساسی حل کاپیتالیستی مسئله ارضی پروسه جدائی تولید کنندگان مستقیم (دهقانان) از وسایل تولید و تبدیلی آنان به کارگران مزدی است . از این نقطه نظر اصلاحات ارضی دهه ۴۰ بی هیچ تردیدی " مسئله ارضی " را از دیدگاه ایجاد پیششرطهای ضروری انباشت سرمایه حل کرده است . این مقطع معین تاریخی شاهد فرجام نهائی تحول زیر بنای اقتصادی ایران از فئودالی به سرمایه داری است " . دوم اینکه : " پس از نظر تئوریک شرط لازم برای بسط مناسبات بورژوازی در روستای ایران پانزده سال است که فراهم آمده است . اما سرمایه انحصاری نیروی کار وسیع روستائیان خلع ید شده را نه برای تولید غلات و حبوبات و خشکبار و دانه های روغنی و صنعتی بشیوه های کاپیتالیستی بلکه در وهله اول برای استثمار در بخشهای صنایع استخراجی و ضائمی آن طلب میکرد " ، بنابراین " هدف اساسی خلع ید امپریالیستی دهه ۴۰ در وهله اول نه سازمان دادن کاپیتالیستی روستای ایران و نه تخریب نظام خودکفای " کهنه " و خرده کالائی ما " بلکه در وهله اول هدف " در جهت تبدیلی ایران به منبعی از نیروی کار ارزان و زمینه مساعدی برای صدور و انباشت سرمایه انحصاری " بوده است . در نتیجه سوم اینکه : " خصلت امپریالیستی پروسه سلب مالکیت و وابستگی سرمایه داری ایران ، شرایط ویژه ای در صحنه روستا بوجود آورده است ، از یکسو از نقطه نظر رشد سرمایه داری در کل کشور (بنابراین سرمایه داری در کشور تحت سلطه ، مبتنی بر تولید فوق سود) مسئله ارضی فیصله یافته است اما از سوی دیگر ، سرمایه با آهنگ بسیار کندتر از سرعت تبدیلی نیروی کار به کالا در عرصه روستا انباشت کرده و گسترش یافته است " . لذا چهارم اینکه : " مناسبات طبقاتی در عرصه بسیاری از روستاها ناگزیر با این واقعیت اقتصادی تطابق مییابد . از یکسو بد رجه ای که انباشت سرمایه در

روستا انجام می پذیرد و بخشی از توده وسیع خلق پد شدگان در همان روستا به پرولتاریا - بکارگران مزدی - بدل میگردد، و بهمین نسبت از سوی دیگر دولت، شرکتهای سهامی زراعی، سرمایه دار خصوصی و پادشاهان مرفه بر جای بزرگ مالک می نشینند. اما بر این نکته باید همواره تاکید کرد که اکثریت تعیین کننده خلق پد شدگان نه در روستا، بلکه در شهرها به جرگه پرولتاریا می پیوندند. " با اینحال نکته اساسی بر سر شناخت موقعیت اقتصادی و سیاسی خوش نشینها، نسق دارها، اجاره دارها و خرده مالکان است، که در نتیجه خصلت امپریالیستی پروسه خلق پد، نه عملا امکان یافته اند تا به پورژوازی تمام عیار روستا بدل گردند و نه به طایفه کارگر مزدی عملا به استخداام سرمایه مزدی درآمده اند. این ویژگی اساسی مسئله ارضی در شرایط مشخص ایران امروز است که از یکسو خلق پد امپریالیستی موانع خارجی توسعه مناسبات سرمایه داری را در شهر و روستا از میان برداشته است و شرایط لازم برای انباشت سرمایه را - از نقطه نظر روابط ملکی - در همه عرصه ها فراهم نموده است و از سوی دیگر کار و سرمایه یکدیگر را عداوت تا در بازار شهر، نه روستا، پیدا میکنند و انباشت در روستا، و در نتیجه تجزیه درونی دهقانان به پرولتاریا و پورژوازی بکندی صورت میگیرد. " بنابراین نتیجه همه اینها آنکه: " انقلاب ایران هم اکنون ناقوس مرگ سرمایه داری وابسته، یعنی تنها شکل ممکن سرمایه داری در ایران، را نواخته است. اما نکته اینجاست که برخورد پرولتاریای ایران به جنبش دهقانی دقیقا در شرایطی ضرورت حیاتی یافته است که سرمایه داری وابسته مسئله ارضی را از دیدگاه رشد تاریخی خود حل کرده است، لیکن تجزیه درونی دهقانان را به فرجام نرسانده است. از یکسو روستائیان ایران نه صرفا به طبقات پرولتاریا و پورژوازی، بلکه به ترکیب درهم جوشی از اقشار و طبقات مختلف، با موقعیتهای مختلف، در تولید و نسبت به وسایل تولید، تقسیم میگردد، و از سوی دیگر کل این ترکیب در هم جوش تحسنت حاکمیت سرمایه به بقای خود ادامه میدهد. "

انقلابی دهقانان اعلام می دارد . یعنی اینکه سرمایه داری ملی و مستقل محتوی اقتصادی مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران می باشد . با اینهمه بلافاصله توضیح می دهد که " در شرایطی که سرمایه و قانونمندی حرکت آن بر تولید اجتماعی حاکم گشته است و در شرایطی که مبارزه طبقاتی در کل جامعه بر محور مبارزه طبقاتی پرولتاریا و بورژوازی استوار است " ، این درست است که " در عرصه روستا جنبش دهقانی ، با آرمانهای بورژوازی ، امکان وجود می یابد . لیکن با حل کاپیتالیستی مسئله ارضی بشیوه امپریالیستی ، آرمانهای بورژوازی جنبش دهقانی ، نقش تاریخی خود را از دست داده و بیش از پیش به اتوپی هائی غیر قابل تحقق بدل گشته اند . اتوپی ، نه از این نظر که جنبش دهقانی نمیتواند از طریق اعمال قدرت سیاسی و بزور به صادره و تقسیم دست زند و یا برای مدتی شیوه تولید دهقان - بورژوازی را ، به رغم منافع سرمایه انحصاری ، در روستاهای ایران سرپا نگاه دارد ، بلکه از آن رو که این شیوه تولید دیگر در توسعه تاریخی سرمایه داری ایران مکانی ندارد ، " " . با اینوصف از نقطه نظر ام . م . ک این جنبش دهقانی اتوپیک با محتوی سرمایه داری ملی و مستقل ، انقلابی است . چرا که تا " مرز مبارزه مسلحانه با سرمایه انحصاری و حکومت آن برای صادره زمین پیش ، " میرود . بدین ترتیب " در حالیکه جز " ارضی اتوپی سرمایه داری مستقل و ملی در چارچوب روستاهای کشور به مبنای حرکت جنبش دهقانی بدل میگردد و دهقانان را به مبارزه انقلابی بر طبقه نظام موجود فرا میخواند ، " اجزا " دیگر و چارچوب کلی آن ، به محور عوام فریبیهای بورژوازی لیبرال تبدیل میشود و انقلاب ایران را در " شهر " به سازش میکشاند " .

تصور میکنیم که احتیاجی به جمعبندی مطالب فوق نباشد ، چرا که قطعاتی که از مقاله " کمونیستها و جنبش دهقانی . . . " در اینجا آورده شده است ، به اندازه کافی گویای نظرات ام . م . ک می باشد . از اینرو ما مستقیماً وارد تحلیل انتقادی این ترهات تئوریک میشویم .

و اما قبل از آنکه به تحلیل انتقادی این نظرات بپردازیم، بد نیست به این نکته اشاره کنیم و آن اینکه چرا ا.م.ک برای توضیح پایه های اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی، لازم دید نخست "در ماهیت و محتوی امپریالیستی اصلاحات ارضی دهه ۴۰ تعمق کند؟ چرا وی با يك مانور تئوریک، بحث را آگاهانه به مسیری که خود میخواست منحرف نمود و آنرا پیشبرد؟ به نظر ما علت اساسی این امر در این واقعیت نهفته است که ا.م.ک از جریاناتی مثل "زحمت" که نقطه عزیمت خود را در طرح و بررسی مسائل انقلاب دمکراتیک ایران بر سرمایه داری ملی و مستقل قرار داده اند، بسیار خشمگین و برآشفته است. وی میدانند که سرمایه داری ملی و مستقل پیش از پیش بر اتوپی مبدل گردیده است. بنابراین تاکید دارد که در طرح و بررسی مسائل انقلاب دمکراتیک نباید بر چیزی تکیه نمود که نتوانست و نه توانست بشیوه عده تولیدی در ایران بدل گردد. بنابراین توصیه میکند که باید مسائل انقلاب دمکراتیک را از نقطه نظر سرمایه داری ای که در جامعه ایران امکان گسترش دارد و در عین حال توانسته است بشیوه عده تولیدی در ایران بدل گردد، مورد بررسی قرار داد. یعنی از نقطه نظر سرمایه داری وابسته ایران! از این روست که ا.م.ک برای ارزیابی پایه اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی و جنبش دهقانی در ایران که مسئله ای است در چارچوب يك انقلاب دمکراتیک، از "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" آغاز میکند. وی در وهله اول به کلیه کسانی که هنوز بر فتوای بودن روستاهای ایران اعتقاد دارند، گوشزد میکند که این برداشت بعد از "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" با واقعیات مغایر است. سپس روی میکوشد تا نشان دهد که جامعه ایران بعد از "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" به جامعه ای سرمایه داری مبدل شده است. بنابراین تاکید دارد که وجود وینا عدم حل پاره ای از مسائل مربوط به انقلاب دمکراتیک را باید اساساً از طریق بررسی ویژگیهای پروسه "خلعید" و طبعا ویژگیهای سرمایه داری ممکنه در ایران مورد توجه قرار داد. بی جهت نیست

که ام.م.ك به هم مسلکان خود توصیه میکند، از اینکه ممکن است بدین نحو "در کنار" محمد رضا شاه قرار بگیرد، نباید ترسی بخود راه دهید، چرا که در روسیه هم اگر راه حل استولین به موفقیت می رسید، لنین و بلشویکها نیز در کنار وی قرار می گرفتند. در عین حال ام.م.ك دست رد به سینه کسانی میزند که منتظرند تا سرمایه داری وابسته ایران خود "جنبه طبقاتی" مسئله ارضی یعنی تجزیه و سیحدهقانی را به پرولتاریا و بورژوازی را حل کند و از آنجائیکه معتقد است محتوی اقتصادی جنبش دهقانی را سرمایه داری ملی و مستقل تشکیل میدهد، و باز از آنجائیکه این جز "ارضی سرمایه داری ملی و مستقل را انقلابی میداند، توصیه میکند این جنبش دهقانی را از نقطه نظر نابودی سرمایه داری ایران میتوان مورد استفاده قرار داد.

مکان و جایگاه تاریخی "اصلاحات ارضی"

دهه ۴۰ و مسئله انباشت بدوی

نظر به اینکه اولین حلقه از زنجیره حلقات تفلایهای تئوریک ام.م.ك در پرداختن به علت وجودی جنبش دهقانی و پایه اقتصادی - طبقاتی آن اثبات این نکته است که نشان دهد در مقطع "اصلاحات ارضی" دهه ۴۰، "پروسه جدائی تولیدکنندگان مستقیم (دهقانان) از وسایل تولید و تبدیلی آنان به کارگران مزدی" و بنابراین "فرجام نهائی تحول زیربنای اقتصادی ایران از فئودالی به سرمایه داری"

اتفاق افتاده است، ما نیز آغاز بررسی انتقادی خود را از همین حلقه شروع میکنیم. در این قسمت ما میخواهیم نشان دهیم که چگونه ام.ک با قرینه‌سازیها و اقتباس‌برخی از جنبه‌های پروسه انباشت بدوی و مجزا ساختن آن از کلی پروسه مزبور و تعمیم مکانیکی آن بر "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" می‌خواهد چرندیات تئوریک خود را به جنبش کمونیستی حقه‌کند و از این هم هیچگونه شرمی ندارد که "در این مقطع تاریخی" "در کنار" امپریالیستها و رژیم دست‌نشانده آنها قرار بگیرد.

بسیار خوب! "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" موجب "جدائی تولیدکنندگان مستقیم (دهقانان) از وسایل تولید و تبدیل آنان به کارگران مزدی"، "ایجاد پیش‌شرطهای ضروری انباشت سرمایه (۱) ... و بالاخره "فرجام نهائی تحول زیربنای اقتصادی ایران از فئودالی به سرمایه‌داری" گردید، با این وصف این سؤال مطرح است و آن اینکه "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" در سیر تکاملی جامعه ایران، چه مکان و جایگاه تاریخی را اشغال مینماید؟ و در کدام چارچوب تاریخی و با کدام تضاد پایه‌ای که محتوی تاریخی این حرکت را روشن می‌سازد، توضیح داده میشود؟ به نظر ما با توجه به توضیحات تئوریک بند ۱ و بطور کلی فضائی که بر سراسر کتاب حاکم است، بی‌هیچ گفتگویی ام.ک بما خواهد گفت که "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" در ایران را باید در چارچوب انباشت بدوی توضیح داد. آیا براستی "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" از نقطه نظر طرح تاریخی - مشخص مسئله، میتواند در چارچوب انباشت بدوی قرار گرفته و توضیح داده شود؟ یا نه، طرح مسئله به این شکل غلط است و ما با شرایط دیگری روبرو هستیم. این مطلب را از نزدیک مورد بررسی قرار میدهیم.

اصولا انباشت بدوی چیست؟ مارکس میگوید: "آنچه انباشت بدوی خوانده شده است بجز پروسه جدائی تولیدکنندگان از وسایل تولید نمیتواند چیز دیگری باشد. این پروسه از آن جهت مانعند

پروسه ای " بدوی " تجلی میکند که پیش تاریخ سرمایه و شیوه تولید متناسب با آنرا تشکیل میدهد .

شالوده اقتصادی جامعه سرمایه داری از ساختمان اقتصادی جامعه فئودالی بیرون آمده است . انحلال این ساختمان عناصر آن شالوده را آزاد ساخت . " (سرمایه) . اتفاقا خود اوم . ك هم توضیحی تقریبا مشابه همین را در بند I ارائه داده است : " پروسه خلق پید و فرجام نهائی آن (یعنی کالا شدن نیروی کار در سطح وسیع در جامعه) چه از نقطه نظر تاریخی و چه از نظر تحلیلی ، نقطه گذار جامعه از مناسبات فئودالی به سرمایه داری است . به عبارت دیگر پیش شرطهای تاریخی استقرار سرمایه داری . . . " . پس روشن است که " انباشت بدوی " به آن حرکت تاریخی گفته میشود که " تولید کنندگان را مبدل به کارگران مزدور میکند ، از یکسو مانند نجات آنان از بند چاکری و فشار رسته ای جلوه میکند ، و تنها جنبه ای است که مورد توجه تاریخ نویسان بورژوازی است ، ولی از سوی دیگر همین نوزادگان ، پس از آنکه تمام وسایل تولید شان و همه تضمیناتی که تاسیسات قدیم فئودالی برای زندگی آنان فراهم میساخت از کف شان روده شود ، مجبورند که خویشان را در معرض فروش قرار دهند . داستان این خلق پید را سالنامه های بشریت با حروفی از خون و آتش ثبت نموده است " (سرمایه) . خلاصه آنکه انباشت بدوی به آن حرکت تاریخی ای گفته میشود که در نتیجه آن ، نظام اقتصادی (شیوه تولیدی) فئودالی منحل میگردد و در عوض عناصر شالوده اقتصادی سرمایه داری آزاد میگردد .

و اما آیا این درست است که مارکسیستها در هرکجا که با پروسه خلق پید از تولید کنندگان مستقیم (بویژه دهقانان) ، با کالا شدن نیروی کار ، انحلال اقتصادی فئودالی و توسعه سرمایه داری مواجهه میکردند ، بلافاصله حکم کنند که این تحول همانا پروسه انباشت بدوی بوده است ، که باید در چارچوب آن بررسی شود ؟ هیچ شکی نیست که مارکسیسم با اینگونه قرینه سازیهای تاریخی فرسنگها بدور است .

" تئوری مارکسیستی بی چون و چرا خواستار است بهنگام تجزیه و تحلیل هر مسئله اجتماعی، آن مسئله بدو در چارچوب تاریخی معینی مطرح گردد " (لنین - درباره حق ملل ۰۰۰) . واضح است که قرینه سازها مطلقاً نمیتواند محتوی تاریخی " هر مسئله اجتماعی " را توضیح دهد و آنهایی که میکوشند تا از این طریق به تبیین مسئله بپردازند، در حقیقت کوششهایشان به چیزی پوچ و مهمل تبدیل میشود . بنابراین باید تلاش نمود آن تضاد پایه ای را پیدا کرد که به توسط آن میتوان ضمن روشن نمودن محتوی تاریخی آن مسئله اجتماعی، خود مسئله را نیز بطور مشخص توضیح داد .

آیا ام.ک. کوشیده است برای روشن نمودن " ماهیت و محتوی اصلاحات ارضی امپریالیستی دهه ۴۰ " بدین گونه عمل نماید؟ به نظر ما خیر! در حالیکه مارکس در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی بطرز بسیار روشنی کوشید محتوی تاریخی تبدیل نظام اقتصادی - اجتماعی فئودالی به سرمایه داری را روشن کند . وی نشان داد که این تحول بر اثر عملکرد چه تضاد معینی شکل میگیرد . مارکس در مقدمه نقد اقتصاد سیاسی نوشت: " نیروهای مادی تولید جامعه در مرحله معینی از انکشاف خویش، با مناسبات تولیدی موجود یا با مناسبات مالکیت - آنچه که تنها بیان حقوقی همان چیز است - که در درون آن تا حال در حرکت بوده اند، در تضاد قرار میگیرد . این مناسبات از اشکال انکشاف نیروهای مولده به زنجیره های آن نیروها بدل میگرددند سپس دورانی از انقلاب اجتماعی آغاز میگردد . با تغییر پایه اقتصادی تمامی روینای عظیم کم و بیش بسرعت دگرسان میگردد . در ملاحظه چنین دگرسانی هائی، باید بین دگرسانی مادی شرایط اقتصادی تولید، که با دقت ظوم طبیعی میتواند معین گردند و اشکال قانونی سیاسی، مذهبی، هنری یا فلسفی - در یک کلام - اشکال ایدئولوژیک که طی آن انسانها بر این تضاد آگاه میشوند و به مبارزه علیه اش در دست می یازند، تمیز قائل شد . " . بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که مارکس دقیقاً " از طریق توضیح تضاد های زندگی مادی، از تضاد های

موجود بین نیروهای مولده اجتماعی و مناسبات تولیدی " است که محتوی تاریخی این تحول مثلا " فرجام نهائی تحول زیر بنای اقتصادی ۰۰۰ را از فنودالی به سرمایه داری " توضیح می دهد . در واقع مارکس به روشن ترین و گویا ترین شکل ممکن کلید درك این تحول را بدست داد . روشن است با تغییر شیوه تولید فنودالی ، ساختمان طبقاتی جامعه فنودالی که خود نتیجه و محصول همان واقعیت اقتصادی بود ، بتدریج تغییر میکند و در عوض در زمینه شیوه تولیدی جدید یعنی شیوه تولیدی سرمایه داری ، تقسیمات جدید طبقاتی متناسب با وضع اقتصادی جدید بوجود می آید . با تغییر در پایه اقتصادی - طبقاتی جامعه فنودالی و در جریان مبارزه طبقاتی روینای فنودالی تغییر میکند و بجای آن روینای سیاسی بورژوازی می نشیند . پس میتوان نتیجه گرفت که " انباشت بدوی " به آن حرکتی در درون جامعه فنودالی اطلاق میشود که در مجموع نقطه و میدا حرکت شیوه تولید سرمایه داری و " پیش تاریخ سرمایه و شیوه تولید متناسب " با آن میباشد .

اما ام ۰ ک چه میکند ! او از یکطرف بخواننده خود اطمینان میدهد که " این مقطع تاریخی شاهد فرجام نهائی تحول زیر بنای اقتصادی ایران از فنودالی به سرمایه داری است " اما از طرف دیگر مینویسد " لیکن این تحول نه بشیوه کلاسیک ، یعنی نه از طریق رشد تولید کالائی در بازار داخلی از یکسو و توسعه نیروهای مولده در دل تولید کشاورزی فنودالی از سوی دیگر ، بلکه از طریق حرکت سرمایه - انحصاری در جهت تبدیل ایران به منبعی از نیروی ارزان و زمین - مساعد برای صدور و انباشت سرمایه انحصاری تحقق پذیرفت " . در اینجا میتوان بروشنی ملاحظه کرد که ام ۰ ک برای فرار از توضیح ماهیت " اصلاحات ارضی دهه ۴۰ " به چه لفاظی های تئوریکسی متوسل میشود . وی تصور میکند که با گفتن همین چند کلمه " نه بشیوه کلاسیک " میتواند گریبان خویش را از توضیح محتوی تاریخی " اصلاحات ارضی دهه ۴۰ " خلاصی بخشد .

اینک فرض کنیم " آنچه که ام.ک، این کارشناسان امور سرمایه - داری وابسته ایران میگویند صحیح باشد، یعنی اینکه هدف امپریالیسم (سرمایه انحصاری) از " اصلاحات ارضی دهه ۴۰ " در وهله اول نه سازمان دادن کاپیتالیستی روستای ایران بود و نه تخریب نظام خود کفای " کهنه و خرد کالائی "، بلکه هدف او در وهله اول " تبدیلی ایران به ضبعی از نیروی کار ارزان و زمینه مساعد برای صدور و انباشت سرمایه انحصاری " بوده است. باز بهر ترتیب این سؤال ناراحت کننده در برابر ام.ک قرار میگیرد و آن اینکه توضیح دهد که این تحول اصولا بر اساس کدام تضاد اساسی قابل تبیین است. بعبارت دیگر چگونه میتوان محتوی تاریخی این حرکت و نه محتوی اقتصادی آنرا روشن نمود. آیا میتوان حل تضاد میان امپریالیسم و فنودالیسم، نابودی اقتصاد فنودالی و تسلط آلترناتیو اقتصادی امپریالیسم یعنی سرمایه داری وابسته را به معنی " فرجام نهائی تحول زیر بنای اقتصادی ایران از فنودالی به سرمایه داری " دانست؟ آیا این تحول در چارچوب " انباشت بدوی " قابل تبیین است؟ واقعیت این است که ام.ک میکوشد با بکارگیری مفاهیم غریبی از مارکسیسم این را ثابت کند.

رفیق مسعود احمدزاده شانزده سال پیش در وصف حال چنین جریاناتی نوشت: " در حقیقت تبیین هرگونه تغییر و تحولی در جامعه بدون آنکه به تضاد اصلی نظام موجود، یعنی تضاد خلق و سلطه امپریالیستی، توجه شود، تبدیلی بیک چیز پوچ و مهمل میگردد. و مسئله سلطه امپریالیسم را باید بطور ارگانیک و بمثابة زمینه هرگونه تحلیل و تبیین در نظر گرفت نه چون یک عامل خارجی که بهر حال نقشی دارد. "

به نظر ما ام.ک با این دستگاه فکری اش، هرآینه در " این مقطع تاریخی " وجود داشته و فعالیت مینمود، هیچ شکی نیست که در تضاد میان امپریالیسم و فنودالیسم، جانب امپریالیسم و رژیم دست نشاند آنها را میگرفت. و از اینکه در " این مقطع تاریخی "

در "کنار" سرمایه انحصاری و رژیم مزدور آنها قرار میگرفت، هیچ شرم و ابائی نداشت.

بدین ترتیب ملاحظه میکنیم که چگونه طرح غلط مسئله "انترناسیو — نالیستهای نوین" ما را میان دو استعمارگر قرار میدهد و آنها را وامیدارد که در تضاد میان آنها یکی را انتخاب کنند. امپریالیسم یا فتودالیسم. "انترناسیونالیستهای نوین" قطعاً آلترناتیو — اقتصادی امپریالیسم را انتخاب میکنند، چرا که در هر صورت این در مقایسه با فتودالیسم پیش رفته تر است، چرا که آلترناتیو اقتصادی امپریالیسم بهر حال گورکنان نظام سرمایه داری، پرولتاریا را به وجود میآورد. این وحدت طبعا موقتی است و دیر یا زود "ناقوس مرگ سرمایه داری ایران بصدای" در میآید. اینکه توده های وسیع مردم بر اثر این تحول بیش از پیش تاراج میشوند، به بند کشید میشوند، بیش از پیش خود را گرفتار فقر و بدبختی، آوارگی ناشی از سلطه امپریالیستی گرفتار می بینند، بیش از پیش زندانها، شکنجه گاهها، چوبه های دار بر پا میشود تا بدین طریق مقاومت انقلابی توده ها و انقلابیون در هم شکسته شود. مهم نیست، اینها را باید به ناسیونالیستها اجازه کرد. چرا که آنها "انترناسیونالیست" هستند و "انترناسیونالیستها" را با این مسائل چکار! که گویا پرولتاریای انقلابی حتی در آستانه این تحول "تاریخی" هیچگونه آلترناتیو — انقلابی نداشت، که گویا می بایستی بدنبال آلترناتیو امپریالیستها — می افتاد. و یا شاید هم به زعم ام. ک. اصلا پرولتاریائی در ایران وجود نداشت.

اکنون بیایم این کرشمه بازیهای تئوریک ام. ک. را که بیشتر به روی برگرداندن از مبارزه فعال انقلابی و حتی — اگر موجب تشویش و ناراحتی نگردد — خیانت به خلق شبیه است، از زاویه دیگری مورد بررسی قرار دهیم تا مشت این نظرگاه ایور تونیستی بیشتر یاز شود هنگام بحث پیرامون مکان تاریخی "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" باید قبل از همه ارزیابی درستی از مکان تاریخی جامعه ایران و

خصوصیت اساسی نظام اقتصادی - اجتماعی آن داشت و هم اینکه دانست مبارزه طبقاتی بر محور چه تضادی دور میزد و بدون آشنائی و درك صحیح از اینها اصولا پرداختن به "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" و روشن نمودن ماهیت واقعی آن کار عبث و بیهوده ای می باشد. البته در این پاره ۱۰م - ۱۱م که گرچه نه بصراحت، اما بهر حال اظهار نظر نموده است. با نظری اجمالی بر این نظرات بخوبی میتوان به کُنه دیدگاههای او پی برد. ۱۰م - ۱۱م که در همین مقاله "کمونیستها و جنبش دهقانان" در صفحات ۵۲ - ۵۱ می نویسد. "اما بر این نکته باید همواره تاکید کرد که اکثریت تعیین کننده خلع ید شدگان نه در روستا، بلکه در شهرها به جرگه پرولتاریا می پیوندند. آنجا که مالکان بزرگ قدرت خود را حفظ میکنند، این قدرت از نظر اقتصادی محتوی فنودالی خود را از دست میدهد و پیش از پیش بر قدرت اجتماعی سرمایه متکی میگردد. مالکان بزرگ، این اربابان پر جلال و جبروت گذشته، امروز دیگر نه بر مینای مالکیت شان بر وسایل عمده تولید در جامعه (زمین و آب) و از این طریق حاکمیت بر دستگاه حکومت ... " (تکیه روی کلمات از ما است)

این جملات آشکارا بیانگر این حقیقت است که ۱۰م - ۱۱م نظام اقتصادی - اجتماعی ایران را چه قبل و چه حتی در استانی "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" در مجموع فنودالی ارزیابی می کند. چه پایه اقتصادی و چه ماهیت قدرت دولتی آنرا. این درست است که شکل عمده تولید در روستاهای ایران فنودالی بود، اما واقعیت این است که سرمایه داری وابسته از نقطه نظر اقتصادی نه تنها تا میزان و درجاتی در روستاها وجود داشت بلکه از آن مهمتر بر شهرهای عمده، بویژه شهرهای کلیدی تسلط بی چون و چرایی داشت. در عین حال همه شواهد گویای این حقیقت است که محتوی اقتصادی قدرت سیاسی دولت در ایران، قبل از آنکه فنودالی باشد، بیشتر بورژوازی بود. چه بلحاظ شکل اش و چه به لحاظ ماهیت آن. آیا کسی هست ادعا کند که مثلا قدرت سیاسی دولت

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، محتوی فتودالی داشته است؟ به بیان دیگر آیا این فتودالیسم ایران بود که مضمون سیاسی - طبقاتی ماشین دولتی را تعیین مینمود و بر آن حکومت میکرد؟ واقعیت اینست که دولت در ایران مدتها خیلی قبل از "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" ماهیتا و صورتا بورژوائی شده بود و "این اربابان پر جلال و جبروت" تنها با تکیه بر همین قدرت دولتی حمایت شده و هدایت شده از جانب امپریالیسم میتوانستند به ستم و استثمار خود تداوم بخشند. آنها از خیلی قبل که تاریخ آن بر میگردد به بعد از انقلاب مشروطیت و بویژه به دوران کودتای رضاخان، بقدرت اجتماعی سرمایه و آنهم قدرت اجتماعی سرمایه جهانی (امپریالیسم) متکی شدند. از همین رو فتودالیسم ایران از لحاظ سیاسی به امپریالیسم وابسته شد و هر جا که از این وابستگی سرباز زد، بلافاصله مورد تعرض قدرت مرکزی قرار میگرفت. بنابراین در آستانه "انقلاب شاه و مردم" همین قدرت مرکزی امپریالیستی بود که با طرح شعار "اصلاحات ارضی" اقتصاد فتودالی را که دیگر با منافع امپریالیسم در تضاد قرار گرفته بود، اساسا دفن کرد. این حقیقتی است بی چون و چرا که خود امام ک نیز بدان اذعان دارد و آن اینکه فتودالیزم ایران بر اثر حرکت سرمایه انحصاری و از طریق قدرت سیاسی دولتی بورژوائی از میان رفت و نه در نتیجه عملکرد تضادهای درونی خود اقتصاد فتودالی (یعنی چیزی که پروسه انباشت بدوی آنرا توضیح میدهد) - پس با اینوصف چگونه میتوان جامعه ایران را در مجموع فتودالی ارزیابی کرد؟ چگونه میتوان تلاشی فتودالیسم بر اثر حرکت سرمایه انحصاری را در چارچوب پروسه انباشت بدوی، و گذار از جامعه فتودالی به جامعه سرمایه داری مورد توجه قرار داد؟ برآستی این چگونه جامعه ای است که از یکسو اقتصاد فتودالی بر پخش وسیعی از مناطق روستائی کشور تسلط دارد، در حالیکه دولت صورتا و ماهیتا بورژوائی است! این چگونه جامعه ای است که اقتصاد فتودالی بر روستا و اقتصاد سرمایه داری پرورکراتیک و وابسته در شهرهای کلیدی تسلط

دارند ! این چه جامعه فئودالی است که در کنار اقتصاد فئودالی ، سرمایه انحصاری وجود دارد !
 بدیهی است از جریان فکری ایکه بر خود نام " مارکسیسم انقلابی " نهاده و اساسا پایه و مبنای " برنامه " خود را بر قرینه سازیههای تاریخی و اقتباس برخی جنبه های مشابه و تعمیم مکانیکی آن بر شرایط ایران قرار داده است ، بیشتر از اینها نمیتوان انتظار داشت .

اعلت وجودی جنبش دهقانی و مسئله

عدم تجزیه جمعیت روستایی در سطح وسیع

همانگونه که ملاحظه کردیم نقطه عزیمت ا.م.ک در طرح و بررسی مسائل انقلاب دمکراتیک ، از جمله مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان در ایران ، سرمایه داری وابسته است . وی میکوشد تا خوانندگان خود را مجاب سازد که بدون درک ویژگیهای تحول زیربنای اقتصادی ایران از فئودالی به سرمایه داری و باز بدون درک ویژگی رشد سرمایه داری در ایران بعد از " اصلاحات ارضی " خصوصاً در روستاها ، هرگونه کوششی که ناظر بر بررسی مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان باشد ، کوششی بیهوده است . از این رو تاکید دارد که درک همین ویژگیها است که کلید شناخت مسئله ارضی را بدست میدهد . و باز دیدیم که ا.م.ک تفاوت میان " تحول "

زیر بنای اقتصادی فنودالی در ایران به سرمایه داری را در مقایسه با اشکال کلاسیک، تنها تفاوتی در سطح ویژگی میداند و "اصلاحات ارضی دهه ۴۰" را که با هدف نابودی اقتصاد فنودالی و گسترش سلطه سرمایه داری بیوروکراتیک و وابسته در روستاها صورت گرفته بود، ویژگی انباشت بدوی در ایران قلمداد مینماید. بنابراین بدیهی است که ام.ک پس از این شاهکار تئوریک پایستی بحث خود را بر ویژگی سرمایه داری ایران و نحوی رشد و گسترش آن بویژه در مناطق روستائی، متمرکز کند.

در این قسمت ام.ک نتیجه میگیرد که بدلیل انباشت کند سرمایه در روستاها، تجزیه جمعیت روستا به پرولتاریا و بورژوازی در سطح وسیع صورت نگرفته است و بنابراین همین امر علت وجودی جنبش دهقانی در ایران است. بعبارت دیگر ویژگی رشد سرمایه داری در ایران، در این بوده است که جنبه اقتصادی مسئله ارضی را حل کرده، اما جنبه طبقاتی آنرا (تجزیه جمعیت روستائی) حل نشده باقی گذاشته است و اگر چنانچه این مسئله حل میشد بی تردید جنبش دهقانی در ایران علت وجودی خود را از دست میداد.

ام.ک مینویسد: "با توجه به این مسئله، حل مسئله ارضی از دیدگاه توسعه سرمایه داری در جامعه، تنها در صورتی مسئله دهقانی را نیز حل میکند که انباشت سرمایه در روستا تجزیه اقشار روستائی را به پرولتاریا و بورژوازی در سطح وسیع بیه فرجام رسانده باشد. در چنین شرایطی مبارزه طبقاتی در روستا بر مبنای اقتصادی نوینی استوار میگردد. حاکمیت سرمایه پرپروسه کار و تجزیه درونی روستانشینان به پرولتاریا و بورژوازی به این معنی است که مبارزه اقتصادی استثمارشوندگان (پرولتاریا) و استثمارکنندگان (بورژوازی) به مبارزه بر سر تعیین شرایط فروش و مصرف نیروی کار تبدیل میشود. مبارزه برای ارتقاء سطح دستمزدها، کاهش ساعت و بهبود شرایط کار از نقطه نظر پرولتاریا، و تلاش در جهت کاهش دستمزدها و افزایش نرخ استثمار از طرق مختلف از دیدگاه بورژوازی

چارچوب کلی این مبارزه اقتصادی را تشکیل می‌دهد. به این ترتیب تجزیه دهقانان به پرولتاریا و بورژوازی در سطح وسیع، اصولاً پایه‌های اقتصادی مبارزه طبقاتی در روستا را متحول کرده و علت وجودی "جنبش دهقانی" را به همراه "شکل دهقانی مالکیت و تولید" از میان برمی‌دارد. (تکیه روی کلمات از ما است).

حال فرض کنیم آنچه که ام.ک بنام علت وجودی جنبش انقلابی دهقانان می‌نامد، صحیح باشد. یعنی اینکه عدم تجزیه وسیع درونی دهقانان، علت وجودی جنبش دهقانی در ایران است. روشن است که ام.ک با این استدلالش در برابر خوانندگان خود بصورت مدافع پرو و پا قرص ایده آلیسم جلوه گر میشود. چطور ممکن است علت وجودی یک پدیده مادی را با یک عنصر غیر مادی توضیح داد؟ البته ایده آلیستها مجازند، اما ماتریالیستها خیر!

انباشت سرمایه در روستا بکنندی صورت می‌گیرد، صحیح! تجزیه درونی دهقانان به پرولتاریا و بورژوازی بکنندی صورت می‌گیرد، باز هم صحیح! اما این "کندی‌ها" چه ارتباطی با علت وجودی جنبش دهقانی دارد؟ ام.ک به ما جواب می‌دهد، اگر سرمایه داری ایران در روستا به اندازه کافی انباشت می‌کرد، هیچ شکی نیست که "تجزیه اقشار روستائی به پرولتاریا و بورژوازی در سطح وسیعی به فرجام" میرسد. آنوقت "مبارزه طبقاتی در روستا بر مبنای اقتصادی نوینسی استوار" میگشت. اما در یخ و افسوس! که چنین واقعیتی اتفاق نیافتاده و "داغ‌اثر بردل" هواداران رشد سرمایه داری وابسته باقی ماند. اینکه تقسیم طبقاتی در روستاها در سطح وسیعی به فرجام نرسیده است، بهیچ وجه نمیتواند وجود جنبش دهقانی را توضیح دهد.

واقعیت این است که ام.ک در اینجا از روش‌راید آلیسم قیاسی بهره جسته است. این مداد نیست پس خود نویسنده است. اگر انباشت در سطح وسیع صورت می‌گرفت، بی شک تجزیه جمعیت روستائی نیز در سطح وسیع اتفاق می‌افتاد و آنوقت ما نه با جنبش دهقانی،

بلکه با مبارزه پرولتاریا بر علیه بورژوازی روبرو بودیم . اما اینک کس
 جنبش دهقانی در سطح وسیع جریان دارد ، پس علت آنرا باید
 در عدم انباشت وسیع سرمایه در روستا دید .
 بدین ترتیب آشکارا ملاحظه میشود که ام.ک در بررسی علت
 وجودی جنبش دهقانی دست به تردستی زده است . او بجای آنکه
 علت وجودی جنبش دهقانی را از روی تضادهای زندگی مادی خود
 دهقانان نشان دهد ، انباشت محدود سرمایه در روستا و عدم تجزیه
 وسیع روستائیان به پرولتاریا و بورژوازی را عامل اساسی بروز جنبش
 دهقانی در ایران اعلام میدارد . یعنی از روی چیزی که اتفاق
 نیافتاده است ، میخواهد علت وجودی یک پدیده مادی را توضیح
 دهد .

پایه اقتصادی - طبقاتی جنبش دهقانی

مسئله سرمایه داری ملی و مستقل

بی پایه ترین و در عین حال مضحک ترین بخش استدالات "تئوریک"
 ام.ک بطرز مشهودی در این قسمت خود نمائی میکند . این قسمت
 از استدالات ام.ک خصلت نمای مشی و تحلیل اپورتونیستی وی در
 قبال مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان است .
 ام.ک پس از آنکه علت وجودی جنبش انقلابی دهقانان را با
 "عدم" یعنی با چیزی که واقع نگردیده است ، توضیح داد ، میکوشد
 در ادامه کرشمه بازبهای تئوریک اش پایه اقتصادی - طبقاتی مسئله

ارضی و جنبش دهقانی را بر اساس همین چیزی که اتفاق نیافتاده است، روشن سازد. وی مینویسد: "اما شناخت این ویژگی اقتصادی مسئله ارضی در ایران، (یعنی انباشت کند سرمایه در روستا - توضیح از ما است) چه کمکی به درک مکان مسئله ارضی در انقلاب ما و درک پایه های اقتصادی جنبش دهقانی می نماید؟" عبارت دیگر اکنون که سرمایه داری ایران جنبه اقتصادی مسئله ارضی را حل کرده است، اما جنبه طبقاتی آنرا حل نشده باقی گذاشته است و بنابراین با توجه به این واقعیت که خواست زمین همچنان برای دهقانان مطرح است، "انقلاب ما" که "در متن یک جامعه سرمایه داری تحت سلطه امپریالیسم" بوقوع می پیوندد، با این مسئله چگونه باید برخورد کند. خود ا.م.ک پاسخ میدهد: "واضح است که نمیتوان "حل کاپیتالیستی مسئله ارضی" را، اعم از رادیکال یا غیر، اعم از بالا یا پائین، وظیفه محوری انقلاب دمکراتیک حاضر قلمداد کرد." چرا؟ "از دو حال خارج نیست. یا حل مجدد کاپیتالیستی مسئله ارضی قرار است به بسط مناسبات بورژوازی در روستا بمثابة حلقه ای در رشد بیشتر سرمایه داری وابسته ایران کمک نماید، یعنی سرمایه داری ایران را بمثابة حوزه تولید فوق سود امپریالیستی ارتقاء دهد. و یا اینکه صحبت پر سر همان اتوپی کدایشی "سرمایه داری ملی و مستقل" است، و حل کاپیتالیستی مسئله ارضی، اینبار از پائین بشیوه ای رادیکال قرار است مبنی رشد بازار داخلی آنرا تشکیل دهد، که در این صورت باید گفت که این جز اتوپی جایگزین کردن سرمایه داری انحصاری با سرمایه داری عصر رقابت آزاد، و اتوپی خرده بورژوازی در حال تجزیه نیست" و اینکه "جایگزین کردن سرمایه داری عصر امپریالیسم (در کشور تحت سلطه) با ("سرمایه داری مستقل به رهبری بورژوازی ملی" ممکن نیست."

پس این سؤال پیشتر میآید و آن اینکه آیا "انقلاب دمکراتیک ایران" به رهبری "حزب کمونیست ایران" نیز همچون سرمایه داری

وابسته ایران، این مسئله " غیر محوری " انقلاب د مکراتیک را حل نشده باقی میگذارد ؟ یا آنکه صبر میکند تا خود سرمایه داری وابسته ایران مسئله ای را که خود بوجود آورده است، در جریان تکامل اش آنرا حل نماید ؟ بهیچ وجه ! ام.ک بیدی نیست که با این پادها بلرزد . او میکوشد تا راه حلی " پرولتری " برای این مسئله پیدا کند و دهقانان را از شر آن خلاصی بخشد . و همان طوریکه آقای حکمت در بسوی سوسیالیسم اعلام داشته است، آنها به انتظار " رشد سرمایه داری در روستا " و " تجزیه جمعیت و بوجود آمدن کشاورزی مدرن کاپیتالیستی " نخواهند نشست، بلکه این مسئله را علیرغم وجود خواست زمین " از سوی دهقانان " با سوسیالیسم حل " خواهند نمود ! اما چگونه ؟

ام.ک که تا کنون در بررسی های تئوریک بی مایه اش، لاقلاً یک پایش بر روی زمین بود، اینک برای یافتن " راه حل پرولتری "، پیش از پیش از واقعیت فاصله میگیرد و میکوشد پاسخی انتزاعی برای مسئله مزبور بیابد . پاسخی که در عین حال هم پرولتری باشد و هم د مکراتیک! در اینجا است که کرشمه بازیهای تئوریک ام.ک به نقطه اوج خود میرسد .

ام.ک با این استدلال کلی و تجریدی که " پایه اقتصادی هر جنبش دهقانی را خواست زمین تشکیل میدهد " و " به این ترتیب مبارزه اقتصادی دهقانان بر محور مبارزه برای در اختیار گرفتن زمین بیشتر، بهتر و با شرایط مناسب تر، استوار است " عدم شهادت سیاسی و بی لیاقتی خود را در استنتاجات سیاسی ایکه جبراً میبایستی از تحلیل های تئوریک خود میگرفت، به منصفه ظهور میرساند .

این درست است که پایه اقتصادی هر جنبش دهقانی را خواست زمین تشکیل میدهد، اما از طرح عام این مسئله مطلقاً نمیتوان محتوی تاریخی - اقتصادی مسئله ارضی را روشن نمود . اما ام.ک که استدلال اش ته کشیده است، برای پیدا کردن راه حل پشتک وارو میزند و برای این خواست جنبش دهقانی دو محتوی اقتصادی - طبقاتی

متصور میشود . یکم اینکه این خواست جنبش دهقانی یعنی خواست زمین ، خواست اصلاحات ارضی مجدد ، که خواستی بورژوازی است ، یا میخواهد " سرمایه داری ایران را بمشابه حوزه تولید فوق سیود امپریالیستی ارتقا دهد " ، یعنی جنبش دهقانی (بدون آنکه خود بداند) خواستار تسریح انباشت سرمایه در روستا و تجزیه جمعیت روستائی به پرولتاریا و بورژوازی در سطح وسیع میباشد . که در این حالت ام.م.ک همچون سرمایه داری ایران ، پانزده سال پیش آنرا بکناری افکنده است . چرا که ام.م.ک در شرایطی که " طبقه کارگر ایران که هم اکنون بر علیه سرمایه داری ایران ، بپا خاسته است هم اکنون در تمرکز تولید و سرمایه و بحران ریشه ای آن ، خود را در چند قدمی سرنگونی کل نظام بورژوازی می یابد ، هیچ نفع و علاقه ای ندارد که همچون پانزده سال پیش " کاسه از آش داغتر " شود و برای امپریالیسم دل " بسوزاند . یا دوم اینکه محتوی تاریخی - اقتصادی جنبش انقلابی دهقانان و خواست اصلاحات ارضی مجدد از نقطه نظر رشد " سرمایه داری ملی و مستقل " مطرح است که در این صورت هم از نقطه نظر ام.م.ک اینکار عطلی نیست . البته عطلی نبودن آن " نه از این نظر که جنبش دهقانی نمیتواند از طریق اعمال قدرت سیاسی و بزور به مصادره و تقسیم اراضی دست زند و یا برای مدتی شیوه تولید دهقان - بورژوازی را ، برغم منافع سرمایه - انحصاری ، در روستاهای ایران سرپا نگاه دارد ، بلکه از آنرو که این شیوه تولید در توسعه تاریخی سرمایه داری ایران مکانی ندارد . پس چه باید کرد ! از یکطرف دفاع از محتوی امپریالیستی حل مسئله ارضی و جنبش دهقانی با صورتبندی " دهقان - امپریالیسم " (۲) از این لحاظ که ناقوس مرگ سرمایه داری وابسته ایران هم اکنون بصدای درآمده و امروز دیگر " کاسه از آش داغتر شدن و برای امپریالیسم دل سوزاندن است " ، مجاز نیست و از طرف دیگر با حل مسئله ارضی با محتوی سرمایه داری ملی و مستقل و صورتبندی " دهقان - بورژوا " به این دلیل که " در توسعه تاریخی سرمایه داری ایران

مکانی ندارد " و عملی نیست، نباید موافقت کرد. در اینجا است که تقلابهای سیاسی ام.ک به نقطه اوج خود میرسد، خود را به این دروآن در میزند و شروع میکند به ساخته و پرداخته کردن يك رشته مفاهیم متافیزیکی، تا ثابت کند که پایه اقتصادی جنبش دهقانی بر خلاف پانزده سال پیش، اینبار سرمایه داری ملی و مستقل است، گرچه این خواست جنبش دهقانی اتوپیک است، اما "جز" ارضی آن، در چارچوب محدود روستای کشور "انقلابی است و غیره و ذالک. در اینجا بد نیست بر روی "متدولوژی" ام.ک در رابطه با توضیح پایه اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان کمی دقیق شویم تا هرچه بیشتر به تردستی ایکه ام.ک در این مورد هم بکار بسته، واقف شویم.

گفتیم ام.ک طت وجودی جنبش دهقانی در ایران را در انباشت کند سرمایه در روستا و تجزیه محدود جمعیت روستائی به پسرولتاریا و بورژوازی میدانند. بدین معنی که معتقد است، سرمایه داری ایران ضمن حل جنبه اقتصادی مسئله ارضی، جنبه طبقاتی آنرا حل نشده باقی گذاشته است. بنابراین با توجه به چنین اعتقادی میکوشد پایه اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی و جنبش دهقانی را معین نماید. سپس ام.ک برای روشن نمودن این موضوع، نخست مسئله را از یک زاویه تجریدی و عام اش طرح میکند و آن اینکه "پایه اقتصادی هر جنبش دهقانی را خواست زمین تشکیل میدهد" و بدین ترتیب د راه حل احتمالی (یا دو محتوی اقتصادی - طبقاتی) را در برابر این خواست دهقانی قرار میدهد. یا تحقق این خواست جنبش دهقانی از نقطه نظر توسعه و انباشت بیشتر سرمایه داری وابسته در روستا صورت میگیرد یا از نقطه نظر سرمایه داری ملی و مستقل. در هر صورت ام.ک حالت اول را بدلائلی رد میکند و حالت دوم را محتوی اقتصادی - طبقاتی مسئله ارضی اعلام میدارد. و برای اثبات این مدعا هیچ دلیلی اقامه نمیکند و گویا از یاد برده است که در مجادله با "حقیقت ارگان اتحادیه کمونیستهای ایران" چه توصیه نموده است:

"مسئله ارضی را بعنوان مسئله ای تاریخی بررسی نکردن، کار را به آنجا رسانده... آیا خود ام.ک به چنین کاری اقدام نکرده است؟ برآستی چگونه میتوان محتوی تاریخی - اقتصادی مسئله ارضی و جنبش دهقانی را روشن نمود؟ آیا با گفتن اینکه "پایه اقتصادی هر جنبش دهقانی را خواست زمین تشکیل میدهد" میتوان این مسئله را توضیح داد؟ خود ام.ک در پیشگفتار مقاله "کونیستها و جنبش دهقانی... می نویسد: "سوسیال دموکراسی روس مسئله ارضی را بمثابة مسئله حل آن راه گشای بسط و توسعه سرمایه داری در روسیه تزاری است ارزیابی مینماید، یعنی برافتادن و از میان رفتن روابط و مناسبات کهنه فئودالی در عرصه روستا و بسط و تثبیت مناسبات بورژوازی. لنین و بلشویکها در این مورد کوچکترین توهمی ندارند. حل مسئله ارضی در روسیه، صرف نظر از اینکه نیروی طبقاتی (دهقانان یا ملاکین بورژوا) به حل آن نائل آید، باشد، بی هیچ تردیدی به بسط مناسبات بورژوازی شدت می بخشد."

واقعیت این است که در روسیه طیرغ رشد وسیع سرمایه داری، طیرغ رشد روز افزون تضاد کار و سرمایه، پرولتاریا و بورژوازی، هنوز اقتصاد فئودالی بر بخشهای وسیعی از کشور تسلط داشت، هنوز ماهیت طبقاتی قدرت دولتی، ماهیتی فئودالی داشت. و خلاصه اینکه روسیه هنوز در مرحله تحولات بورژوا... دمکراتیک قرار داشت. بنابراین میتوان گفت که جامعه روسیه از نظر تاریخی در مرحله گذار از یک جامعه فئودالی بیک جامعه سرمایه داری البته با ویژگیهای معین قرار داشت. و از سوی دیگر بقول لنین "جامعه ای که اکنون در مبارزه علیه استبداد کل واحد بنظر میرسد، خود دچار شکافی است برطرف نشدنی که تضاد بین کار و سرمایه بوجود میآورد". بنابراین "مردمی که علیه استبداد بپا خاسته اند ملت واحدی نیستند." کارفرمایان و کارگران، عده ناچیز اغیا (قشر "هزار فامیل") و ده ها ملیون نفری که زحمت میکشند و چیزی از خود ندارند - این دو، بقول یک انگلیسی صاحب نظر در نیمه اول قرن نوزدهم، در واقع "ملت اند"

مبارزه پرولتاریا و بورژوازی در سراسر اروپا در دستور روز است. این مبارزه اکنون مدتها است که به روسیه نیز سرایت کرده است. در روسیه کنونی، نه دو نیروی متخاصم، بلکه دو جنگ اجتماعی متمایز و متفاوت است که محتوی انقلاب را تشکیل می‌دهد. یکی جنگی که در داخل نظام خودکامه فتودالی حاضر انجام میشود و دیگری که در نظام بورژوا - دمکراتیک آینده در میگیرد و ما هم اکنون شاهد تولد آن هستیم. یکی مبارزه تمام ملت است برای آزادی (آزادی جامعه بورژوائی)، برای دمکراسی و بعبارت دیگر، حاکمیت مردم، دیگری مبارزه طبقاتی پرولتاریا علیه بورژوازی و برای سازمان سوسیالیستی جامعه (لنین - سوسیالیسم و دهقانان) "تکیه روی کلمات از ما است."

بدین ترتیب روشن است که از نظر لنین و بلشویکها، روسیه در یک شرایط خود ویژه تاریخی بسر میرود. از یکسو تمام ملت در داخل نظام خودکامه فتودالی، به منظور آزادی جامعه بورژوائی، برای بدست آوردن دمکراسی و یا حاکمیت مردم، مبارزه میکردند و از سوی دیگر همراه و هموارات آن مبارزه طبقاتی پرولتاریا بر علیه بورژوازی و برای سازمان دادن سوسیالیستی جامعه در جریان بود. در متن چنین تحولات تاریخی ای بود که لنین و بلشویکها محتوی اقتصادی - تاریخی مسئله ارضی و جنبش دهقانی را بورژوا - دمکراتیک ارزیابی میکردند. در عین حال "برای لنین و بلشویکها در این مورد کوچکترین توهمی وجود نداشت که "حل مسئله ارضی در روسیه، صرف نظر از اینک که کدام نیروی طبقاتی (دهقانان یا ملاکین بورژوا) به حل آن نائل می‌آیند،" بی هیچ تردید به بسط مناسبات بورژوائی شدت می‌بخشد. از همین روست که پشتیبانی لنین و بلشویکها از جنبش دهقانی و حل مسئله ارضی از طریق انقلاب دهقانی، از جنبه طبقاتی - سیاسی آن مد نظر بود و نه از جنبه اقتصادی آن. اما ام. ک چگونه با این مسئله برخورد میکند؟ او از یکسو جامعه ایران را یک جامعه سرمایه داری ارزیابی میکند، که در آن "مبارزه استثمار شوندهگان علیه

استثمار کنندگان بر محور مبارزه پرولتاریا و بورژوازی بمثابه طبقات اصلی جامعه شکل میگیرد " و در عین حال متن تحولات تاریخی جامعه ایران را بطور مشخص سوسیالیسم اعلام میدارد و از طرف دیگر محتوی تاریخی - اقتصادی مسئله ارضی و جنبش انقلابی دهقانان را سرمایه داری ملی و مستقل در نظر میگیرد .

به نظر ما اگر ام.م.ک دارای این شهامت سیاسی بود که از نتایج تحلیل های شوریک خود نمی هراسید ، منطقی می بایستی اعلام میداشت که محتوی جنبش دهقانی چیزی نیست بجز حل جنبه طبقاتی مسئله ارضی که سرمایه داری وابسته ایران آنرا حل نشده باقی گذاشت و مطابق دیدگاه خود میتواند اعلام کند که از آنجائیکه " جدائی جنبه اقتصادی حل مسئله ارضی (حل کاپیتالیستی آن) از جنبه طبقاتی آن (تجزیه درونی دهقانان) نتیجه خصلت امپریالیستی پروسه خلع ید و استقرار و کارکرد نظام سرمایه داری وابسته است " و باز از آنجائیکه هنوز " تراکم و تمرکز سرمایه ، تنگ شدن عرصه سودآوری بر سرمایه های مختلف در بازار داخلی ، و نیز در بازار جهانی (که) ناگزیر سرمایه را به استفاده از عوامل تولیدی که در بسیاری از روستاهای ایران بصورت نیروی کار و نیروی زمین ، بیرون از حیطه کنترل مستقیم سرمایه وجود دارد " سـو ق نداده است و بنابراین هنوز " تجزیه دهقانان ایران که بدون شك نتیجه " منطقی " رشد مناسبات سرمایه داری ایران خواهد بود " اتفاق نیافتاده است ، جنبش دهقانی میخواهد " به شیوه ای انقلابی " این مطالبات " دمکراتیک " خود را بر سرمایه داری موجود در ایران تحمیل کند . میتواندست به دهقانان بگوید که وضعیت طبقات که امروزه در روستاها وجود دارد ، نتیجه اجتناب ناپذیر اصلاحات ارضی امپریالیستی در دهه ۴۰ می باشد . میتواندست به دهقانان بگوید که کاملترین آزادی و عادلانه ترین تقسیم حتی تمام اراضی نه تنها سرمایه داری وابسته را نابود نمیکند ، بلکه شرایط توسعه روز افزون آنرا بیار میآورد . میتواندست به دهقانان بگوید که هم اکنون

ناقوس مرگ سرمایه داری وابسته ایران بصداء آمده است ، و طبقه کارگر هم اکنون بر علیه سرمایه داری بپا خاسته است . میتوانست به دهقانان اعلام دارد که ما بجای ارائه يك برنامه ارضی ، شما را به انقلاب سوسیالیستی پرولتاریائی فرا میخوانیم .

اما افسوس ! ام.م.ك حتی نخواست با خودش و با دستگاه فکری اش صادق باشد و بآن وفادار بماند . او کوشید با کرشمه - بازیهای تئوریک ، محتوی اقتصادی مسئله ارضی را سرمایه داری ملی و مستقل جا بزند ، " جز ارضی " آنرا انقلابی بداند و آنرا " به مبارزه ای انقلابی بر علیه نظام موجود (یعنی سرمایه داری وابسته - توضیح از ما است) فرا " بخواند .

بدین ترتیب ام.م.ك دن کیشوت وارد در مبارزه دهقانان انقلابی ظاهر میشود و بنام پرولتاریای ایران ، شعار پرطمطراق " مصادره انقلابی تمام ارضی " را بعنوان تنها شعار درست پرولتاریای انقلابی برای جذب این جزه ارضی سرمایه داری ملی و مستقل صادر می کند . جزئی که کل اش سازشکار است . جزئی که بشیوه انقلابی برای تحقق آرمان اتویک خود بر علیه " سیاست ارضی " امپریالیستی مبارزه می کند . و ام.م.ك نیز قصد دارد این جزه انقلابی را با يك مانور سیاسی و تبلیغاتی بفریید و از کل اش جدا سازد . هدف این است که با الحاق این جزه از بورژوازی ملی و مستقل (و به زعم ام.م.ك اتحاد کارگری - دهقانی) نیروی مادی خود را برای تحقق انقلاب سوسیالیستی افزایش دهد . جزئی که وظیفه اش تنها درهم شکستن " پایه های مالکیت بزرگ ارضی " از پائین است . تا بدین وسیله راه برای " وارد آوردن ضربات بعدی به مالکیت خصوصی " هموار شود . بدین صورت هنگامیکه ام.م.ك در عرصه تئوریک توانست بلافاصلی لفاظی های تئوریک عده ای از " روشنفکران " را محسور خود سازد ، در عرصه پراتیک و واقعیت عینی ، کوشید با شعار مصادره انقلابی تمام ارضی ، دهقانان را بفریید و آنها را به اصطلاح برای انقلاب سوسیالیستی آماده کند . از همین روست که ما در مقاله " کمونیستها

و جنبش دهقانی ۳۰۰۰ نه با يك تحليل تئوريك - سياسى از مسئله ارضى و جنبش انقلابى دهقانان ، بلکه با کرشمه بازپها ، لفاظيهای تئوريك ، مانورهای سياسى و تبليغاتی مواجه ایم . واقعا که هيچ چيز ملال آورتر و خسته کننده تر از برخورد با ايده های خيال بافانه نيست ۱

مادر مقاله بعدى ضمن روشن نمودن علت اين کرشمه بازپهاى تئوريك ، ميکوشيم با طرح مثبت مسئله ارضى و جنبش انقلابى دهقانان برنامه ارضى مارکسيستى در ايران را توضيح دهيم (۳) .

بیان شده است . اما اپورتونیستها این برنامه ارضی را " غیر مارکسیستی " تشخیص دادند و برنامه ای مشابه ام ک ا را ارائه کردند . از این لحاظ تشریح این برنامه در شرایطی که خط مشی ها و تحلیل های بغایت اپورتونیستی در مورد مسئله ارضی به جنبش انقلابی دهقانان بر جنبش ما حاکم گردیده است ، از اهمیت بسیار زیادی برخوردار شده است .

دمکراتیسم گومله و درگیری درونی

سازمان چریکهای فدایی خلق ایران (اقلیت)

در مبارزه طبقاتی مقطعی پیش میآید که نیروهای سیاسی سیمای واقعی خود را آئینه وار در مقابل توده ها عریان می سازند . اگر در دوره های آرامش ، اهداف و تمایلات طبقاتی میتواند تا حدودی در هاله ای از ابهامات و در پوششی از ادعاهای پرطمطراق و فریبنده پوشیده بماند ، اما در مواقع حساس و در برخورد عطفی با حوادث معین اجتماعی ، نیروهای سیاسی مجبورند در جریان يك مبارزه عینی و زنده خود را بیش از پیش در معرض قضاوت توده ها و نیروهای انقلابی قرار دهند و خود را به محك آزمایش بگذارند . درست در چنین مقطعی است که مرز بندیهای طبقاتی هرچه بیشتر آشکار شده و آگاهی توده ها نسبت به نمایندگان واقعی طبقات گوناگون پالایش مییابد .

امروز یکی از مسائلی که در جنبش ما بسیار حاد شده و بیش از پیش اهمیت خاصی یافته و بسیاری را واداشته تا در باره آن سخن بگویند ، مسئله دمکراسی است . ارزیابی از چگونگی برخورد عطفی گروهها و احزاب سیاسی نسبت به این مسئله ، میتواند حقایق بسیاری را در باره این نیروهای سیاسی روشن کند . واقعیت این است که در شرایط کنونی این موضوع به یکی از مسائل گرهی و بسیار مهم در جنبش خلق کرد بدل شده است . بطوریکه در پس دفاع از دمکراسی

يك جنگ تمام عيار بر جنبش خلق كرد تحميل گشته و هر از چند گاهى شمار بسيارى از فرزندان خلق كرد را به قربانگاه ميكشاند .
 اين اصلى است بدون چون و چرا كه هيچگاه نميتوان ميزان وابستگى و تعهد نيروهاى سياسى را به دمكراتيسم ، از روى آنچه كه آنها خود در باره خویش ميگویند يا بدان ادعا دارند ، معين نمود . بلکه مبنی قضاوت بايستى همواره بر اساس آن چيزى باشد كه آنها خود در عمل بدان دست مى يازند . بنا بر اين نبايد مطلقاً اين تصور وجود داشته باشد كه گويا همه آنهايى كه دائماً از مزايای دمكراسى سخن ميگویند و يا مطالبات دمكراتيكم مطرح ميكنند ، در عمل هم بهمان ميزان مدافع دمكراسى اند .

اين واقعيتى است كه تحت شرايطى از مبارزه طبقاتى ، خصوصاً اينكه اين مبارزه مضمون دمكراتيكم داشته باشد ، بخير از پرولتاريها كه براى تحقق اهداف تاريخى خود پيگير ترين مدافع دمكراتيسم است ، ديگر طبقات اجتماعى كه هر کدام با اهداف معينى در جنبش دمكراتيكم شركت دارند ، براى پيشبرد منافع طبقاتى شان و به منظور پوشيده نگاه داشتن ماهيت واقعى و اهداف سياسى ايكه دنبال مى نمايند ، نيازمندهند تا ميزان معينى نقاب دمكراتيسم بر چهره خود زنند تا بدين طريق بتوانند خود را بعنوان نماينده و ملجاء كلييه طبقات انقلابى در آورند . اما هنگاميكه تضادها و تصادمات اجتماعى در هم گره ميخورد ، هنگاميكه اين تضادها حدت ميبايد ، هنگاميكه اوضاعى پديدار ميشود كه نيروهاى سياسى را واميدارد تا در مكان واقعى خويش قرار گرفته و از منافع مستقل خود دفاع كنند ، درست انگاه است كه نماهاى بيرونى و ظاهرهاى فربينده در مقابل رويدادهاى سخت مبارزه ، بسرعت رنگ ميبازند و چهره هاى واقعى رخ مى نمايند . آن هنگام است كه دمكراتيسم نيروهاى سياسى و مييزات تعهد آنها به آنچه كه در گفتار بيان ميداشتند مورد آزمون توده ها قرار مى گيرد و ادعاها در عمل محك مى خورند . چرا كه ديگر پاى بندي به دمكراتيسم نه در گفتار ، بل در كردار مشخص ميشود .

يك نمونه از اینگونه رویدادها که افشاگر چهره بسیاری از مدعیان دمکراتیسم گردید و ماهیت واقعی آنها را عریان ساخت، درگیری مسلحانه ۴ بهمن ماه در درون سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) بود. این درگیری با توجه به شرایطی که در آن اتفاق افتاد، بطرز بارزی موجب افشای بسیاری از نیروهای سیاسی گردید. این رویداد نشان داد که چگونه هنگامیکه اولین و پایه ای ترین اصول دمکراتیک به مخاطره می افتد، برخی جریانهای مدعی دمکراتیسم برای در هم شکستن مخالفین سیاسی شان یا یکدیگر متحد می شوند و بیکیاره همه آنچه را که در حرف مدعی اش بودند، در عمل بکنار میزنند تا شاید بدین وسیله رقبای سیاسی شان را از میدان مبارزه بدرکنند و یا حداقل ضربات سنگینی بر آنان وارد آورند. این رویداد معیار سنجشی شد تا نیروهای انقلابی و توده های مردم مدعیان دروغبین دمکراتیسم را بشناسند و این آگاهی و آمادگی را پیش از پیش کسب کنند که بتوانند در آینده در مقابل " شیوه های دمکراتیک " سرکوب و انکس مناسبی از خود نشان دهند.

از جمله نیروهائی که در این رویداد مورد آزمون قرار گرفت سازمان کردستان حزب کمونیست ایران (کومه له) بود. کومه له که مدتهاست در هرکوی و برزن، در رادیو و نشریات خود کوسد دفاع از دمکراسی را بصدا درآورده و خود را یگانه جریان مدافع پیگیر دمکراسی انقلابی در جنبش خلق کرد و طراح " حقوق پایه ای زحمتکشان کردستان " مینامد، کومه له ایکه در جنگ با حزب دمکرات در " سنگر دفاع از دمکراسی دمکراسی " قرار گرفته و عاجزانه به هر در و دیوار میکوبد و به هر چیزی جنگ می اندازد تا وانمود کند که برای دفاع از منافع خلق کرد و دمکراسی ناظر بر این جنبش است که درگیر جنگ با حزب دمکرات گردیده، کومه له ایکه ملتسمانه از توده های خلق کرد و نیروهای سیاسی میخواهد که برای دفاع از دمکراسی انقلابی به پشتیبانی از او برخیزند آری همین کومه له است که در برخورد با يك چنین رویدادی خیلسی ساد و روشن ابتدائی ترین اصول دمکراسی را زهر پا گذاشت. نظری

بر موضع گیری کومه له در قبال این رویداد بخوبی میتواند ماهیت واقعی این جریان را در دفاع از د مکراسی به نمایش بگذارد . همه میدانند که بعد از درگیری ۴ بهمن ماه در درون اقلیت ، کمیسیون تحقیقی به منظور رسیدگی به این رویداد تشکیل شد . نقطه عزیمت کار تحقیقی این کمیسیون ، روشن نمودن علت این درگیری با مضمون شناسائی و معرفی " مسببین این جنایت " بود . روشن است که تحقیق پیرامون درگیری ۴ بهمن با چنین مضمونی ، گذشته از خصلت بورژوائی آن ، اصولا با هدف مندی معینی صورت میگرفت . از این رو تاثیر طرح مسئله بدین شکل از جانب دیگر نیروهای شرکت کنند ، در کمیسیون تحقیق مزبور ، با توجه به مواضع سیاسی و انگیزه ها و اهداف معینی که در این قضیه دنبال میکردند ، نه تنها موجب هیچگونه تعجیبی نگشت ، بلکه بسیار هم طبیعی و قابل پیش بینی بود . اما شرکت کومه له در این کمیسیون تحقیق و تاثیر نحوی کار آن و مهمتر از همه موضع گیری علنی پیرامون آن ، شاید برای برخی از نیروهای سیاسی که نسبت به د مکراتیسیم کومه له توهمی داشتند ، ایجاد شگفتی کرده باشد . چرا که همین کومه له بود که از زبان آقای حکمت در برخورد با وحدت کمونیستی در رابطه با جنگ حزب د مکرات و کومه له چنین نوشت : " وحدت کمونیستی بجای آنکه صریحا وارد بحث حقانیت یا عدم حقانیت هر یک از طرفین درگیر در این جنگ ، علل سیاسی و طبقاتی آن و مسائل گرهی آن شود ، با خود جنگ ، با خود تقابل قهرآمیز د و نیرو مرز بندی میکند . " (کمونیست شماره ۲۳) .

واقعاً جای شگفتی است ! چطور میشود که کومه له در رابطه با جنگی که میان او و حزب د مکرات جریان دارد ، نیروهای سیاسی را از این زاویه که وقایع را بدون توجه به علل سیاسی و طبقاتی آن و مسائل گرهی آن مورد ارزیابی قرار می دهند ، مورد شماتت قرار میدهد و حتی تا آنجا پیش میرود که فی المثل ادعا میکند وحدت کمونیستی با بکارگیری قهر مرز بندی نموده است . اما هنگامیکه این خود او نیست که درگیر جنگ میشود ، بلکه میخواهد یک درگیری مسلحانه را که اینبار

در درون سازمان دیگری رخ داده است، بررسی کند، یکبار ه همسه اعتقادات لفظی خود را بکنار مینهد و موضع خود را صد و هشتاد درجه تفسیر میدهد و شروع میکند به تحقیق پیرامون اینکه چه کسی اول شلیک نمود. آیا این امر تصادفی است، یا آنکه در اینجاست لغزشی مصرفی رخ داده است؟ بهیچ وجه! واقعیت این است که اصل کومه له بی اصولی است. کومه له بر پایه ماهیت طبقاتی و دیدگاههای سیاسی اش عمل مینماید. او ناچار است که از هر واقعه تا واقعه دیگر اصول خود را تنظیم نموده و یا آنرا تفسیر دهد تا بتواند از وقایع معین در جهت اهداف رفرمیستی اش بهره برداری کند. این درست است که کومه له بر خلاف جریانات سیاسی دیگری از درگیری مسلحانه درون اقلیت بعنوان "فاجعه"، "جنایت" و "نام نبرد"، اما روشی که برگزید در ماهیت امر هیچ تفاوتی با دیگران نداشته است. او در عمل کوشید مانند دیگران ذهن توده ها را در برخورد به این رویداد به سستی بکشانند که آنها را از بررسی اصولی مسئله دور سازد. کومه له در اطلاعیه ای که تحت عنوان "در باره درگیری ۴ بهمن ماه در سازمان چریکهای فدائی خلق" در تاریخ ۶۴/۱۱/۲۰ منتشر نمود، چنین نوشت: "تحقیقات انجام شده نشان میدهد که این درگیری مسلحانه بر زمینه تشدید اختلافات سیاسی و تشکیلاتی درون این سازمان روی داده است. اختلافاتی که در غیاب دموکراسی درون تشکیلاتی و اتکاء بر اصول سیاسی روشن به یک بحران درونی شدید انجامیده و سرانجام خود را در صف بندی دو گروه متخاصم در برابر یکدیگر نشان داده است. اکنون هر یک از طرفین دیگری را به خیانت و توطئه گری و غیره متهم می کنند. در حالیکه مباحث و مسائل مورد اختلاف تا هنگام درگیری هیچگونه انعکاس سیاسی (رسمی یا غیر رسمی) بیرونی نداشته است. ما در اینجا وارد مضمون و جزئیات اختلافات درون سازمانی نمی شویم و در صورت لزوم بحث در این مورد را به علنی شدن جزئیات مباحث طرفین موکول میکنیم."

حال جا دارد سؤال شود که اگر به نظر کومه له " تحقیقات انجام شده نشان می‌دهد که این درگیری مسلحانه بر زمینه تشدید اختلافات سیاسی و تشکیلاتی درون این سازمان روی داده است " و حال که ضروری نماید که " وارد مضمون و جزئیات اختلافات درونی " این سازمان شود و این را " در صورت لزوم به علنی شدن جزئیات مباحث طرفین موکول " میکند، پس چرا قبل از تجزیه و تحلیل این عوامل، " علل سیاسی و طبقاتی آن و مسائل گرهی آن "، می‌کوشد " با خود جنگ، با خود تقابل قهرآمیز دنیو مرزبندی " کند؟ کومه له که این شیوه برخورد نیروهای سیاسی را به جنگی که وی در آن با حزب دمکرات درگیر آن است، محکوم میکند، پس چرا در اینجا در برخورد با این " درگیری مسلحانه " بشیوه ژورنالیستهای بورژوازی عمل میکند؟ چرا کومه له مقدم بر هر چیز توجه توده‌ها را به محتوای طبقاتی و علل سیاسی این درگیری معطوف نمیسازد، بلکه میکوشد ذهن توده‌ها را به شکلی که این اختلافات بخود گرفته و مهمتر از آن به این مسئله که چه کسی تیر اول را شلیک نمود، منحرف سازد؟ به نظر ما جواب این سئوالات روشن است. کومه له ناسیونال - رفرمیست، هم می‌خواهد بعنوان یک جریان مدافع پیگیری دمکراسی انقلابی شناخته شود و هم اهداف واقعی خود را پوشیده نگاه دارد. بعبارت دیگر منافع ناسیونال - رفرمیستی کومه له ایجاب می‌نماید که در پرخورد عطلی یا چنین رویدادی و با توجه به موازنه قوای موجود، طوری عمل کند که هم منافع اش حفظ شده و تامین گردد، هم دوستان را خشمگین نسازد و هم ماهیت واقعی اش از نظر توده‌ها پنهان بماند. کومه له صراحتاً نمی‌گوید که چه کسی درگیری را نخست شروع کرد، اما آگاهانه این سؤال را طرح میکند و آن اینکه نخستین تیر، هوایی بود یا زمینی؟! فرض کنیم این برای کومه له جای سؤال باشد، اما اینکه بفرض هم روشن باشد که نخستین تیر هوایی بود یا زمینی، این موضوع از نظر کومه له چه تاثیری در ماهیت بحث می‌گذارد و چه موضوعی را روشن میکند (۱)؟ آیا کومه له که اینقدر تلاش می‌نماید

تا خلق الله باورش دارند که مارکسیست است، این الفبای متد و لوزی مارکسیستی را نمیداند که در ارزیابی از روند حوادث و رویدادهایی که در یک مبارزه سیاسی - طبقاتی اتفاق میافتد، طرح بحث باین شکل اساسا انحرافی است؟ که بمنظور مشوب نمودن ذهن توده ها و سرپوش نهادن بر دخالتها مطرح گردیده است، دخالت‌هایی که دقیقا هدفهای سیاسی معینی را دنبال میکند. و آیا کومه لسه نمیداند در یک مبارزه سیاسی - طبقاتی هنگامیکه مثلا در درون یک سازمان "بر زمینه تشدید اختلافات سیاسی - تشکیلاتی" و "در غیاب د مکراسی درون تشکیلاتی و اتکاء بر اصول سیاسی روشن" اختلافات درونی به بحران و سرانجام به زد و خورد های مسلحانه می انجامد، در برخورد با چنین واقعیاتی حداقل از نقطه نظر د مکراسی انقلابی، چگونه باید با این پدیده برخورد کرد؟ آیا باید ذهن مردم را در جهت "بروزات و نمود های تشکیلاتی اختلافات" سوق داد؟ و یا لاخره آیا در چنین مواقعی باید از فرصت بدست آمده در جهت تشدید اختلافات و متلاشی نمودن سازمان مزدور بهره برداری کرد، یا اینکه اصول د مکراتیک در شرایط مشخصی جنبش ما ایجاد میکند که ضمن واداشتن نیروهای متخاصم از ادامه درگیری مسلحانه و دعوت آنها به مبارزه سیاسی، از حق آزادی فعالیت و تبلیغات سیاسی دفاع نمود؟

به نظر ما کومه له در برخورد با این رویداد بنا بر مصالح و منافع طبقاتی اش ترجیح داد که دو مسئله را با یکدیگر مخلوط نماید. در شرایطی که دفاع از د مکراسی انقلابی در برابر قلد ر منشی فرمیست‌ها بطور جدی در برابر هر نیروی انقلابی طرح گشته بود، "این نماینده پیگیر د مکراسی انقلابی در جنبش خلق کرد" اختلافات سیاسی خود را با جریان اقلیت، مبنا و اساس موضع گیری خود در فبال این رویداد قرار داد و کوشید از شکافهای موجود به منظور قلع و قمع مخالفین سیاسی خویش سود بجوید. ما خود بطیرغم همه اختلافات اصولی که با جریان اقلیت داشته و داریم، در برخورد با چنین واقعیاتی

کوشیدیم این دو مسئله را از یکدیگر منفک سازیم (۲) .
 واقعیت این است که در جنبش ما بدعت‌گزاریهائی دارد انجام
 میگیرد که گسترش آن در آینده برای کل مبارزه انقلابی خلق‌های
 میهنمان بسیار مگر بار است . هیچ شکی نیست که در شرایط ترور
 و اختناق امپریالیستی ، در شرایط مبارزه سهمگین و قهری بر علیه
 حاکمیت امپریالیستی ، برای آنکه بتوان دامنه این مبارزه را بیش از
 پیش وسعت بخشید و هرچه وسیعتر و گسترده تر موجبات بسط مبارزه
 ملی و طبقاتی را فراهم نمود ، جا انداختن اصول دمکراتیک ناظر بر
 جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک ، امری ضروری و حتمی است .
 بدون تامین چنین دمکراسی ، اصولاً صحبتی از گسترش انقلاب ، تامین
 هژمونی پرولتاریا و استقرار حاکمیت توده های انقلابی در میان نخواهد
 بود . از همین روست که ما تحت چنین شرایطی با وجود داشتن
 اختلافات اصولی با اقلیت ، در برخورد با این واقعیت خود را ملزم
 دیدیم که بطور مشخص از دمکراسی انقلابی (و نه از اقلیت) ، در
 مقابل بدعت‌گزاریهای ضد دمکراتیک و زورگویی ها ، پشتیبانی کنیم .
 چرا که برای ما روشن است ، تسلط این بدعت‌گزارها در جنبش
 انقلابی نه تنها به محدود شدن دامنه فعالیت انقلابی ، بلکه فراتر از
 آن به ایزوله شدن نیروهای انقلابی منتهی میشود .

تردیدی نیست که رویداد ۴ بهمن ماه در درون سازمان چریکهای
 فدائی خلق ایران (اقلیت) خود انعکاس انحرافات سیاسی و
 سازمانی این جریان بوده است و از این لحاظ میتواند بعنوان یک
 موضوع نقد به منظور افشای این جریان فکری و ارتقاء سطح آگاهی
 و شعور سیاسی توده ها و افزایش قابلیت برخورد آنها در قبال این
 انحرافات مورد توجه قرار گیرد . اما واقعیت این بود که به تعاقب این
 رویداد ، وقایح بگونه ای پیش رفت (یا بود) که این مسئله با یک
 مسئله پایه ای در جنبش بهم گره خورد . در اینجا بود که مسئله
 دفاع از مصالح عام جنبش ضد امپریالیستی و دمکراسی ناظر بر آن
 یعنی دفاع از منافع توده های انقلابی و سازمانهای انقلابی جبراً جنبه

تعیین کننده ای یافت .

اما کومه له با شرکت در کمیسیون تحقیق و اتخاذ موضعی بسیار سطحی و مبتذل این دو مسئله را با یکدیگر مخلوط نمود و نشان داد که در مواقعی که مصالح عام جنبش ضد امپریالیستی و د مکراسی ناظر بر آن شدیدا به مخاطره میافتد ، نه تنها هیچگونه کوششی در دفاع از د مکراسی انقلابی بعمل نمیآورد ، بلکه حتی علنا و آشکارا دست در دست رفرمیستهای قلد رمنش به قلع و قمع نیروهای سیاسی می پردازد .
 به نظر ما اتخاذ چنین موضعی از جانب کومه له نمیتوانست غیر مترقبه باشد . ما که با شیوه های کومه له در سرکوبی نیروهای سیاسی مخالف اش پخویی آشنائی داشتیم ، میدانستیم که کومه له در این کشاکش نه جانب د مکراسی بلکه جانب زور و رفرمیسم بی مایه را خواهد گرفت و این نه بدلیل تسلیم کومه له به این رفرمیسم ، بلکه بدلیل منافع محدود طبقاتی اش میباشد .

ما در توضیح علل درگیری حزب د مکرآت و کومه له این مسئله را روشن نمودیم که این تنها حزب د مکرآت نیست که دامنه د مکرآتیسیم سرودم بریده اش ، تا آنجائی است که منافع محدود طبقاتی اش را ایجاب مینماید ، بلکه این مسئله در مورد کومه له نیز صادق است .
 د مکرآتیسیم کومه له هم از هدف گسترش مبارزه ضد امپریالیستی و استقرار حاکمیت ملی - تود ای و ادامه انقلاب بسمت سوسیالیسم بر نمی خیزد . بلکه بر عکس این د مکرآتیسیم اساسا از اهداف ناسیونال - رفرمیسم اش در جنبش خلق کرد مایه میگیرد . مناسبات کومه له با نیروهای سیاسی نیز نه بر مبنای میزان وابستگی این نیروها به مبارزه علیه سلطه امپریالیسم و خواست حاکمیت توده های انقلابی ، بلکه بر اساس پذیرش یا عدم پذیرش رهبری او در جنبش خلق کرد تعیین میشود . بنابراین ما نسبت به کومه له دچار این توهم نبودیم که گویا کومه له در برخورد با اینگونه رویدادها ممکن است از یک سیاست د مکرآتیسیم انقلابی پیروی کند .

پی تردید بسیاری از نیروهای انقلابی و توده های مردم فریب

عوام فریبیها و ادعاهای دروغین کومه له مبنی بر دفاع از د مکراسی را نخواهند خورد . جنگ حزب د مکرات و کومه له نه تنها پیش از پیش ماهیت حزب د مکرات را افشا نمود بلکه همچنین تا میزان معینی تعهد کومه له را به اهداف واقعی جنبش خلق کرد نشان داد . توده های مردم دیدند و تجربه کردند که کومه له هم بر سر تند پیچهای مبارزه طبقاتی حاضر است انرژی و پتانسیل مبارزاتی خلق کرد را وثیقه منافع تنگ نظرانه گروهی اش قرار دهد . این رویداد نشان داد کسه کومه له نیز نمیتواند بعنوان يك جریان مدافع د مکراسی در جنبش خلق کرد بحساب آید . او نیز نشان داد که در هر زمان موازنه نیروها بگونه ای باشد که منافع گروهی اش را بمخاطره افکند ، خیلی ساده و روشن همه تعهداتی را که در حرف پذیرفته بود ، در عمل بکنار میگذارد و طبعا نمیتواند از توده های مردم و در راس آن طبقه کارگر در برابر زور گوییها دفاع کند .

اگر مضمون د مکراتیسیم حزب د مکرات تا حدود زیادی روشن است بنظر میرسد که این امر در مورد کومه له صادق نباشد و هنوز هم توهمات نسبت به د مکراتیسیم این جریان سیاسی وجود دارد . از همین رو وظیفه نیروهای انقلابی است که نقاب از چهره این جریان برکشند و سیاست ناسیونال - رفرمیسم اش را افشا کنند .

" توضیحات "

۱ - اصولا کسانی که مسئله را بدین شکل مطرح می نمایند و قصد روشن نمودن آنها دارند ، از دو حال خارج نیست ، یا اینان اقلیت را بعنوان پیشاهنگ طبقه کارگر می شناسند و اعتقاد دارند که اهداف ، برنامه ها و خط مشی های سیاسی و تشکیلاتی اش صحیح میباشد و بنابراین میخواهند افرادی را که در کار این سازمان اختلال ایجاد مینمایند و یا مثلا دست به آدمکشی و یا جنایت میزنند ، شناسائی کرده

و آنها را به اعضا و هواداران سازمان مزبور، نیروهای سیاسی و توده های مردم معرفی نمایند - یعنی امری که میتواند برای اعضای این سازمان مجاز باشد - یا آنکه (در صورت عدم قبول پیشرو بودن این سازمان) از طرح مسئله بدین شکل اهداف دیگری را دنبال می نمایند .

آنچه که روشن است کومه له مطلقا در شق نخست قرار نمیگیرد . پس آنچه که میماند شق دوم است . اینکه هدف کومه له از شرکت در کمیسیون تحقیق و طرح مسئله باین شکل چه بود ، موضوعی است که ما در این مقاله کوتاه کوشیدیم تا آنرا روشن سازیم .

۲ - موضعگیری ما در قبال درگیری مسلحانه در درون اقلیت و افشای روش نیروهای کمیسیون تحقیق ، موجب خشم " شورای عالی " گردید . این " شورا " در یکی از اطلاعیه هایش بطرز هیستریکی ما را مورد حمله قرار داد . اگر چه در اطلاعیه مزبور مستقیما نامی از ما برده نشده ، با اینحال کلماتی که در آنجا بکار گرفته شده بود ، بخوبی نشان میداد که سازمان مورد خطاب این " شورا " کیست . واقعیت این است که این جریان گنج تصور میکند که گویا بدنبال درگیری مسلحانه در درون اقلیت ، ما موظف بودیم مثلا " جنایتکار " و یا کسانی که مسبب این وضع بودند را شناسائی و آنها را به مردم معرفی مینمودیم ، که گویا اختلافات ما با اقلیت يك اختلاف اصولی نیست . ذهن عقب مانده و متحجر این " تفاله های چپ " تصور میکند که گویا مخالفت با کار کمیسیون تحقیق و اهدافیکه از تشکیل این کمیسیون در رابطه با واقعه ۴ بهمن ماه دنبال میشد ، به معنی موافقت و پشتیبانی ما از کمیته مرکزی بوده است . باید گفت متاسفانه " شورای عالی " خود بهمان مرضی دچار است که نیروهای شرکت کننده در کمیسیون تحقیق بدان دچار میباشند .

در اینجا برای رفع هرگونه برداشتهای انحرافی ، توجه " شورای عالی " را به نکات زیر جلب مینمائیم .

۱ - از آنجائیکه اختلافات ما با این " شورا " و بطور کلی با

جریان اقلیت اصولی است، پس ما مطلقا مجاز نیستیم به هنگام رو برو شدن با درگیری مسلحانه در درون اقلیت، "عاملین این فاجعه" را شناسائی کنیم و آنها را به مردم معرفی نغائیم. در چنین مواقعی ما وظیفه خود میدانیم، ضمن باز داشتن نیروهای درگیر از ادامه بر خورد های مسلحانه و جلوگیری از گسترش آن و تامین و دفاع از فعالیت و تبلیغات آزادانه، طاعت این درگیریها را روشن ساخته و نشان دهیم که این درگیری چه رابطه ای با سیاستها و مشی سازمانی اش داشته است.

۲ - بدیهی است هرگاه در چنین شرایطی، کسانی پیدا شوند که بخواهند از این وضعیت در جهت تصفیه حسابهای گروهی بهره برداری کنند و یا بیک جناح در سرکوبی جناح دیگر (در صورتی که ضد انقلابی ارزیابی نکنیم) یاری رسانند، قطعاً به دفاع از د مکراسی انقلابی در مقابل زور گوئی (و نه حمایت از آن جناح) بر می خیزیم. چرا که میدانیم رواج این شیوه های مبارزه در سطح جنبش، به منزله تسلط ارتجاع بر د مکراسی انقلابی است.

بنظر ما آینده نشان خواهد داد، همه کسانی که چه مستقیم و چه غیر مستقیم بر کار کمیسیون تحقیق صحه گذاشتند، یک سنت و فرهنگ نوینی را بوجود آوردند. سنت و فرهنگی که قطعاً گریبان آنها را خواهد گرفت.

پاره‌ای از تجربیات جنگ چریکی در روستاهای شمال (۲)

۲- اصول عمومی جنگ چریکی روستایی

همانطوریکه در مقدمه این مقاله آمده است، ما در بخش دوم این مقاله میکوشیم تا پاره‌ای از مسائل پایه‌ای استراتژیکی و تاکتیکی جنگ چریکی روستائی را روشن سازیم. هدف از طرح این بحث دست یافتن به اصول و بنیانهائی است که میباید راهنمای ما در سازماندهی و هدایت یک جبهه جنگ چریکی روستائی قرار بگیرد. بدیهی است در پرتو این مبانی پایه‌ای و با اتکاء به تجاربی که طی ۱۴ ماه فعالیت چریکی در منطقه شمال ایران کسب کردیم، بروشنی میتوانیم وظایف مربوط به سازماندهی و رهبری این جبهه جنگ چریکی را مشخص و معین سازیم.

و اما چرا مسائل استراتژیک در جنگ چریکی مطرح میشود؟ و چرا ضروری است این جنگ را از نقطه نظر استراتژیک طرح و بررسی نمود؟ این درست است که جنگ چریکی بطور کلی در روند جنگ انقلابی و در پیروزی نهائی این جنگ، نقش تکمیلی دارد و هیچگاه به تنهائی نمیتواند پیروزی نهائی را برای خلق ما تامین کند و بنابراین ضروری است به جنگ منظم تکامل یابد، با اینهمه جنگ چریکی چه در مرحله آغازین جنگ انقلابی که شکل اصلی نبرد است و چه در مرحله تکامل جنگ

انقلابی (جنگ منظم) که شکل تکمیلی نبرد است ، دارای اهمیت استراتژیک می باشد .

هیچ شکی نیست هنگامی که خلقی ضعیف در صاف با امپریالیسم جهانی ، از لحاظ تجهیزات و تسلیحات ، کیفیت و توانائی رزمی ، قابلیت شکل پذیری و استحکام سازمانی ، امکانات پشت جبهه ای و . . . در موقعیت ناصاعدی قرار داشته باشد ، مجبور است برای مقابله با امپریالیسم به جنگ چریکی طولانی مبادرت ورزد . تا بدین طریق امکان یابد با اتکا^۱ باین شکل از جنگ ، ضمن خنثی نمودن حملات دشمن و در هم شکستن و فرسایش نیروهای سرکوب کننده وی واحدهای نظامی خود را گسترش دهد و دائما کیفیت آنها را بهبود بخشد . مناطق قابل اهمیتی در جنگ کسب نماید و بدین وسیله تا حدودی بتواند ضمن فائق آمدن بر برتری نظامی دشمن ، مواضع استراتژیکی خود را ارتقاء دهد . طبیعی است تنها پس از طی یک چنین پروسه ای از جنگ انقلابی است که میتوان و باید برای حفظ مواضع تعرضی و عقیم گذاشتن نقشه های استراتژیک دشمن و بالاخره په شکست کشانیدن نهائی وی ، جنگ انقلابی را از شکل پارتیزانی اش بدر آورد و به جنگ منظم تکامل داد . با این وجود تجربیات انقلابی بنحوی باریز نشان داده اند که در این مرحله از جنگ انقلابی ، باز جنگ چریکی میتواند و باید در هماهنگی و همسویی با جنگ منظم ، واحدهای بزرگتر دشمن را نابود ساخته و مناطق وسیعتری را آزاد کند و بدین سان شرایط را برای نبرد تعیین کننده و پیروزی نهائی هموار سازد . بدین ترتیب جنگ چریکی بعنوان یک شکل اجتناب ناپذیر در جنگ خلقی برای ما از اهمیت استراتژیک فوق العاده مهمی برخوردار است و بی شک موفقیت آن به شناخت دقیق و عمیق نیروی چریکی از اصول و بنیانهای استراتژیکی این جنگ و به توانائی وی در انطباق دادن آن با مقتضیات ویژه کشور ما ، بستگی دارد .

در اینجا قبل از پرداختن به مسائل استراتژیک در جنگ چریکی روستائی ، لازم است باز هم به جایگاه و اهمیت جنگ چریکی روستائی در

کل پروسه جنگ انقلابی اشاره کنیم و ضمن تاکید بر اهمیت و نقش تعیین کننده جنگ چریکی روستائی در توسعه و تکامل جنگ انقلابی ، اهداف و محورهای استراتژیکی و تاکتیکی این جنگ ، دورنمای فعالیت چریکی در روستا را تشریح کنیم . تا بتوانیم در پرتو این توضیحات اندیشه مان را در خصوص مسائل استراتژیک در جنگ چریکی روستائی روشن تر بیان داریم .

الف - هدفمندی جنگ چریکی روستائی :

در مورد مکان و جایگاه جنگ چریکی روستائی ، ما در گذشته و در مقالات گوناگون پیرامون آن صحبت کرده ایم ، از جمله در مقاله " در باره جنگ چریکی شهری " در این خصوص نوشتیم : " بطور کلی میتوان گفت جنگ انقلابی در کشور ما در دو حیطه اجتماعی شهر و روستا میتواند انجام بگیرد . جنگ انقلابی در این دو مکان اجتماعی ضمن آنکه بلحاظ ماهیت و اهداف ، هدفمندی عمومی استراتژیک و قوانین عمومی جنگ در موقعیت مشابه ای قرار دارند ، اما بلحاظ سیاسی ، ترکیب و خواسته های طبقاتی و استراتژی نظامی با یکدیگر متفاوتند . از آنجائیکه جنگ انقلابی در ایران ، جنگی است دراز مدت که نیروهای انقلاب بتدریج جذب و متشکل شده و در ارتش توده ای سازمان مییابند و نیروهای مسلح انقلاب نیز نه یکباره بلکه بتدریج بر مواضع قدرت سیاسی دست مییابند ، از نقطه نظر استراتژی نظامی ، جنگ چریکی روستائی بدلیل قابلیت فوق العاده بالای تحرك ، میدان مانور وسیع ، ایجاب پایگاههای متعدد ، امکانات ایمنی و پشت جبهه ای قابل اتکاء ، عدم امکان تمرکز وسیع نیروهای دشمن و پاره ای از ملاحظات نظامی دیگر ، اهمیت استراتژیک و نقش تعیین کننده ای در کل جنگ انقلابی ایفا مینماید . از این نظر است که رشد و گسترش جنگ انقلابی ، توده ای شدن آن ، پایه ریزی ارتش توده ای و بطور کلی میدان اصلی نبورد و پایگاه عده انقلاب در روستاها قرار دارد و بنابراین نقشی که فعالیت

چریکی شهری بر عهده دارد و جایگاهی که این جنگ در کل پروسه جنگ انقلابی اشغال مینماید، بطور عمده تاکتیکی است. بنا بر این روشن است که روستا بدلائل چندی، يك مكان استراتژيك را در جنگ انقلابی اشغال میکند و جنگ چریکی روستائی نیز در تحقق اهداف استراتژيك جنگ انقلابی، نقش تعیین کننده و موثری بر عهده دارد. و اما بدیهی است، هنگام بحث پیرامون نقش و اهمیت استراتژيك جنگ چریکی روستائی، میبایست بلافاصله اهداف و محورهای استراتژيكی و تاکتیکی آنرا روشن سازیم. ذیلا میکوشیم باختصار این اهداف و محورها را بیان داریم.

— اهداف و محورهای استراتژيك جنگ چریکی روستائی :

این اهداف و محورها بطور کلی از چند زاویه مطرح است. از نقطه نظر استراتژی سیاسی، تا آنجائیکه به هدفمندی فعالیت سیاسی يك جبهه جنگ چریکی روستائی در محدوده يك منطقه معین مربوط میشود، بطور کلی هدف استراتژيك آن پایان دادن به حاکمیت امپریالیستی در منطقه و برقراری حاکمیت توده های انقلابی یعنی د مکرسی نوین میباشد. از لحاظ سیاسی — عملی و طبقاتی، مضمون این پروسه استراتژيك پاسخ عملی به مسئله اتحاد کارگری — دهقانی بر پایه ایجاد يك جبهه متحد انقلابی به رهبری طبقه کارگر است.

واقعیت این است که روستاهای ایران بعنوان يك شبکه رابط — اجتماعی، بخش عظیمی از نیروهای انقلاب را در بر میگیرد که این نیروها شدیدا تحت ستم و استثمار سرمایه داری وابسته و بوروکراتیک و دیگر روابط استثماری قرار دارند. این طبقات اجتماعی بدلیل شرایط مادی خود، دارای پتانسیل قوی مبارزاتی بوده و جزو نیروهای ثابت قدم انقلاب ضد امپریالیستی — د مکرراتیک محسوب میگردند. ارزیابی از تحولات دهه ۴۰ در میهن ما آشکارا نشان میدهد که "اصلاحات ارضی" اگر چه به سلطه اقتصادى فئودالی پایان بخشید، اما نتوانست در جهت حل مسئله ارضی و بهبودی وضع زحمتکشان روستا کاری انجام

دهد • روستائیان که اینک بطور عمد به دهقانان خرده مالک مفلوک، دهقان بی زمین و کارگران کشاورزی مبدل گردیده بودند، خیلی زود خود را در قید و بندها و استثمار سرمایه وابسته گرفتار دیدند • در حقیقت "اصلاحات ارضی" رژیم نه تنها دردی از دردهای اکثریت قاطع روستائیان را دوا نکرد، بلکه تضاد رعیت و ارباب را در مقیاس وسیع در تضاد دهقان با ماشین دولتی امپریالیستی جمع کرد • در نتیجه بر اثر این تحولات، جنبشهای دهقانی که تا آنزمان اساساً مضمون ضد فئودالی - ضد امپریالیستی داشتند، بیش از پیش به جنبشهای ضد امپریالیستی مبدل گردیدند •

در حقیقت با استقرار سلطه امپریالیسم در ایران، مسئله ارضی (و جنبشهای دهقانی) از یک مسئله مربوط به انقلاب بورژوا - دمکراتیک به مسئله ای مربوط به انقلاب بورژوا - دمکراتیک نوین تبدیل گردید که حل آن در گرو قطع سلطه امپریالیسم و برقراری دمکراسی نوین در میهنمان میباشد • از همین روست که مسئله ارضی بعنوان یکی از مسائل اساسی انقلاب دمکراتیک نوین ایران طرح بود • و ضروری است که در جریان مبارزه علیه امپریالیسم و همراه با تکامل جنگ انقلابی مورد توجه قرار گرفته و حل شود •

در واقع با این ارزیابی از مکان و اهمیت مسئله ارضی در انقلاب ایران است که نقش جنبشهای دهقانی و بطور کلی مبارزات زحمتکشان روستا (پرولتاریا، نیمه پرولتاریا و خرده مالکین) بر علیه زمینداران و ربا خواران بزرگ، بوروکراسی دولتی و شاخه های مالی امپریالیستی بعنوان جزء مهمی از مبارزه ضد امپریالیستی کل خلق آشکار میگردد • با اعتقاد ما بدون شرکت وسیع و فعال زحمتکشان روستائی در جنگ انقلابی و بدون تامین رهبری پرولتری بر جنبشهای دهقانی و هدایت این جنبشها در جهت تحقق اهداف استراتژیک جنگ انقلابی بر علیه امپریالیسم، انقلاب دمکراتیک نوین در ایران به پیروزی نخواهد رسید و دقیقاً بر مبنای همین ضرورتها است که در انقلاب ما مسئله ارضی و جنبشهای دهقانی، مسئله اتحاد پرولتاریا و دهقانان تحت رهبری

طبقه کارگر از اهمیت فراوان و مبرمی برخوردار میباشد .
 با توجه به این حقایق ، محورهای استراتژیکی که يك جبهه
 جنگ چریکی روستائی در يك منطقه معین ، از نقطه نظر سیاسی باید
 بطور مشخصی دنبال کند ، عبارتند است از :

۱ - برانگیختن جنبشهای دهقانی و بسیج زحمتکشان روستائی حول
 شعارهای اساسی انقلاب برای دهقانان ، " زمین بکسانی که بر روی آن
 کار میکنند ، باید بطور رایگان تعلق بگیرد " و " لخوا هرگونه باج
 دولتی " ، و هدایت این جنبشها در جهت اهداف استراتژیک جنگ
 انقلابی .

۲ - جلب دهقانان به مبارزه مسلحانه و سازمان دادن آنها در
 ارگانهای مختلف جنگ انقلابی و حل مسئله اتحاد کارگری - دهقانی
 به رهبری طبقه کارگر .

۳ - کوشش در زمینه مصادره املاک زمینداران بزرگ و دولت وابسته
 و حل انقلابی مسئله ارضی در اشکال مشخصی که بتواند ضمن ارتقاء
 موقعیت اقتصادی و سیاسی توده های روستائی ، زمینه مادی هرچه
 بهتر و وسیعتری را برای بسط مبارزه طبقاتی پرولتاریا در چارچوب
 مبارزه ضد امپریالیستی در شکل جنگ انقلابی فراهم نماید .

۴ - کمک به کارگران و دهقانان برای برقراری شوراهای کارگری -
 دهقانی ، بمثابه ارگانهای اعمال حاکمیت توده ای .

اینها يك زنجیره بهم پیوسته از مسائلی است که يك جبهه جنگ
 چریکی روستائی در جریان مبارزه علیه سلطه امپریالیسم در منطقه و
 بر حسب ملزومات توسعه و گسترش جنگ انقلابی میتواند و ضروری است
 به آنها پاسخ گوید تا شرایط لازم را برای گسترش و تحکیم جنگ چریکی
 روستائی و هدایت پیروزنده آن در جهت استقرار حاکمیت انقلابی
 توده ها و بسط و تکامل آن بسمت سوسیالیسم فراهم نماید .

بدیهی است هدفمندی فعالیت يك جبهه چریکی روستائی و نقش
 آن نمیتواند و نباید در يك منطقه معین محدود بماند . محدود شدن
 جنگ چریکی در يك منطقه روستائی معین ، از نظر استراتژیک به شکست

حتمی انقلاب می انجامد، حتی اگر این جبهه چریکی توانسته باشد تا حدودی در منطقه موفق به اخراج امپریالیستها و عوامل مزدور داخلی آنها و اعمال حاکمیت توده های انقلابی گردد، چنانچه نخواهد جنگ انقلابی را از محدوده معین خود به مناطق دیگر ایران گسترش دهد، یا بعبارت دیگر نخواهد یا نتواند وظایف سراسری بر عهده گیرد، دیر یا زود توسط قوای دشمن محاصره شده و موفق نخواهد شد ضمن تعمیق و گسترش انقلاب، پیروزیهای بدست آمده را حفظ و تحکیم کند و حتی ممکن است به شکست هم کشیده شود. از همین روست که یک جبهه چریکی روستائی از همان آغاز پیدایش خود و با توسعه و گسترش خود، ضمن آنکه در جهت تحقق اهداف منطقه ای اش میکوشد، بایستی بطور جدی به وظایف سراسری اش توجه جدی مبذول بدارد.

اما تا آنجائیکه به جنبه سیاسی این فعالیت در مقیاس سراسری مربوط میشود، یک چیز روشن است و آن اینکه وجود و دوام یک جبهه جنگ چریکی روستائی در هر منطقه ایران از نظر استراتژیک به معنای برپائی و گسترش جنگ انقلابی (انقلاب) بر علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش و تعمیق انقلاب ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای ایران است. پروسه ایکه تا سرنگونی کامل سلطه امپریالیسم و استقرار جمهوری دمکراتیک خلق به رهبری طبقه کارگر ادامه خواهد یافت. بنابراین با توجه به چنین هدفمندی است که محورهای استراتژیک جنگ چریکی روستائی از نقطه نظر استراتژی سیاسی در مقیاس سراسری کشور بدین قرار می باشند.

۱ - شکستن جو ترور و اختناق رژیم و تشدید جو عمومی انقلابی در جامعه.

۲ - برانگیختن توده های مبارزه فعال انقلابی و دامن زدن به مبارزات متنوع سیاسی، کانالیزه نمودن و هدایت این مبارزات در جهت حمایت (مادی و معنوی) از جنگ انقلابی و اهداف استراتژیک آن، کسب پایگاه سیاسی توده ای در کل کشور.

۳ - تبدیل جو سیاسی به جو نظامی، تشویق توده ها به مبارزه

مسلحانه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده و فراهم نمودن زمینه اتحاد مبارزاتی خلقهای سراسر ایران در وپارزه بر علیه امپریالیسم
 ۴ - فراهم نمودن شرایط و زمینه های مناسب جهت اتحاد سازمانها انقلابی ضد امپریالیست بر پایه جبهه واحد ضد امپریالیستی ، تقویت عناصر پرولتری انقلاب و تامین و تحکیم هژمونی پرولتری بر جنبش ضد - امپریالیستی ، دمکراتیک خلقهای سراسر ایران

از نقطه نظر استراتژی نظامی : مسئله درهم شکستن ارتش امپریالیستی بمثابه ستون فقرات سلطه امپریالیستی در تمام کشورهای تحت سلطه و از آن جمله در کشور ما يك مسئله اساسی است . تاریخ مبارزات ضد امپریالیستی خلقهای میهن ما در طول قرن اخیر ، ایمن واقعیت را بطور آشکاری نشان داده است که امپریالیستها تنها بسا سازماندادن ارگانهای سرکوب خود و تجهیز آنها با مدرن ترین ابزار نظامی است که میتواند با دست یازیدن به وسیع ترین و شدیدترین شیوه های سرکوب ، مبارزات انقلابی توده ها را فرو نشانند و در حقیقت با اتکاء بر همین شیوه های سرکوب است که ضمن حفظ و تداوم سلطه جابرانه اشان ، توده های وسیع مردم را به انقیاد در میآورند . بنابراین با توجه باین واقعیت ، هرگونه فعالیت انقلابی که بخواهد ناظر بر سرنگونی حاکمیت امپریالیستی و استقرار حاکمیت توده های انقلابی باشد ، باید و عملاً بطرز گریز ناپذیری بر محور درهم شکستن ارتش امپریالیستی سازمان یابد . از اینرو يك جبهه چریکی روستائی برای تحقق اهداف استراتژیک خود در منطقه باید استراتژی نظامی روشنی را که ناظر بر انهدام و بیرون راندن ارتش امپریالیستی و سایر ارگانهای سرکوبگر از منطقه باشد ، دنبال نماید .

بنابراین تا آنجائیکه به جنبه منطقه ای این استراتژی مربوط میشود ، نیروی چریکی میکوشد با درهم شکستن محاصره و سرکوب تاکتیکی دشمن و عقیم گذاشتن نقشه های استراتژیک آن از یکسو ضمن ایجاد و توسعه ارتش توده ای ، دستگاه نظامی و بوروکراتیک امپریالیستی را درهم شکنند و از سوی دیگر در عین واداشتن دشمن به خروج از منطقه ، زمینه را برای

استقرار حاکمیت توده های انقلابی فراهم نماید . تا آنجائیکه — جنبه سراسری این استراتژی مربوط میشود ، هر جبهه جنگ چریکی روستائی وظیفه دارد با تضعیف قوای نظامی دشمن و برهم زدن آرایش نظامی اش ، ضمن خنثی نمودن سیاست محاصره و سرکوب استراتژیستک دشمن از طریق تقویت جنگ چریکی در شهرها و دیگر مناطق روستائی ، زمینه انهدام کامل ارتش امپریالیسم و شکست نظامی اش را در کشور بوجود آورد .

و بالاخره اهمیت و نقش پشت جبهه ای جنگ چریکی روستائی است که باید مورد توجه و تاکید قرار گیرد . هر جبهه جنگ چریکی روستائی با بسیج توده های وسیع مردم و سازمان دادن آنها در ارتش خلق ، همراه با درهم شکستن ارتش امپریالیستی و برچیدن دستگاههای بوروکراتیک — نظامی امپریالیسم در منطقه ، از یکسوراه را برای آزاد کردن منطقه و اعمال حاکمیت توده های انقلابی یعنی استقرار د مکراسی نوین (که در حقیقت ایجاد تحولی اساسی در وضعیت سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی توده ها است) میگذارد و از سوی دیگر میکوشد ضمن ایفای نقش سراسری خویش ، يك منطقه پایگاهی را برای کل انقلاب در سراسر کشور سازمان دهد . و این خود یکی از محورهای استراتژیکی است که جنگ چریکی روستائی باید و ضروری است بسازد . دست یابد . در حقیقت يك منطقه پایگاهی گذشته از آنکه امکانات وسیع و گسترده ای را جهت ایجاد شرایط مادی و معنوی مساعد برای رشد و تربیت سیاسی ، نظامی و تشکیلاتی توده ها و ارتقاء مبارزه طبقاتی فراهم مینماید و به جنگ انقلابی امکان بقاء و تداوم را در برابر هر گونه تهاجمات امپریالیستی میدهد ، در عین حال میکوشد با توسعه و تحکیم خود در منطقه ، بویژه در شکل تکامل یافته اش بصورت يك منطقه سرخ ، پایگاهی قدرتمند و پشت جبهه ای عمومی برای کل انقلاب در سراسر ایران بوجود آورد .

بدین ترتیب میتوان گفت که يك جبهه چریکی روستائی ، چنانچه قادر گردد در محورهای استراتژیکی خود پیشرفت نماید ، میتواند نقش

بسیار موثری را در سازمان دادن مبارزات توده ها و تدوین انقلاب با زی کند. این جبهه چریکی روستائی از یکسو یا وارد آوردن ضربات دائمی و منظم به عوامل و ارگانهای اقتصادی، سیاسی و نظامی رژیم، ضمن تشدید بحرانهای مزمن سیاسی و ایجاد شکاف در درون حاکمیت و برداشتن نقاب فریبکاری از چهره آن، ماهیت واقعی رژیم ترور و اختناق امپریالیستی را هرچه بیشتر در نزد توده ها افشای نماید و از سوی دیگر با توسعه و تدوین فعالیت خود، توده ها را به مبارزه قطعی علیه سیستم نو استعماری امپریالیستی و شرکت در جنگی کوه علا آغاز شده است، فرا میخواند. در عین اینکه این جبهه با گسترش و تحکیم فعالیت خود در منطقه و بدست آوردن مناطق پایگاهی آهنگام که قادر میگردد به سلطه امپریالیسم در منطقه پایان بخشد و دولت انقلابی را برپا دارد، یک پشتگاه مطمئن و یک پشت جبهه عمومی استراتژیک را برای انقلاب در کل کشور فراهم می سازد.

— محورهای تاکتیکی جنگ چریکی روستائی :

هر جبهه جنگ چریکی روستائی که سازماندهی میگردد برای تحقق اهداف استراتژیک خود ناگزیر است در هر مرحله از رشد خود اهداف معینی را طرح و دنبال نماید تا بتواند ملزومات پیشرفت و توسعه جنگ خود را فراهم نموده و ورود به مرحله تکاملتری را امکان پذیر سازد. در حقیقت تعیین محورهای استراتژیک در جنگ انقلابی، به منزله روشن نمودن نقشه حرکت و تعیین سمت و سوئی است که هر جبهه چریکی روستائی بایستی در آن جهت تکامل یابد. اما اینکه این مارپیچ تکامل چه گرهگاههای معینی را باید طی نماید و در هر یک از این گرهگاهها چه مسائل معینی را باید پاسخ گوید، این دیگر یک بحث کاملاً کنکرتی است که بعوامل متعدد و گوناگونی بستگی دارد. با توجه به اینکه شرایط سیاسی و نظامی ایکه جنگ چریکی در آن جریان یافته و تکامل مییابد، هیچگاه نمیتواند یک شرایط کاملاً قابل محاسبه قلمداد گردد و این شرایط در پروسه تکاملی جنگ چریکی بر حسب

چگونگی بر هم خوردن اوضاع سیاسی جامعه و توازن قوا در جنگ ، شکل مشخصی بخود میگیرد . بنابراین ضروری است با ارزیابی دقیق از چگونگی تغییر اوضاع جبهه و شناخت خصائص سیاسی و نظامی موقعیت دشمن و خود در هر مرحله معین از تکامل جنگ ، جنبه عملی و وظایف مرحله ای هر جبهه چریکی روستائی را تعیین نمود . از همین رو در جنگ چریکی روستائی ، تعیین محورهای تاکتیکی يك امر کاملاً مشخصی است و نمیتوان از قبل برای آن نسخه های تاکتیکی و برنامه های معینی را صادر نمود . و این بر عهده هر جبهه چریکی روستائی است که با سنجش اوضاع سیاسی در کل جامعه و ارزیابی عینی از وضعیت سیاسی و نظامی منطقه ، نیروی خودی و نیروی دشمن ، طرحها و برنامه های تاکتیکی خود را با توجه به اهداف استراتژیک جنگ چریکی روستائی ، در هر مرحله معین طرح و حل نماید . معهداً با توجه به هدفمندی بحث ما در این مقاله ، میکوشیم در اینجا هدف و محورهای تاکتیکی يك جبهه چریکی روستائی را که در مرحله اولیه رشد خود بسر میرود (یعنی در مرحله انفراد سیاسی و محاصره نظامی دشمن) ، روشن کنیم .

بطور کلی میتوان گفت هدف اساسی تاکتیکی این جبهه چریکی روستائی دست یافتن به منطقه پایگاهی است . بعبارت دیگر هدف در وهله نخست تبدیل يك منطقه جنگ چریکی روستائی به يك منطقه پایگاهی است . بدیهی است پروسه تکامل يك منطقه جنگ چریکی - یعنی منطقه ای که در آن نیروی چریکی از لحاظ سیاسی نفوذ محدودی در میان توده ها داشته و در عین حال فاقد ارتباط فعال سیاسی با آنها است ، و از لحاظ نظامی توانائی ، قابلیت و قدرت آتشی در مقابله با یورش رژیم ضعیف و از لحاظ نفقات ، امکانات پشت جبهه ای و تجهیزات نظامی محدود است - بیک منطقه پایگاهی - یعنی منطقه ای که در آن نیروی چریکی نفوذ قابل ملاحظه ای در میان توده ها کسب کرده و دارای ارتباط متنوع فعال سیاسی با آنها است ، و از لحاظ نظامی آن قابلیت ، توانائی و قدرت آتش را بدست آورده که بتواند در مقابل

تهاجمات نظامی دشمن بخوبی مقابله کند - پروسه ای است فوق العاده خلاق ، دشوار و پیچیده که هر نیروی چریکی تنها با توجه به مجموعه الزامات خود ویژه سیاسی ، اقتصادی ، نظامی ، جغرافیائی و ... آن جبهه میتواند و باید چگونگی روند این تحول را بروشنی تصویر نماید و مسائل متعددی را که در جریان رشد این پروسه قطعاً طرح میگردد بدرستی پاسخ گوید . ما در اینجا بطور مشخص به محورهای اساسی این پروسه اشاره میکنیم ، محورهایی که همراه با هم و در یک ارتباط دیالکتیکی ، شرط تکامل و تبدیل هر منطقه جنگ چریکی روستائی (با هر شرایط و موقعیت خود ویژه) بیک منطقه پایگاهی است .

۱ - باید کوشید توده های وسیع مردم بویژه دهقانان و کارگران روستائی را بطریق گوناگون در عرصه مبارزه سیاسی فعال نمود و حمایت معنوی و مادی آنها را به جنگ انقلابی جلب کرد . در عین حال باید کوشید به موازات رشد این پروسه و همراه با شرکت فعال توده ها در جنگ انقلابی ، اشکال اولیه ای از اعمال حاکمیت توده ای را مبتنی بر تجربیات موجود پیدا کرده و آنرا بطور جدی در زندگی توده ها معمول داشت .

۲ - هر نیروی چریکی در یک منطقه جنگ چریکی روستائی باید بطور دائم و بدون لحظه ای درنگ ، ضمن توسعه واحد های چریکی و امکانات پشت جبهه ای خود ، کیفیت نظامی - سیاسی نیروهای خود را ارتقاء داده ، بطوریکه قادر به درهم شکستن محاصره و سرکوب تاکتیکی دشمن ، ممانعت از تحرکات واحدهای نظامی آن و بالاخره تثبیت وی گردد . در عین حال باید بطور جدی در جهت تسلیح توده ها و پایه ریزی سازمانهای مسلح توده ای از قبیل گروههای دفاع از خود و واحدهای پارتیزانی نیمه وقت اقدام نماید .

۳ - همراه با رشد پروسه های فوق ، این جبهه چریکی می تواند و باید بتدریج یک نقش سراسری را نیز برعهده گیرد .

ب - پاره ای از مسائل استراتژیک در جنگ چریکی روستائی

ما در قبل روشن ساختیم که جنگ چریکی روستائی از يك مكان و اهمیت استراتژیک در کل جنگ انقلابی برخوردار است و در مقایسه با جنگ چریکی شهری نقش تعیین کننده ای را در پیروزی نهائی جنگ انقلابی ایفا مینماید . در نتیجه یا توجه به چنین موقعیتی است که هر جبهه چریکی روستائی تحت هر شرایطی که شکل بگیرد - خواه توسط نیروی کوچکی از انقلابیون کمونیست و خواه توسط حزب کمونیست و در مقیاس يك ارتش توده ای - دارای خصلتی رشد یابنده می باشد . بيك معنی میتوان گفت رشد و گسترش جنگ انقلابی در هر مرحله معین ، بازتاب خود را اساسا در تکامل جنگ چریکی روستائی نشان میدهد . درك عمیق و دقیق این واقعیت در پیشبرد جنگ چریکی بطور اعم و جنگ چریکی روستائی بطور اخص ، از اهمیت حیاتی برخوردار بوده و میبایستی نقطه عزیمت ما در سازماندهی و هدایت هر جبهه چریکی قرار بگیرد . اگر در جنگ چریکی شهری ضرورت طرح و بررسی مسائل استراتژیک عدتا از زاویه تداوم و پایداری این نوع جنگها مطرح است ، در جنگ چریکی روستائی این ضرورت اساسا از خصلت رشد یابندگی و نقش تعیین کنندگی آن ناشی میشود . از همین روست که ضرورت طرح و بررسی مسائل استراتژیک در جنگ چریکی روستائی در مقایسه با جنگ چریکی شهری از اهمیت بیشتری برخوردار است . مسائل استراتژیک در جنگ چریکی روستائی بسیار وسیع و گسترده است . در اینجا قصد ما پرداختن به همه این مسائل نیست ، بلکه میخواهیم تنها با طرح برخی از مسائل استراتژیک در جنگ چریکی روستائی ، تصور روشنی از چگونگی فعالیت و هدایت جنگهای چریکی روستائی بدست دهیم . از این رو ما در این بحث مطلقا در پی طرح و توضیح مسائل استراتژیک جنگ چریکی روستائی بطور انتزاعی و کلی نیستیم ، بلکه همه تلاش ما توضیح آن مسائل اساسی و بنیادی در جنگ چریکی روستائی است که نیازمند یهای کنونی این مرحله معین از جنگ

انقلابی در جامعه ما، آنرا بطور مشخص و بالفعل می طلبد و در عین حال این را نیز متذکر میگردیم که بررسی توضیحی ما از این مسائل تا آنجائی است که به نیازمند یهای عقلی در سازماندهی يك جنبه چریکی روستائی در منطقه شمال ایران و چگونگی تقویت و توسعه آن مربوط میگردد. هدف این است که یکرشته مبنائی پایه ای را برای سازماندهی و هدایت این جنبه طرح کنیم تا بتوانیم در پرتو این مبنائی پایه ای با کلیه مسائل تاکتیکی این جنبه برخورد درستی داشته باشیم. این مسائل مشتمل است بر :

- ۱ - عملیات محاصره و سرکوب و عملیات ضد محاصره و سرکوب،
- ۲ - رابطه حمله و دفاع، ۳ - جنگ طولانی و جنگ زود فرجام،
- ۴ - تمرکز و پراکندگی، ۵ - مناطق پایگاهی، ۶ - مناسبات فرماندهی
- ۱ - عملیات محاصره و سرکوب و عملیات ضد محاصره و سرکوب (شکل عده جنگ) : یکی از مهمترین مسائل استراتژیک که در سازماندهی و هدایت جنگ چریکی بطور اعم و جنگ چریکی روستائی بطور اخص باید بطور جدی مورد توجه قرار گیرد، مسئله عملیات محاصره و سرکوب و عملیات ضد محاصره و سرکوب میباشد. این امر بویژه در شرایطی که جنبه چریکی روستائی هنوز از استحکام کافی برخوردار نیست و نیروی چریکی چه از نظر امکانات و نفقات و چه از نظر ارتباطات توده ای، در محدودیت قرار داشته و عمدتاً تکیه گاه و ادامه کاریش را نیروی چریکی شهری تضمین مینماید، اهمیت باز هم بیشتری مییابد. اگر چه در مراحل بعدی نیز که جنگ انقلابی پیشرفت نموده و مناطقی پایگاهی در روستاها بوجود میآید، این مسئله همچنان اهمیت خود را حفظ می نماید، با اینحال درك این مسئله در برپائی و گسترش يك جنبه چریکی روستائی چه از نظر استراتژیک و چه از نظر تاکتیکی دارای اهمیت تعیین کننده ای میباشد. ما در اینجا نخست به عملیات محاصره و سرکوبی که توسط امپریالیسم بکار گرفته میشود، میپردازیم و سپس در توضیح عملیات ضد محاصره و سرکوب که از سوی نیروی چریکی و به منظور در هم شکستن عملیات محاصره و سرکوب امپریالیسم انجام

میگیرد، بر رابطه حمله و دفاع تاکید خواهیم نمود.

امپریالیسم در تجارب حاصله از سرکوبی جنگهای رهائی بخش ملی در کشورهای تحت سلطه، بخوبی با این واقعیت پی برده است که چنانچه يك نیروی چریکی انقلابی امکان یابد مبارزه خود را برای مدتی تداوم بخشد، خیلی زود میتواند حمایت توده ها را بسوی خود جلب کند و آنگاه که بیک جنبش مسلحانه توده ای تبدیل میگردد، دیگر سرکوب و نابودی آن کار بسیار مشکل و حتی در صورت وجود و تداوم يك رهبری واقعا انقلابی و کمونیستی، ناممکن است. از همین روست که امپریالیستها برای حفظ و تداوم منافع و موقعیت خود در کشورهای تحت سلطه، اساس استراتژی شان را در سرکوبی جنبشهای انقلابی، بر این اصل بنیان نهاده اند که به مجرد روبرو شدن با جنگهای چریکی آنها در همان اشکال اولیه و نطفه ای خود در هم شکند و حتی فراتر از این، هنگامی که احتمال میدهند که يك منطقه معین از نظر سیاسی، نظامی و بطور کلی از نظر قابلیت عمومی، میتواند به منظور شکل دادن بیک منطقه پایگاهی مورد توجه جنبش چریکی قرار گیرد، با استقرار واحدهای نظامی خود، آن منطقه را ملیتاریزه نموده و تحت کنترل خود در میآورند.

بهر ترتیب تجربه نشان داده است که امپریالیسم چنانچه به این ارزیابی برسد که با يك نیروی چریکی آگاه و متشکل درگیر است برای نابودی و درهم شکستن این نیرو، اساس کار خود را بر عملیات محاصره و سرکوب قرار میدهد. اگر به این حقیقت توجه داشته باشیم که هدف استراتژیک يك جبهه چریکی روستائی، فراخوان توده های وسیع مردم به مبارزه علیه حاکمیت امپریالیستی و سازمان دادن آنها در ارتش توده ای به منظور درهم شکستن دستگاه بوروکراتیک - نظامی امپریالیستی و استقرار حاکمیت توده های انقلابی و بالاخره ایجاد يك منطقه پایگاهی برای انقلاب در سراسر کشور است، آنگاه میتوانیم دریابیم که چرا شکل عده سرکوب يك جبهه چریکی روستائی توسط امپریالیسم، عملیات محاصره و سرکوب میباشد.

در این رابطه امپریالیستها د و نوع عملیات محاصره و سرکوب را در دستور کار خود قرار میدهند . یکی عملیات محاصره و سرکوب استراتژیک و دیگری عملیات محاصره و سرکوب تاکتیکی . در عملیات محاصره و سرکوب استراتژیک ، امپریالیسم میکوشد د و خط استراتژیک را در مقابله با نیروی چریکی پیش ببرد ، یکی تمرکز قوا و تقویت ارگانهای نظامی خود در منطقه است به منظور ملیتاریزه کردن و ایجاد یک حلقه محاصره نظامی که قدرت مانور و تحرك نیروی پارتیزانها را تا حد اکثر ممکن کاهش دهد . و دیگری اقدام به تبلیغات سیاسی گسترده در میان مردم و ایجاد جو رعب و وحشت در منطقه به منظور ممانعت از پیوستن توده ها به مبارزه مسلحانه است که در این مورد رژیم به اشکال گوناگون میکوشد افکار عمومی را بر علیه جنبش چریکی برانگیخته و نیروی چریکی را در انزوای سیاسی قرار دهد . در عین حال بموازات این پروسه استراتژیک ، رژیم به محاصره و سرکوب تاکتیکی نیروی چریکی نیز اقدام مینماید . در این نوع عملیاتها ، رژیم میکوشد از طریق سازماندهی نیروهای ضد چریک و اعزام آنها به مناطق درونی جنگل یا کوهستان به تعقیب نیروی چریکی پرداخته تا با خسته نمودن و به ستوه درآوردن آن موفق به محاصره تاکتیکی شده و نیروی چریکی روستائی را متلاشی سازد . تجربه جنگهای چریکی معاصر در کشورهای تحت سلطه امپریالیسم نشان داده است که امپریالیسم اساسا با دنبال نمودن این محورهای استراتژیکی و تاکتیکی است که میکوشد مانع گسترش جنگ چریکی و تحقق اهداف استراتژیک آن گردد .

با توجه به چنین مکانیسم سرکوبی از سوی دشمن ، طبعا نیروی چریکی برای بقای فعال و انقلابی خود در منطقه و توسعه فعالیت خویش ناگزیر باید چنان خط استراتژیکی را در سیاست عملی خود پیش گیرد که این مکانیسم حرکت دشمن را عقیم گرداند . هر نیروی چریکی که نتواند در هر شرایط مشخص با توجه به مجموع اوضاع و احوال سیاسی و نظامی مبارزه ، خط مشی سیاسی - نظامی خود را مبنی بر عقیم گذاردن این سیاست دشمن بد رستی تعیین نماید ، بهیچ وجه قادر نخواهد بود

قد می بجلو بردارد و قطعاً در همان مراحل اولیه جنگ ابتکار عمل را از دست داده بتدریج فرسوده شده و تلاشی میگردد • تجارب همه جنبشهای چریکی نشان میدهد که تنها با بکارگیری سیاست عملیات ضد محاصره و سرکوب است که نیروی چریکی میتواند عملیات محاصره و سرکوب دشمن را در هم شکسته و راه را برای توسعه جنگ انقلابی فراهم سازد •

در مقابله با عملیات محاصره و سرکوب استراتژیک دشمن، به اعتقاد ما هر نیروی چریکی و بطور کلی هر سازمان مارکسیستی - لنینیستی که مشی سیاسی اش بر اساس جنگ چریکی استوار است، باید بتواند ضمن آنکه دوام و بقای تاکتیکی خود را در منطقه چریکی حفظ نموده و با عملیات محاصره و سرکوب تاکتیکی دشمن به مقابله بر می خیزد، سیاست محاصره و سرکوب استراتژیک دشمن را نیز خنثی گرداند • یگانه راه مقابله با عملیات محاصره و سرکوب استراتژیک، اجرای عملیات ضد محاصره و سرکوب استراتژیک از طریق گسترش جنگ انقلابی در مناطق دیگر و افزایش جبهه های جنگ چریکی چه در شهر و چه در روستا است • بنابراین اساس خنثی نمودن سیاست محاصره و سرکوب استراتژیک دشمن تا آنجائیکه به فعالیت نیروی چریکی در ابعاد کشوری مربوط میگردد (گذشته از جنبه بین المللی مبارزه یعنی اتحاد با جنبش بین المللی کارگران و جنبشهای رهائیبخش ملی)، آن است که کل فعالیت انقلابی را بر اساس سازماندادن جبهه های جنگ چریکی و توسعه آنها قرار دهد • تنها از طریق دنبال نمودن این خط استراتژیک است که میتوان مانع آن گردید که رژیم بتواند در یک منطقه معین جنگ چریکی با نیروهای سرکوبگر خود را در مقیاس وسیع متمرکز نماید و به محاصره و سرکوب استراتژیک جبهه چریکی روستائی بپردازد • نقش این مناطق متعدد جنگ چریکی و توسعه دائمی آنها از لحاظ استراتژیک آن است که با گسترش جنگ انقلابی در ابعاد سراسری ضمن آنکه عملکرد رژیم را در بسیج سیاسی توده ها کاهش داده و استراتژی سیاسی آنها مبنی بر منزوی ساختن جنبش چریکی خنثی میگرداند، از سوی دیگر با افزایش عملیات چریکی در مناطق تحت اشغال

دشمن ، دائما نیروی نظامی آنرا خسته و فرسوده ساخته و آرایش جنگی آنها را برهم میزند و بدین ترتیب قابلیت تمرکز وسیع نیروی نظامی دشمن را در يك منطقه چریکی پائین میآورد .

باید این مسئله را عمیقا درك نمود که جنگ انقلابی يك کار ماهیتا سیاسی است و همواره و همیشه اهداف سیاسی کاملا مشخصی را دنبال می نماید . مقابله با قدرت نظامی امپریالیسم و درهم شکستن ارتش امپریالیستی بمثابة عمده ترین عامل ابقای سلطه امپریالیسم ، ارتباط تنگاتنگ و لاینفکی با بسیج وسیع توده های انقلابی دارد . پیروزی سر امپریالیسم و به شکست کشاندن آن در يك کشور تحت سلطه مانند کشور ما ، قبل از آنکه اهمیت نظامی داشته باشد يك مسئله سیاسی است . از همین رو عملیات ضد محاصره و سرکوب استراتژیک نیز که از سوی نیروی چریکی بر علیه تهاجمات امپریالیسم انجام میگردد يك پروسه کار ماهیتا سیاسی است و هنگامی میتوان گفت این روند با موفقیت پیش میرود که قدرت بسیج سیاسی انقلاب بیش از پیش از قدرت بسیج سیاسی ضد انقلاب پیشی گیرد . بعبارت دیگر امکان موفقیت نهائی عملیات ضد محاصره و سرکوب استراتژیک آزمانی فرا میرسد که امپریالیسم قابلیت بسیج سیاسی خود را اساسا از دست میدهد و دیگر نمیتواند با بسیج توده های ناآگاه و سازمان دادن آنها در ارتش و سایر ارگانهای نظامی خود ، مبارزه علیه جنبش چریکی را با اتکا به نیروهای داخلی پیش ببرد . همین شکست سیاسی جبرا شکست نظامی امپریالیسم را در پی خواهد داشت ، چرا که در چنین مقطعی از رشد انقلاب ، امپریالیسم یا باید به شکست خود معترف شده و آن کشور تحت سلطه را از سیستم جهانی اش حذف کند و یا آنکه برای ادامه جنگ ناگزیر از نیروی نظامی دیگری استفاده کند .

بدین ترتیب روشن میشود که جوهر و اساس جنگ چریکی انقلابی بطور اعم و جنگ چریکی روستائی بطور اخص ، درهم شکستن عملیات محاصره و سرکوب استراتژیک دشمن است . در چنین پروسه ای است که نیروی چریکی قادر میگردد درمرحله معینی از رشد خود امپریالیسم

را از تمام ذخائر انسانی و مادی اش در کشور تحت سلطه محروس و مگردانیده و مجبورش میسازد که اساسا به ذخیره بین المللی اش تکیه کند • (یعنی امری که در بسیاری از جنبشهای رهائیبخش هم اتفاق افتاده است) در اینجا است که جنگ رهائیبخش ملی کاملا جنبه بین المللی مییابد و رابطه آن با جنبش بین المللی کارگران و جنبشهای رهائیبخش ملی در سراسر جهان و نقش اتحاد و همیاری آنها در شکست استراتژیک امپریالیسم هرچه بیشتر آشکار میگردد • بدین ترتیب در مقابل امپریالیسم د و راه باقی میماند یا باید به شکست خود تن دهد و کشور تحت سلطه خود را رها سازد و یا اینکه به این جنگ مستقیما جنبه بین المللی دهد • که در این صورت این جنگ کل سیستم جهانی او را به مخاطره می اندازد • برای مثال تجربه جنبش رهائیبخش ملی در ویتنام نشان داد که امپریالیسم آمریکا با آنکه بخش عظیمی از نیروی نظامی خود و همچنین ملیونها نفر از نیروهای نظامی کشورهای منطقه را در ویتنام مستقر نموده بود و علاوه بر آن ارتش عظیمی بالغ بر ۴ میلیون نفر از افراد ویتنام را سازماندهی کرده بود ، با اینحال عملا نتوانست به جنگ اش ادامه دهد • از یکسو توانائی خلق ویتنام در منکوب نمودن امپریالیسم در منطقه و از سوی دیگر مشکلات اقتصادی و فشار افکار عمومی در داخل آمریکا و در سطح جهانی که به نفع خلق ویتنام عمل مینمود ، امپریالیسم آمریکا و متحدینش را واداشت که شکست خود را بپذیرند و ویتنام را ترک گویند •

بنابراین در جنگ چریکی روستائی ، رهنمود استراتژیک برای در هم شکستن عملیات محاصره و سرکوب استراتژیک دشمن ، توسعه دائمی جبهه های جنگ چریکی ، بسیج وسیع توده ها و وارد آوردن ضربات نظامی خردکننده بر امپریالیسم است •

اما تا آنجائیکه به عملیات محاصره و سرکوب تاکتیکی رژیم در یک منطقه جنگ چریکی روستائی مربوط میگردد ، تمام تلاش نیروی چریکی باید این باشد که با ارزیابی عینی از موقعیت نیروی خود و نیروی دشمن تاکتیکهای مناسبی را اتخاذ نماید که بتواند این سیاست دشمن را

در هم شکنند • بدیهی است عملیات ضد محاصره و سرکوب تاکتیکی نمیتواند همیشه و در همه جا بطور یکسان و مشابه انجام گیرد، بلکه بسته به میزان رشد جنگ چریکی در يك منطقه و بسته به خصوصیات و ویژگیهای عملیات محاصره و سرکوب تاکتیکی رژیم، طبعا عملیات ضد محاصره و سرکوب تاکتیکی نیز اشکال متفاوتی را بخود میگیرد • از آنجائیکه بحث ما مربوط به يك جبهه معین جنگ چریکی روستائی میباشد که بر واحدهای چریکی کوچک و محدود استوار است، میکوشیم در بحث رابطه حمله و دفاع مسائل مربوط به عملیات ضد محاصره و سرکوب تاکتیکی را در چارچوب این جبهه روشنتر سازیم • اما در اینجا لازم میدانیم پیرامون این مسئله به چند نکته اساسی اشاره کنیم و و آن اینکه هر واحد چریکی به منظور حفظ خود و موجودیت فعال تاکتیکی اش و به منظور ادامه کاری رشد یابنده اش ضروری است که اولاً در هر موقعیت معین سیاسی و نظامی، سیاستهای دفاعی خود را بدرستی تعیین نماید و دوم اینکه شیوه ها و اشکال مناسب تعرض تاکتیکی را به منظور ضربه زدن به نیروهای نظامی دشمن روشن گرداند • و سوم اینکه به موازات درهم شکستن نیروهای نظامی دشمن باید همواره برای کسب پایگاه سیاسی در میان مردم به کار توضیحی و تبلیغی وسیع و سازماندهی مبارزات سیاسی توده ها بر علیه سلطه امپریالیسم اقدام نماید • بدین منظور لازم است که نیروی چریکی با ارزیابی از کل اوضاع و احوال سیاسی و نظامی منطقه و وظایف و نیازمندیهای مبارزه سیاسی توده ها، موثرترین روشها را که میتواند با اتکاء بآنها هرچه وسیعتر و سریعتر توده های وسیع مردم را به مبارزه مسلحانه علیه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش بکشاند، تعیین نماید تا بتواند در کوتاه ترین مدت ممکن صفوف نیروهای خود را چه از لحاظ کمیت و چه از لحاظ کیفیت گسترش داده و در موقعیت مساعدتری جنگ انقلابی را به جلو هدایت نماید •

۲ - رابطه حمله و دفاع :

این واقعیتی است انکار ناپذیر که يك تشکیلات مارکسیستی کسه اقدام به مبارزه چریکی بر علیه سلطه امپریالیسم می نماید ، در آغاز فعالیت خود در موقعیت نامساعد استراتژیک قرار دارد . بر عکس دشمن با در اختیار داشتن سراسر کشور و با تکیه بر اقتصاد جهانی خویش و با برخورداری از پیشرفته ترین ابزار جنگی و ارتش مدرن ، در يك موقعیت مساعد استراتژیک بسر می برد . بنابراین جنگ چریکی در آغاز اجبارا در مرحله دفاع استراتژیک قرار داشته و این دشمن است که با اشغال موضع استراتژیک به قصد نابودی نیروی چریکی حملات وسیع و پیر دامنه ای را سازمان می دهد . بدیهی است پروسه ای که در طی آن جنگ چریکی از موقعیت دفاع استراتژیک به موقعیت تعرض استراتژیک تکامل میابد ، پروسه ای طولانی و پیچیده است که همواره در طول پروسه خصلت تعرضی دارد . بنابراین نیروی چریکی انقلابی برای آنکه از موقعیت دفاع استراتژیک به موقعیت تعرض استراتژیک گذر کند ، باید از یکسو ضمن دفع تهاجمات دشمن آنرا باشدت ، در همه وقت ، در همه جا و از همه سو مورد حمله قرار داده و افشا نماید . نیروهایش را پراکنده منفعل و مضمحل گرداند ، پایگاهها و پشت جبهه هایش را نامن ساخته و مهره ها و گردانندگان اصلی ارگانهای نظامی ، سیاسی ، اقتصادی و ... وی را به مجازات اعمالشان برسانند و ... از سوی دیگر توده های وسیع مردم را به مبارزه مسلحانه انقلابی جلب نموده ، ارتش انقلابی را پایه ریزی کرده و با تکامل جنگ چریکی به جنگ متحرک ضمن درهم شکستن محاصره و سرکوب استراتژیک دشمن ، زمینه را برای تعرض استراتژیک هموار سازد . با اینحال تا موقعیکه تعادل قوا به نفع دشمن عمل میکند و هنوز انقلاب در برتری استراتژیک نسبت به دشمن قرار نگرفته است ، جنگ چریکی از نقطه نظر استراتژیک در مرحله دفاع قرار دارد و نمیتواند برای درهم شکستن و قلع و قمع کامل نیروهای دشمن اقدامات فوری بعمل آورد . طبیعی است خود این امر بر کلیت

سازماندهی، خصلت عملیات، سازماندهی پشت جبهه و ... نیروی چریکی تاثیر میگذارد. درک این واقعیت در پیشبرد جنگ انقلابی حائز اهمیت بسیار زیادی است بطوریکه میتوان گفت بدون در نظر گرفتن این اصل استراتژیک اساسا پیشرفت در جنگ انقلابی ناممکن می باشد. از این رو هر جبهه چریکی روستائی که سازماندهی میگردد ضروری است با توجه به این امر که در مرحله دفاع استراتژیک بسر میبرد و با داشتن چنین دید استراتژیک، فعالیتهای خود را سازمان داده و کل مسائل مربوط بدفاع استراتژیک را حل نماید.

اما تا آنجائیکه به رابطه حمله و دفاع از نقطه نظر تاکتیکی مربوط میگردد، مسئله اساسی در این است که در هر زمان با ارزیابی از اوضاع جنگ، اشکال مناسبی را در زمینه سازماندهی تعرض و دفاع اتخاذ نمود که بتوان با عملیات محاصره و سرکوب تاکتیکی دشمن بخوبی مقابله نمود و نیروهای نظامی آنرا در هم شکست. از آنجائیکه اساس حملات تاکتیکی دشمن بر تعقیب، فرسایش، بستوه در آوردن و سپس محاصره و نابودی نیروی چریکی متکی است پس باید رابطه حمله و دفاع تاکتیکی در این چارچوب حل شود. البته ممکن است تحت شرایط و اوضاع و احوالی مثلا در شرایط رشد جنبشهای توده ای و گسترش فعالیتهای سازمانهای سیاسی بخصوص سازمانهای سیاسی - نظامی، برای رژیم تعقیب سیستماتیک و دائمی واحدهای چریکی در یک منطقه جنگ چریکی روستائی ممکن نباشد. با اینهمه در این مواقع نیز ما نمیتوانیم بر اساس این روش حرکت نکنیم. این شرایط تنها میتواند بر ویژگی حرکت ما تاثیر بگذارد اما مطلقا نمیتواند اساس این رابطه را برهم زند.

بهر حال آنچه که روشن است، این است که جنگ چریکی روستائی در حالت دفاع تاکتیکی نیز خصلت تعرضی دارد، بعبارت دیگر از نقطه نظر تاکتیکی تمام کوشش نیروی چریکی در این نکته اساسی خلاصه میشود که ضمن درهم شکستن عملیات محاصره و سرکوب تاکتیکی دشمن هر چه بیشتر توده های انقلابی را به مبارزه مسلحانه جلب نموده و بطور منظم و دائمی به توسعه نیروهای مسلح اقدام نماید. در اینجا ما

بطور مشخص در رابطه با دفاع تاکتیکی در جنگ چریکی روستائیی در شرایط يك جبهه چریکی در شمال روی سه مسئله اساسی انگشست میگذاریم: تحرك دائمی، هوشیاری دائمی و عدم اطمینان دائمی. در زیر این مباحث را بررسی می کنیم.

— تحرك دائمی: یکی از اصولی که در جنگ چریکی روستائیی از اهمیت حیاتی برخوردار است اصل تحرك دائمی است. این امر بویژه در مرحله دفاع استراتژیک که نیروی چریکی دائما در معرض تعقیب و محاصره دشمن قرار دارد از اهمیت باز هم بیشتری برخوردار است. این واقعیتی است که نیروی چریکی در مرحله اول فعالیت خود با شیوه های تعقیب و محاصره دشمن آشنائی کامل و همه جانبه ای ندارد و همواره این امکان هست که بدلیل کم تجربگی نتواند در مقابل یورش ناگهانی دشمن واکنش مناسب از خود نشان داده، دچار پراکندگی و انفعال گردد و یا بعبارت دیگر همواره این خطر وجود دارد که در مقابل تعرضات ناگهانی دشمن غافلگیر شده و ابتکار عمل را از دست بدهد. موثرترین شیوه ای که نیروی چریکی را قادر میسازد در مقابل عملیات محاصره و سرکوب دشمن مقابله نموده و با حفظ ابتکار عمل به موقع حمله را آغاز نموده و بموقع عقب نشینی نماید پیروی از اصل تحرك دائمی است. این اصلی است که تجربه جنبشهای چریکی در سراسر جهان و از آنجمله تجربه جنگ چریکی در کشور خودمان صحت آنرا در عمل اثبات کرده است. رفیق مائوتسه دون استراتژی بزرگ جنگ انقلابی در این خصوص بیان میدارد: " تحرك شیوه عده ای است که از آن برای خروج از موضع پاسیو و احراز مجدد ابتکار عمل استفاده میشود." و یا همینطور رفیق مسعود احمد زاده در جمع بندی تجربه سیاهکل رابطه تحرك با ابتکار عمل را بدین گونه توضیح میدهد: " ما میدانیم که واقعه محاصره رفقای قهرمان ما در نزد یکیهای سیاهکل روی داد و دشمن نیرویش را بطور عمده در آن حوالی بسیج کرده بود، در حالیکه برای رفقای ارزنده ما بسیار آسان بود که در عرض چند روز ده ها کیلومتر از منطقه دور شوند و اگر این

تحرك ادامه مییافت دشمن مجبور بود برای آنکه امکان محاصره چریکها را پیدا کند سراسر شمال را ملیتاریزه کند . اگر در سیهکل و اطراف آن چندین هزار نفر نیرو بسیج کرده بود اینبار می بایست در سراسر شمال ده ها هزار نفر نیرو بسیج کند و تمام خطوط ارتباطی را شدیداً کنترل نماید . و این کاری بود دشوار و زمانی طولانی می طلبید . در این مدت چریک میتواندست جا پای خود را محکم کند ، نیروی آتش خود را افزایش دهد و قابلیت های نظامی خود را بالا ببرد . " بهر حال پیروی از اصل تحرك دائمی بدین معنی است که بهیچ وجه نباید روی پایگاههای دائمی فکر کرد ، بهیچ وجه نباید منتظر ماند تا با دشمن درگیر شد . باید توجه داشت که توقف و سکنی گزیدن در یک محل همواره باید موقتی بوده و با در نظر گرفتن کلیه مسائل امنیتی انجام گیرد و . . . در اینجا است که اهمیت اصل دوم یعنی هوشیاری و آمادگی دائمی برای مقابله با حوادث ناگهانی آشکار میگردد . بخصوص وقتی در نظر بگیریم که در محیط مبارزاتی نیروی چریکی روستائی به هنگامیکه در محاصره نظامی رژیم قرار داشته و در شرایط انفراد سیاسی بسر میرد عوامل متعددی عمل میکنند که چنانچه با آنها برخورد درستی نکرد موجب اوهامی فریبنده و پندارهائی غیر واقعی از موقعیت خود و دشمن در ذهن میگردند . مرعوب شدن از دشمن به هنگام یک شکست و غره شدن بخود با کسب یک پیروزی مهمترین خطری است که هوشیاری را از نیروی چریکی سلب مینماید و او را در مقابل حوادث ناگهانی از نظر روانی خلع سلاح مینماید . بدیهی است در چنین مواقعی سخنی هم از ابتکار عمل نمیتواند در میان باشد بنابراین برای رفع دشواری های فوق و جهت آمادگی دائمی برای مقابله با حوادث احتمالی ضروری است که هر نیروی چریکی روستائی کلیه تخییر و تحولات پیرامون خود را بدقت مورد ارزیابی و سنجش قرار داده و حتی یک لحظه هم نباید هوشیاری خود را نسبت به کلیه حرکات دشمن از دست بدهد .

و اما در رابطه با اصل بی اعتمادی دائمی ، این نیز یکی از اصول

انسانی ناظر بر حرکت نیروی چریکی روستائی است و تجربیات فراوانی در جنبشهای چریکی جهان وجود دارد که اهمیت و نقش حیاتی این اصل را در بقاء و تداوم جنگ چریکی روستائی نشان میدهد.

شاید در يك برخورد سطحی اینطور بنظر برسد که اصل بی اعتمادی دائمی با منطق مبارزه سیاسی در تضاد است و مانع بسیج سیاسی توده ها و جلب آنها بسمت مبارزه مسلحانه میگردد و شاید هم بتوان گفت بسیاری از اشتباهات جنبشهای چریکی در این زمینه می توانند ریشه در درك سطحی از این رابطه و برخورد غیر واقعی بآن داشته باشد.

امروزه برای ما روشن است که این بظاهر تناقض ریشه در واقعیات مبارزاتی جامعه ما دارد و تنها با شناخت همه جانبه این واقعیات و در جریان يك پراتیک حاد و فعال انقلابی است که هر نیروی چریکی روستائی میتواند اشکال مناسبی را در عمل اتخاذ نماید که ضمن آنکه بطور منظم و دائمی شبکه حمایتی توده ای خود را گسترش داده و از حمایت بیدریغ مادی و معنوی توده ها در مبارزه برخوردار میگردد در عین حال قادر میگردد با بکارگیری درست و بموقع اصل بی اعتمادی دائمی شگردهای دشمن را مبنی بر فریب نیروی چریکی خنثی گرداند.

بنابراین ما در اینجا نمیتوانیم در مورد چگونگی گسترش ارتباطات توده ای نیروی چریکی روستائی در عین پیروی از اصل عدم اعتماد دائمی شیوه های معینی را توصیه نمائیم.

این امر برمیکردد به هر نیروی چریکی روستائی که با ارزیابی از شرایط معینی که جنگ چریکی در آن جریان مییابد و بر حسب مقتضیات و نیازمندیهای علی اشکال مناسب عمل را در این زمینه مشخص سازد، ولی يك چیز روشن است و آن اینکه هیچگاه نباید نیروی چریکی روستائی در شبکه ارتباطی خود بر ارتباطات محلی و عناصر روستائی که اساسا موقتی است، تکیه کند.

چرا که تجربه نشان داده است که دشمن همواره تلاش مینماید با رخنه در ستون چریکی و یا از طریق عوامل محلی خود در منطقه، پایگاه

واحد چریکی را تعیین موضع نمود و به محاصره آن اقدام نماید .
از اینرو باید توجه داشت تا هنگامیکه ارتباطات محلی کاملا قابل
اطمینان نباشد و مشخصا بیک رابطه سازمانی بدل نشده اند مطلقا
نباید بر آنها تکیه کرد .

بطور خلاصه میتوان گفت که در دفاع تاکتیکی سه اصل فوق از جمله
اصولی هستند که نقش حیاتی در سرنوشت جنگ انقلابی بعهده
دارند و ضروری است که در سازماندهی دفاعی جنگ چریکی روستائی
مورد توجه جدی قرار گیرند . با این وجود باید در نظر داشت که
اتخاذ سیستمهای دفاعی مبنی بر پیروی از اصول سه گانه فوق
(بمثابه یگانه روشی که امکان و شرایط بقای نیروی چریکی روستائی
را در مقابل تعرضات دشمن فراهم مینماید) تنها یک جنبه از
فعالیت او را تشکیل میدهد . و چنانچه فقط به همین جنبه تکیه
شود و یا بخواهد تنها این جنبه عده گردد در بهترین حالت
به حیات مسلحانه یعنی به بقای پاسیو نیروی چریکی منجر خواهد
گردید . جنبه دیگر فعالیت نیروی چریکی در دفاع تاکتیکی ، کوشش
در مقابله با تعرضات دشمن و درهم شکستن این تعرضات است .
بدین معنی که نیروی چریکی در دفاع تاکتیکی ضمن حفظ تحرك دائمی
و بدست آوردن ابتکار عمل ، باید برای برپا کردن کمین های
ناپود کننده بکوشد . اساسا در هم شکستن عملیات محاصره و سرکوب
تاکتیکی دشمن در توانائی نیروی چریکی در برپا کردن همیــــــــــــــــــــن
کمینهای ناپود کننده میباشد . تاکید ما بر کمینهای ناپود کننده
بدین لحاظ است که نیروی چریکی باید بتواند همواره به واحد های
عملیاتی دشمن که با هدف محاصره و سرکوب اقدام مینمایند آنچنان
ضربه ای وارد آورد که ضمن آنکه شماری از نیروهای کارآزموده آنها را
ناپود میسازد و در عین حال با ایجاد فشار روانی در میان سربازان
دشمن آنها را از تکرار مجدد عملیات خود در هراس افکند . علاوه
بر کمینهای ناپود کننده به منظور عقیم گذاشتن عملیات محاصره و سرکوب
تاکتیکی دشمن ، محور تعرضی دیگری که در دفاع تاکتیکی باید دنبال

گردد نا امن کردن پشت جبهه دشمن است . در جنگ انقلابی همواره این امکان و فرصت برای نیروی چریکی وجود دارد که با آرایش صحیح نیروهایش و بهره برداری مناسب از امکانات تسلیحاتی و پشت جبهه ای خود شرایطی بیافریند که بتواند به نیروهای دشمن در پایگاههای خود ، به مراکز استراتژیک و خطوط مواصلاتی آن ضربه وارد آورد و بطور منظم و دائمی امکانات دشمن و مناطق پشت جبهه او را دچار ناامنی گرداند . بی شک هر چقدر نیروی چریکی بتواند بر عملیات محاصره و سرکوب دشمن فائق آمده و ضربات سنگین تتری را بر او وارد سازد ، بهمان نسبت میتواند اعتماد توده ها را بسوی خود جلب نموده و نفوذ توده ای خود را گسترش دهد ، و متناسب با آن جنگ چریکی روستائی را در ابعاد وسیعتر و متکاملتر بجلو هدایت نماید . طبیعی است که این پروسه يك دور باطل نخواهد بود بلکه يك ماریچ تکامل است . ماریچی که از یکسو پروسه در هم شکستن واحدهای نظامی دشمن ، تضعیف روحیه آنها ، پراکندن نیروهای دشمن و تثبیت نیروهایش را در منطقه دنبال مینماید و از سوی دیگر ضمن جلب توده ها به مبارزه مسلحانه و بسیج سیاسی - نظامی آنها به توسعه دائمی واحدهای چریکی منجر خواهد شد . در متن يك چنین پروسه ای است که نیروی چریکی با ارتقاء موقعیت خود در جنگ میتواند سیستمهای دفاعی محکمز و وسیعتری را بوجود آورد و ضمن دست زدن بعملیات تاکتیکی وسیعتر نیروی خود را بطور منظم گسترش دهد . و بالاخره در روند تکاملی همین ماریچ است که بتدریج توازن قوا بین انقلاب و ضد انقلاب برهم خورده ، جنگ چریکی در يك منطقه و یا در يك کشور به مرحله تعادل میرسد و تمامی زمینه ها برای گذار به مرحله تعرض استراتژیک فراهم میگردد .

۲ - جنگ طولانی ، جنگ زود فرجام :

جنگ رهائیبخش ملی در جامعه ما با توجه به تمام مختصا تشر ، جنگی دراز مدت است . درك این واقعیت که تنها در يك مبارزه

مسلحانه طولانی است که میتوان خلق را بسیج کرد و ارتش ضد خلقی را در هم شکست. برای هر مبارز چریک چه در روستا و چه در شهر از نظر عقلی حائز اهمیت بسیار زیادی میباشد. میتوان گفت هر جبهه چریکی هر آینه بدون چنین دید استراتژیکی شکل بگیرد بدون شک محکوم به نابودی است. بنابراین کسب پیروزی قطعی در جنگ انقلابی امری قریب الوقوع و زود رس نیست و مسئله زمان در این رابطه نمیتواند مسئله مهمی قلمداد گردد. بر عکس این دشمن است که با برخورداری از موقعیت برتر استراتژیک تلاش مینماید جنگی را که آغاز گردیده است با سرعت در هم شکسته و نیروی چریکی را قبل از آنکه بتواند بیسک جریان توده ای تبدیل گردد، نابود کند. طبیعی است که نیروی چریکی هر اندازه که موفق گردد در مقابل تهاجمات دشمن ایستادگی نمود و جنگ را تداوم بخشد، بهمان اندازه میتواند پایگاه توده ای خود را گسترش داده و موقعیت خود را در جنگ بهبود بخشد. از این رو از نقطه نظر استراتژیک هرچه جنگ چریکی، طولانی تر گردد، این نیروی انقلابی است که با توجه به اهداف روشن اش و ایدئولوژی انقلابی اش میتواند خود را متشکل تر نموده، نیرو و امکاناتش را گسترش دهد، پشت جبهه و مناطق پایگاهی اش را توسعه داده و تحکیم بخشد و با گسترش عرصه تعرضی خود در سراسر رزمگاه دشمن بتدریج به موقعیت برتر استراتژیک در جنگ دست یابد. بر عکس این دشمن است که با توجه به اهداف ارتجاعی و استثمار گرانه اش در رونده طولانی جنگ، تضادهایش تشدید میگردد، بسیاری از نقاط ضعیف اش که واقعی است غیر قابل تردید - نمایان تر شده و نیروهایش بتدریج مضمحل و پراکنده میگردد و قدم بقدم از مناطق تحت اشغال و پشت جبهه ها عقب رانده میگردد تا آنکه مقاومتش بطور کلی در هم شکسته و نابود میشود.

اما این معادله از نقطه نظر تاکتیکی متفاوت است بدین معنی که هرچقدر جنگ چریکی در مراحل ابتدائی قرار داشته باشد باید به جنگ زود فرجام تکیه نماید و این چه در مورد دفاع و چه در مورد تعرض

تاکتیک، صادق است .

بطور خلاصه میتوان گفت که در جنگ چریکی روستائی که بر اساس جنگ دراز مدت متکی است تنها از طریق وارد آوردن ضربات سنگین به دشمن و به شکست کشانیدن نقشه های تعرضی او در عملیاتهای تاکتیکی گسترده است که بتدریج اوضاع عمومی جنگ تغییر یافته و کسب موضع برتر استراتژیک امکان پذیر میگردد . از همین رو ضروری است که نیروی چریکی روستائی از نظر تاکتیکی بر عملیات برق آسا، سریع و زود فرجام تکیه کند . طبعا هنگامیکه این پروسه تا حدودی پیشرفت نموده و نیروی چریکی قوی میگردد، متناسب با آن می توان به عملیات پر دامنه و طولانی تر نیز دست زد .

۴ - تمرکز و پراکندگی :

یکی دیگر از مسائلی که در جنگ چریکی بطور اعم و در جنگ چریکی روستائی بطور اخص باید مورد توجه جدی قرار گیرد، مسئله آرایش نیروها و تعیین سمت عمده حمله است . تجارب فراوانی در جنبشهای چریکی در جهان وجود دارد که نشان میدهد که چگونه اشتباهاتی در این زمینه میتواند نتایج زیانباری را برای نیروی چریکی بدنبال داشته باشد و گاه حتی منجر به عقبگردهای فاحشی در جنگ چریکی گردد . این مسئله بخصوص در مراحل اولیه جنگ چریکی روستائی که دشمن از برتری فوق العاده بالائی نسبت به نیروی چریکی برخوردار است و حفظ نیرو برای نیروی چریکی بسیار اهمیت دارد، یکی از اصول اساسی و اولیه ای است که رهبری جنگ چریکی باید در رابطه تنگاتنگ با مسئله حمله و دفاع بآن توجه دقیق مبذول بدارد .

شکی نیست که در هر جنگ بطور کلی تعداد نیرو یکی از عناصر اصلی و موثر در پیروزی محسوب میگردد و در هر عملیات اعم از تعرضی یا دفاعی، تمرکز نیرو نقش موثری را در انجام موفقیت آمیز عملیات ایفا مینماید . با این وجود این نیز روشن است که این تمرکز بر روی سیستمهای دفاعی تاثیر میگذارد و در شرایطی نیز ممکن است کسب

سیستم دفاعی را به مخاطره اندازد . از همین رو اصولی است که نیروی چریکی روستائی در مراحل اولیه که میزان نیرو و امکاناتش بسیار کمتر از دشمن بوده و در دفاع استراتژیک بسر میبرد ، برای حفظ و افزایش قابلیت دفاعی خود بر اصل پراکندگی نیرو حرکت نماید . اما در عین حال باید در نظر داشت که در هر عملیات با تمرکز نسبی ، سریع و حمله در یک زمان و یک مکان است که میتوان ابتکار عمل را در جنگ به کف آورده و بر دشمن برتری بدست آورد .

بنابراین رهنمود استراتژیک در این مورد برای جنگ چریکی روستائی که مراحل اولیه رشدش را از سر میگذراند ، پیروی از اصل پراکندگی نیرو ، اما در عین حال عملیات متمرکز میاشد و تنها هنگامیکه نیازمند آنها و مقتضیات شرایط جنگی چه در زمینه دفاع و چه در زمینه حمله تمرکز نیرو را ضروری میسازد ، میتوان به تمرکز موقتی اقدام نمود .

۵ - مناطق پایگاهی .

ما در قسمت مکان و جایگاه جنگ چریکی روستائی بیان داشتیم که مضمون عمومی محور تاکتیکی جنگ چریکی روستائی در مراحل اول فعالیتش ، تلاش برای دست یافتن به مناطق پایگاهی است . دلیل آن نیز روشن است . فاکتور پشت جبهه برای جنگ چریکی یک امر مرگ و زندگی بوده و از اولین و مهمترین شرط تداوم فعالیت یک نیروی چریکی محسوب میگردد . هیچ جنگ چریکی را نمیتوان نشان داد که توانسته باشد بدون سازمان دادن مناطق پایگاهی و پشت جبهه ای قدرتمند بمثابه منبع تغذیه و امکان پشتیبان جنگ انقلابی به موفقیت رسیده باشد . بنابراین تلاش در جهت سازمان دادن مناطق پایگاهی یکی از اصول اولیه فعالیت هر جبهه چریکی روستائی است که ضروری است از همان آغاز حرکت بمثابه یک فعالیت دائمی و همیشگی مورد توجه قرار گیرد . بی شک نیروی چریکی روستائی در آغاز از امکانات پشت جبهه ای گسترده در منطقه روستائی بی بهره است و از همین رو اجبارا ناگزیر است که بطور عمده بر امکانات و پشت جبهه نیروی چریکی شهری تکیه کند . ما

در چنین شرایطی باید همواره در نظر داشته باشد که پشت جبهه شهری يك امکان دائمی و قابل توسعه نمیتواند باشد، و هیچگاه نمیتواند و نباید بعنوان تکیه گاه و پشتیبان قابل اتکاء جنگ چریکی روستائی در نظر گرفته شود؛ بلکه اساسا این خود جبهه چریکی روستائی است که در جریان رشد و گسترش خویش و همراه با توسعه دایره شکستن دائمی عملیات محاصره و سرکوب تاشکیرکین رژیم باید اقدام به سازماندهی مناطق پایگاهی بمثابة يك پروژس مناظر بسا فعالیت سیاسی - نظامی بنماید.

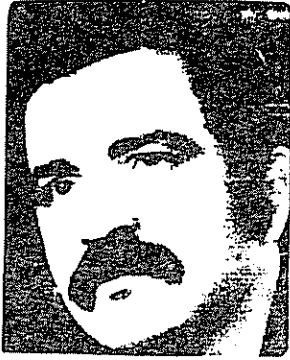
شرط ضروری برای دست یابی به مناطق پایگاهی، از یکسو توسعه دائمی واحدهای چریکی و بالا بردن قدرت جنگی آنها به منظور مقابله با حملات سرکوبگرانه دشمن و از سوی دیگر بسیج توده ها و جلب آنها به مبارزه مسلحانه میباشد. هنگامیکه این دو شرط اساسی در هر منطقه جنگ چریکی روستائی برآورد گردد، بسی شك نیروی چریکی میتواند بدین مناطق اتکاء نموده و ضمن بازسازی رژیم دائمی خود و اتکاء به این پشت جبهه مبارزه خود را بطور منظم بسط دهد. این احتمال نیز قابل تصور است که يك منطقه پایگاهی در مقابل حملات رژیم قابلیت دفاعی خود را از دست داده و بیك منطقه تحت اشغال تبدیل گردد. از همین رو برای حفاظت و دفاع از مناطق پایگاهی لازم است که همراه با کوشش در جهت توسعه مناطق پایگاهی به استحکام و تقویت مناطق پایگاهی موجود نیز توجه گردد. یگانه شیوه موثر برای دفاع از مناطق پایگاهی از یکسو توسعه واحدهای چریکی حرفه ای و تسلیح توده ها است و از سوی دیگر گسترش جنگ بداخل مناطق دشمن و نا امن کردن مناطق پشت جبهه ای او است. واقعیات نشان داده است که در مقابل دشمن دهشتناکی چون امپریالیسم، تنها با مقاومت سازمان یافته توده ها در حمایت و پشتیبانی از جنگ انقلابی و شرکت فعال آنها در جنگ است که میتوان دشمن را به شکست کشانید.

رهنمود استراتژیک برای دفاع از مناطق پایگاهی و توسعه و تحکیم

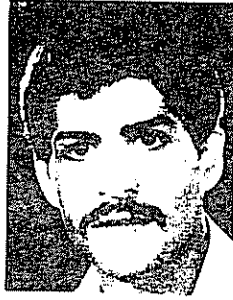
آن از یکسو حد اکثر بسیج و تسلیح توده ها در مناطق مزبور و بکارگیری کلیه منابع و امکانات آن و از سوی دیگر گسترش جنگ چریکی بدرون مناطق پشت جبهه ای دشمن، تبدیل مناطق تحت اشغال به مناطق جنگ پارتیزانی و تبدیل مناطق پارتیزانی به مناطق پایگاهی است.

۶ - مناسبات فرماندهی :

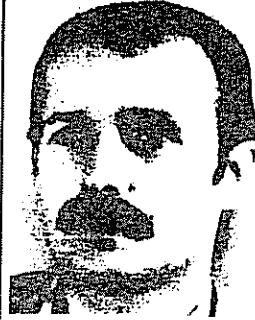
بطور کلی در هر جنگی هماهنگی دسته ها و واحدهای نظامی یکی از فنون رهبری نبرد است. پارامتر هماهنگی بخصوص برای نیروئی که با تعداد کمتر و امکانات ضعیف تر در مقابل نیروی قوی تر می جنگد، یکی از شروط اساسی کسب ابتکار عمل در جنگ به شمار می رود. اما از آنجائیکه سازماندهی جنگ چریکی بطور کلی و از آنجمله جنگ چریکی روستائی بر واحدهای مجزا از یکدیگر استوار است، تمرکز فرماندهی به منظور هدایت هماهنگ کلیه واحدها در عملیات جنگی بخصوص در عملیات تاکتیکی ناممکن است و این امر اساسا انحطاط پذیری و قابلیت نرمش را از این واحدها سلب مینماید. از همین رو در مرحله معینی از تکامل جنگ انقلابی در روستا ضروری است فرماندهی بر پایه برنامه استراتژیک استوار بوده و از نقطه نظر تاکتیکی واحدهای چریکی باید بتوانند دارای استقلال عمل باشند.



رضا



جلیل



مسعود



حسن



فرشاد

در نيمروز چهارم فروردين ماه سال
 ۱۳۶۱، پنج تن از رهروان و مناديان
 انقلاب رهايي بخش خلقهاي ايران و
 پيشتازان طبقه کارگر، در نبردي حماسي
 با مزدوران امپرياليسم در جنگل هاي
 خي پست مازندران، زيباترين نغمه هاي
 آزادي و رزم خلق را در شپهر انقلاب
 نواختند و با بهلاکت رساندن جمعي از
 پاسداران امپرياليسم، خود جان باختند.
 چهارمين سالگرد شهادت ۵ چريک
 فدائي خلق، رفقا: عبدالرسول عابدينی
 (رضا)، اسد رفيعيان (جليل)
 جواد رجبی (فرشاد)، حسن عطاريان
 و رفيق کبير محمد حرمتی پور (مسعود)
 ستاره هاي درخشان جنبش مسلحانه
 انقلابي ايران گرامسي باد!

یادواره‌ای از

چربک فدائی خلق

رفیق اسدرفیعیان (جلیل)

اگر بذر آگاهی در میان طبقات تحت ستم افشاند ه شود ، خوشه های خشم ببار خواهند آمد . و هنگامیکه کارگران به منافع طبقاتی خود آگاهی یافته و متشکل شوند ، چو نان بوته های سرخ و سوزانی شعله ور میگردند که آتشفشان انقلاب را خواهند آفرید .

نام رفیق اسد رفیعیان برای جنبش کارگری ایران نامی ناآشنا نیست . همه کسانی که از نزد یک با وی آشنا بوده و در کنارش مبارزه کرده اند ، بخوبی میتوانند قابلیت و توانائی او را در پیش برد مبارزات کارگری ، پیگیری و عزمش را در دفاع و تحقق آرمان والای طبقه کارگر و نفعش را از امپریالیسم و اپوتونیسم پی ببرند . رفیق جلیل که برخاسته از میان طبقه کارگر بود ، زندگی سراسر مبارزه اش را که انعکاس خشم و عصبان و عزم راسخ پرولتاریا برای نابودی تضاد های طبقاتی و پی افکندن دنیا ی نوینی بود ، وقف رهائی طبقه اش کرده بود و در این راه از هیچ کوشش و فداکاری فروگذاری نمیکرد .

رفیق جلیل در سال ۱۳۳۰ در یک خانواده کارگری در شهر اصفهان دیده بجهان گشود . او که بعزت فقر و محنت مجبور بود از همان اوائل زندگیش بکارگری بپردازد ، خیلی زود توانست در تجربه عینی خود طمع استثمار و سرکوب وحشیانه امپریالیسم و رژیم دست نشانده اش را بطور زنده لمس کند . همین امر ذهن کاوشگر او را به تعمق و امید اشت و کینه اش را به سرمایه داران افزایش میداد . در سال ۵۴ عازم شهر تهران گردید و بکارگری مشغول گشت . تهران

که بعنوان یکی از مراکز عمده اقتصادی و صنعتی، توده وسیعی از کارگران و زحمتکشان شهری را در خود جای داده بود بدلیل جنب و جوش سیاسی و بویژه تحت تاثیر جنبش مسلحانه انقلابی و فعالیت چریکهای فدائی خلق، رفیق اسد را به هواداری از سازمان چریکهای فدائی خلق کشانید. در این هنگام تمام اندیشه رفیق متوجه این هدف بود که چگونه بتواند به فعالیت انقلابی خود در میان کارگران توسعه بخشد. سخن گفتن ساده، بیان شیوا و جذابش از او مبلغی برجسته و کارآمد ساخت. او در هر کارخانه که کار میکرد میکوشید فعالانه در مبارزات کارگری شرکت جوید و بخاطرش توانائی و قابلیتش در سازماندهی، خیلی زود توانست بیکی از فعالین عملی جنبش کارگری بدل گردد.

با اوجگیری مبارزات وسیع توده ای طی سالهای ۵۷-۵۶، او فعالانه در این مبارزات شرکت جست و بهنگام قیام مسلحانه توده ای در بهمن ماه سال ۵۷ نقش بسزائی در سازماندهی توده ها ایفا نمود. بعد از قیام و در پی شکلگیری مجدد چریکهای فدائی خلق، با اپورتونیستهای حاکم بر سازمان چریکهای فدائی مرز بندی نمود و به چریکهای فدائی خلق ایران پیوست. او این حقیقت را پرورشی در یاقته بود که جنبش کمونیستی ایران تنها در پرتو تئوری و پراتیک مسلحانه بود که توانست به جدائی غم انگیز خویش با توده ها پایان داده و ضمن کشاندن توده ها به مبارزه فعال انقلابی، در زندگی و عمل انقلابی آنها ریشه بدواند. بدین ترتیب رفیق اسد در بخش کارگری سازمان بفعالیت خود ادامه داد و در همین سال بعضویت سازمان درآمد.

بعد از روی کار آمدن رژیم وابسته به امپریالیسم جمهوری اسلامی جنبش کارگری ایران نه تنها فروکش نکرد، بلکه بیش از پیش در ابعاد وسیعتر و گسترده تری ادامه یافت. چراکه کارگران بزودی دریافته بودند که رژیم جدید، همان سیاست ضد کارگری رژیم مزدور شاه را آشکارا دنبال مینماید. در همین ایام "خانه کارگر" به یکی از

مراکز مهم فعالیتهای کارگری تبدیل شده بود که بخش قابل ملاحظه‌ای از کارگران شاغل و بیکار را بسوی خود میکشید. رفیق اسد که در بخش کارگری سازمان فعالیت مینمود، پیگیرانه و بطور خستگی ناپذیر به‌مراه دیگر رفقای کارگرس سازماندهی و هدایت این مبارزات میبرد. او میکوشید ضمن افشای نظرات و تاکتیکهای اپورتونیستها، از مواضع و اهداف چریکهای فدائی خلق دفاع کرده و کارگران را به این مواضع و اهداف آگاه سازد. در پی همین تلاشها و کوششهای خستگی ناپذیر بود که او توانست گذشته از اینکه بسیاری از کارگران پیشرو و فعال را بصوف سازمان جلب نماید، نفوذ قابل توجهی در میان کارگران بدست آورد. از همین رو در اکثر مواقع بعنوان یکی از نمایندگان کارگران در مذاکره با نخست‌وزیری، طالبانی، وزارت کار، دادگستری و ... از سوی کارگران انتخاب میشد.

در جریان مضحکه گروگانگیری در سفارت آمریکا که بسیاری از گروهها و سازمانهای سیاسی بدنبال جمهوری اسلامی افتاده و توده‌های کارگرا را تحمیق کرده و فریب میدادند، او شجاعانه بافشای این مضحکه پرداخت و بر علیه این جریانات که میکوشیدند کارگران را بحمايت از رژیم به راهپیمائی بسمت سفارت تشویق نمایند، بمبارزه‌ای سخت دست زد. او و دیگر رفقای کارگرس توانستند با طرح درست مسئله، حرکت کارگران را بسمت وزارت کار هدایت و رهبری کنند و ساختمان وزارت کار را با قدرت کارگران تصرف کرده و عناصر مزدور را باسارت در آورند. رفیق اسد که به نمایندگی از سوی کارگران متحصن در مذاکره با گردانندگان وزارت کار امپریالیستها و در دفاع از خواسته‌های کارگران شرکت جسته بود، در جریان مذاکره سیلی سختی بر صورت داریوش فروهر، وزیر کار امپریالیستی که از پاسخ صریح طفره میرفت، نواخت که پژواک تنومند آن لرزه بر اندام دشمنان طبقه کارگر انداخت.

رفیق جلیل در اواخر سال ۵۹ برای فراگیری یکرشته آموزشهای سیاسی - نظامی و شرکت در جنبش مسلحانه خلق کرد، باین منطقه اعزام گردید. در طی مدتی که رفیق در کردستان فعالیت می نمود،

توانست ضمن شرکت در چندین عملیات، نقش بسزائی در تشکیلات کردستان سازمان ایفا نماید.

در جریان مبارزه درون تشکیلاتی که باخراج عناصر اپورتونیست و مخرب از سازمان انجامید، رفیق جلیل برغم علایق عاطفی اش با برخی از عناصر اپورتونیست، بنفع مشی انقلابی موضع گرفت و تمام توش و توان خود را در جهت بسط و گسترش جنگ انقلابی بکار انداخت. او از جمله رفقائی بود که فعالانه در شکل دادن به ستون چریکی جنگل شرکت جست و در حرکت آن نقش بسزائی ایفا کرد.

رفیق جلیل که قلبی مالا مال از عشق به رفقایش داشت و این عشق و علاقه وافر او نسبت به رفقا یکی از خصوصیات ویژه پرولتری اش بود، از او رفیقی پرکار و صمیمی ساخته بود، وی در میان ما مصداق عینسی خستگی ناپذیری بود. روحیه انقلابی و پیگیری اش، صمیمیت و عواطف اش، آنچنان فضای رفیقانه ای بوجود میآورد که با اتکاء بدان مشکلات و سختیهای مبارزه در جنگل به سخره گرفته میشد. رفیق جلیل با برخورداری از این خصائل برجسته، جایگاه والائی در میان رفقا داشت.

رفیق اسد در عملیات حمله به ایستگاه جنگلبانی آمل و بستن جاده هزار شرکت داشت. وی که مسئول تبلیغ بود، فعالانه اهداف و مواضع سازمان را برای مسافریین تشریح میکرد. در جریان همین فعالیتش بود که توانست یکی از مهره های رژیم، آخوند شریعتی فرد رئیس دادگاههای ضد انقلاب گرگان و پسر پاسدارش را شناسائی نموده و آنها را بدست جوخه های اعدام انقلابی بسپارد.

سرانجام رفیق اسد رفیعیان کارگر کمونیست و آگاهی که همه زندگی خود را وقف آرمان طبقه اش کرده بود، در نیمروز چهارم فروردین سال ۱۳۶۱، به همراه تنی چند از رهروان راستین انقلاب، در جنگلهای خی پوست مازندران به محاصره تعداد بیشماری از پاسداران امپریالیسم درآمد و طی نبردی قهرمانانه جان باخت. لاله های سرخ در جای جای جنگلهای شمال یادواره پیکرهای

خون چکان آزاد مردانی خواهد بود که زمانی درفش انقلاب را بر
دوش کشیدند و در مسلخ عشق جان باختند *

یادش جاودان و راهش پر رهرو باد !

اول ماه مه روز همبستگی

بین‌المللی کارگران سراسر جهان

گرامی باد!

پیرامون درگیری نظامی ۴ بهمن در سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) وروش نیروهای سیاسی در قبال آن



خلفه‌های مبارز ایران !
نیروه‌های انقلابی و مرفعی !

روز چهارم بهمن ماه ۱۳۶۴ در مقر مرکزی سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) درگیری مسلحانه ای بین نیروهای ایمن سازمان در گرفت که طی آن ۵ تن شهید و ۶ تن دیگر زخمی گردیدند. این درگیری سپس با دخالت پیشمرگان اتحادیه میهنی کردستان خاتمه یافت.

آنچه که روشن است و همه شواهد عینی نیز نشان میدهد درگیری مسلحانه مزبور نه امری تصادفی و ناگهانی، بلکه نتیجه مبارزهای طولانی بود که مدت‌ها در درون این سازمان جریان داشته که در حقیقت درگیری مزبور پاسخ مشخصی بود که نیروهای مخالف برای حل قطعی اختلافات خود بدان دست یازیدند. اینکه این درگیری از روی طرح یا نقشه قبلی صورت گرفت یا آنکه بطور خود بخودی اتفاق افتاد، بهر حال تغییری در ماهیت بحث ما بوجود نمیآورد. بدیهی است در چنین شرایطی، هرگونه کوششی که ناظر بر کشف حقایقی باشد که

به روشن نمودن علت سیاسی این درگیری کمک نماید، می بایستی قبل از هر چیز در وهله نخست معطوف به روشن نمودن مسائل مورد مشاجره ای باشد که مستقیماً صف آرائی کنونی را در درون این سازمان شکل داده و درگیری اخیر را بوجود آورده است.

با اینحال واقعیت این است که بعد از ۴ بهمن ماه، ما با نظرات رسمی از سوی این سازمان که اختلافات موجوده را بد رستی روشن نماید، مواجه نیستیم (البته با توجه به شرایط و وضعیتی که ایجا گردیده است، انتظار هم نمرفت که بتوان چنین مباحثی را به تفصیل طرح و بررسی نمود). بهر حال آنچه که در اطلاعیه های اولیه تصویر میشد، بطور مشخص خبر از توطئه های درون تشکیلاتی است، مثلاً در اطلاعیه کمیته مرکزی این سازمان خبر از توطئه ای به منظور تسخیر رادیو داده میشود، بدون آنکه توضیح دهد که علت وقوع چنین حادثه ای چیست، بدون آنکه روشن کند که چگونه و بر سر چه مسائل مشخصی یک چنین اپوزیسیون مترامی بوجود آمده است، اهداف و خواست سیاسی آنها چیست و یا برعکس در اطلاعیه هایی که تحت نام "شورای عالی" انتشار یافته است، بطور عمده بر روی این نکته انگشت گذاشته میشود که قصد آنها از آمدن به مقر مرکزی، برگزاری کنگره و اعتراض به اخراجهای پیشکنگره بوده است که با حمله مسلحانه مواجه میشوند. اینان نیز تا کنون به مسئله اساسی مورد اختلاف، به اهداف سیاسی شان نپرداخته اند.

از این رو با توجه به چنین واقعیتی، ما هرگونه اظهار نظر قطععی و اهمیت سیاسی این درگیری را به بعد از انتشار نظرات رسمی و اسناد و مدارکی که طرفین مدعی اند که با اتکاء به آنها می توانند مسائل مورد اختلاف را روشن کنند، موکول میکنیم و در اینجا تنها به این موضوع اشاره میکنیم و آن اینکه ریشه اختلافات موجود و شیوه های حل آنها باید در تفکرات سیاسی و اصول ناظر بر کار تشکیلاتی این سازمان جستجو کرد.

اما بدیهی است که توضیح این مسئله در این چارچوب کلی

په‌په‌چوجه نمیتواند پاسخی مشخص به حوادث مزبور باشد - چرا که آنچه که مهم است و اهمیت عظمی و فوری برای جنبش دارد، روشن نمودن اهمیت سیاسی و اهدافی است که در پشت این جدال مسلحانه نهفته بوده که بیشک اثرات خود را بر آینده این سازمان و جنبش بر جای خواهد نهاد - از همین روست که ما به روشن شدن علت سیاسی این درگیری و کلیه مسائل اساسی مورد اختلاف تاکید داریم و آنرا وظیفه این سازمان میدانیم که در جهت توضیح اصولی این مسئله کوشش نماید -

نکته دیگری که باید در اینجا یادآور گردیم، شیوه‌ای است که طرفین مخالف برای حل اختلافات سیاسی خود بکار گرفتند - به نظر ما هیچ مارکسیستی نمیتواند از پیش بطور انتزاعی و بصرف اینکسکه زد و خورد مسلحانه غلط است، آنرا محکوم کند - این درست است که مارکسیستها طرفدار جنگ بطور کلی نیستند، اما این بدین معنی نیست که طرفدار هر نوع جنگی نباشند - اتفاقا ما طرفدار جنگ انقلابی هستیم، یعنی جنگی که با هدف گسترش انقلاب و قرار دادن توده‌ها در موقعیت برتر نسبت به دشمنان طبقاتی آنها انجام میگیرد، در عین حال ما با جنگهایی که موجبات تضعیف مبارزه توده‌ها و تقویت دشمنان طبقاتی آنها را فراهم میسازد نه تنها مخالفیم، بلکه وظیفه هر نیروی انقلابی میدانیم که با تمام توش و توان خود با آن به مقابله برخیزند - بنابراین موضع‌گیری قطعی در مورد محکوم نمودن این درگیری مسلحانه تنها هنگامی امکان پذیر است که اهمیت سیاسی - طبقاتی این جنگ و اهداف واقعی طرفین درگیر در آن بطور روشنی بیان گردیده باشد -

و اما با توجه به مجموعه شرایطی که این اتفاق در آن به وقوع پیوسته، با توجه به میزان مسائلی که روشن گردیده بود، برخورد سیاسی با آن چگونه می‌بود؟ آیا میشد پاسخی انتزاعی به آن داد؟ یا نه این واقعیت با تمام خصائص خود ویژه اش برخورد کنکرت معینی را طلب مینمود - روشن است صرف بیان این مسئله

که این درگیریها ریشه در بینشهای ایدئولوژیک - سیاسی این سازمان دارد و یا آنکه مسائل درونی يك سازمان باید بطریق انتقاد و نسه قهری حل شود و چیزهای دیگری از این نوع کلیات که در حقیقت دست بسیاری از نیروها را برای دخالت آشکار در مسائل درونی این سازمان باز گذاشت و توجیهی برای اعمال ضد دمکراتیک آنها گردید، بی شک نمیتوانست برخوردی مشخص با این واقعیت باشد. (ما بعد ا طی همین مقاله این مسئله را توضیح خواهیم داد) .

به اعتقاد ما یگانه پاسخ اصولی که در این اوضاع و احوال می بایستی باین واقعه داده میشد، این بود که گروهها و سازمانهای سیاسی قبل از هر چیز این دو جریان را مجاب مینمودند که به مبارزه خود بشکل سیاسی (و نه لزوما در درون يك تشکیلات) ترغیب و تشویق مینمودند. در شرایطی که هنوز جنبه سیاسی اختلاف روشن نیست و با آنقدر روشن نیست که در واقع تمایز آشکاری را نشان دهد که بیانگر درك مشخصی از رابطه انقلاب و ضد انقلاب باشد، اعمال اصل دمکراسی در مبارزه سیاسی و ایجاد شرایط مساعد جهت بیان آزادانه نظرات، فعالیتها و تبلیغات سیاسی برای طرفین درگیری از مهمترین وظایف نیروهای سیاسی محسوب میگردد. بگذارد توده های وسیع مردم و نیروهای انقلابی در مبارزه فعال سیاسی، در مورد حقانیت یا عدم حقانیت طرفین قضاوت نموده و پی به ماهیت واقعی آنها ببرند. از اینروست که ما وظیفه محوری و اساسی نیروهای سیاسی را در چنین شرایطی این میدانیم که دو نیروی متخاصم را به قبول رعایت اصول دمکراتیک و ادامه مبارزه خود در شکل سیاسی اشراف داشته و هرگونه بسط مدخلات بیشتر از سوی این نیروها را باید به منزله دخالت آشکار در درون این سازمان و زیرپانهادن اصول اولیه دمکراسی ناظر بر جنبش انقلابی قلمداد نمود.

اکنون باید دید که گروهها و سازمانهای سیاسی که بدنبال این واقعه به تکاپو افتادند تا نسبت به این حادثه " برخورد فعال " داشته

باشند، چگونه برخورد کردند و از این "فعالیت" چه اهدافی دنبال میکردند.

بدنبال درگیری ۴ بهمن ماه، تا آنجائیکه به برخورد در مورد واداشتن د و نیروی درگیر به ترك مخاصمه و پایان دادن به زد و خورد های مسلحانه مربوط میشود، ما هیچ بحثی نداریم و آنرا يك وظیفه انقلابی میدانیم. اما هنگامیکه نیروهای سیاسی پارا از این حد فراتر نهاد و شروع بدخالت آشکار در مسائل درونی این سازمان نمودند، این دیگر با هیچ مجوزی قابل توضیح نیست.

کمیسونی با شرکت برخی نیروهای سیاسی تشکیل میشود تا ضمن بحث پیرامون این درگیری و مشخص کردن عاملین آن، راه حلی برای آن پیدا کند. با نظری بر عملکردهای این کمسیون و اهداف آن بخوبی تمایلات واقعی و عملی نیروهای شرکت کننده در آن آشکار میگردد. این نیروهای سیاسی گویا تصور میکنند که بهنگام بوجود آمدن چنین حوادثی در يك سازمان سیاسی، میتواند کمیسونی از نیروهای سیاسی و آنها با هر گرایش سیاسی - طبقاتی تشکیل شود و نسبت به مسئله ای که آنها مسئله سیاسی - طبقاتی است، رسیدگی کرده و راه حل مناسبی برای حل و فصل اختلافات میان نیروهای درگیر آن بیابد که گویا صحبت بر سر يك مبارزه طبقاتی نیست و سازمانهای سیاسی موجود بهر حال تمایلات سیاسی این یا آن قشر، این یا آن طبقه اجتماعی را نمایندگی نمیکند. کوه فکری این جریانات سیاسی - که خود دارای اختلافات عمیق سیاسی بوده و برخی از آنها در يك جنگ شدیدی نیز با یکدیگر درگیراند و هنوز نتوانسته اند برای حل اختلافات خود راه حلی بیابند - تا آنجائی است که قصد دارند به اختلافات درونی يك سازمان سیاسی رسیدگی کرده و راه حل مناسبی برای آن پیدا کنند. از نظر ما این روش سیاسی در قبال چنین حوادثی، آشکارا بیانگر تمایلات سیاسی محیی است که هدفش دخالت آشکار در مسائل درونی سازمانهای مختلف است.

هیچ شکی نیست که منافع جنبش ایجاب مینماید، در رابطه با

درگیری مسلحانه ای که در سازمان چریکهای فدائی خلق ایران (اقلیت) رخ داده است سازمانهای سیاسی دخالت نمایند و مانع گسترش آن گردند . زیرا تا هنگامیکه روشن نگردیده است که این جدال مسلحانه ، جدال بین انقلاب و ضد انقلاب بوده ، آشکارسا را بیانگر نقض اصول اولیه دمکراتیک در جنبش انقلابی خلقهای میهنمان از سوی این سازمان است . از اینروست که باید هرچه سریعتر و قاطعانه تر بان پایان داده شود . اما در این کشاکش وظیفه نیروهای سیاسی این نیست که به بهانه پیدانمودن علل درگیری و روشن نمودن عاملین آن ، بر توقف فعالیتهای سیاسی سازمان مزبور صحه بگذارند ، افراد آنرا بیک معنی زندانی کنند و به " محاکمه " فرا بخوانند . این نقض آشکار اصول دمکراتیک ناظر بر مناسبات گروهها و سازمانهای سیاسی در شرایط کنونی است . و همانگونه که ما گفتیم اگر مسئله بر سر واداشتن د و طرف خاصه به پایان درگیری و ادامه مبارزه بشکل سیاسی اش بود ، بیشک ما نیز تائید مینمودیم . اما واقعیت این است که گروههای شرکت کننده در " کمیسیون تحقیق " روش عکس این قضیه را دنبال نمودند . برای مثال به اطلاعیه شماره ۴ " شورایحالی سازمان چریکهای فدائی خلق " مراجعه کنید ، در آنجا آمده است : " درودسته توکل علیرغم آنکه تحت فشار نیروهای انقلابی با تشکیل کمیسیونی مرکب از ۰۰۰ " (تاکید از ما است) . آیا این کلمات پنحوپارزی این واقعیت را نشان نمیدهد که برخی نیروهای سیاسی یکی از طرفین درگیر را تحت فشار قرار داده تا برای بررسی علل این حوادث به کمیسیونی مرکب از ۰۰۰ تن دهد ؟

گذشته از روش غیر دمکراتیک که این نیروها در بررسی علت درگیری در پیش گرفتند ، آنها کوشیدند با طرح یک بحث کاملاً انحرافی ، یعنی اینکه چه کسانی درگیری را آغاز کرده اند یا بحبارت دیگر چه کسانی عامل درگیری بودند ، آگاهانه و بشکل غیراصولی پائین مخاصمات دامن زده و بدین طریق از یکسو ذهن توده هارا نسبت به بررسی اصولی موضوع منحرف ساخته و از سوی دیگر مجوز " قانونی " برای

د خالت خود دست و پا کنند .

روشن است هنگامیکه اختلافات درونی به زد و خورد مسلحانه کشیده میشود ، در اینجا دیگر نمیتوان از شروع کننده درگیری صحبت کرد . چراکه در اینجا سخن بر سر تغییر در اشکال مبارزه است و نه محتوی آن . طبیعی است از نقطه نظر حقوق بورژوازی که تصور میکند جنایت آنجائی صورت میگیرد که قتل اتفاق می افتد ، باید چنین قضاوت نماید ، در حالیکه از نقطه نظر مارکسیسم جنایت نیز یک مفهوم طبقاتی است . جنایت میتواند بدون آنکه کسی کشته شود یا خونی ریخته گردد ، بوقوع پیوندد ، مثلا هنگامیکه یک سازمان سیاسی که در راس یک جنبش قرار دارد با امپریالیسم سازش میکند و انقلاب را به ضد انقلاب تحویل میدهد ، این یک جنایت آشکاری است ولو اینکه در عمل حتی خون کسی ریخته نشود . با اعتقاد ما طرح مسئله باین شکل که کدامیک از طرفین تدارک حمله مسلحانه را دید و یا اینکه چه کسی اولین گلوله را شلیک کرد ، یک بحث کاملاً انحرافی است که بیانگر حقانیت هیچیک از طرفین نمیتواند باشد و این امر حاصلی جز تحمیق توده ها ، مشوب نمودن ذهن آنها ، و منحرف نمودن افکار عمومی جنبش در بر نخواهد داشت . در این واقعیه اگر قرار است جنایتی اتفاق افتاده باشد ، واقعیت این است که مسئولیت آن تماماً بگردن کلیه اعضا و کادره های این سازمان است و همه آنها هستند که باید بطور مشخص به توده های مردم و نیروهای انقلابی پاسخ اعمال خود را بدهند .

د خالت آشکار در مسائل درونی سازمانهای سیاسی ، تقویت نه تنها جناح مورد حمایت بلکه سرکوب سیاسی جناح دیگر و تلاش برای سوء استفاده از این مخاصمات در جهت منافع تنگ نظرانه گروهی این روشها دیگر اسمش مبارزه سیاسی نیست ، چاره جوئی و رقص موانع و مشکلات جنبش نیست ، خیلی ساده و روشن توطئه چینی است ، قلع و قمع قهرمانی-گروههای سیاسی و قلدر بازی سیاسی است . ما معتقدیم روشی که این نیروهای سیاسی در قبال این درگیری اتخاذ

کردند، نتیجه اش بسط اختلافات در شکل نویسی است. این نیروها يعوض آنکه بکوشند این فضای متشنج را آرام نموده و دوطرف درگیر را وادار به مبارزه سیاسی نمایند، خود آتش بیار محرکه شده و بسا طرح این مسئله انحرافی که عامل درگیری چه کسی است و نیز با "محرفی" آن در سطح جنبش، ضمن دامن زدن باین اختلافات بشکل غیراصولی صف آرائی نویسی را در جنبش بر پایه اهداف و برنامه های سیاسی خود، به مبارزه تحمیل نمودند. نیازی به اثبات نیست که این موضع بغایت اپورتونیستی عواقب بسیار ناگوار خود را بر جنبش ضد امپریالیستی - دمکراتیک خلقهای میهنان دنبال خواهد داشت که نتایج طبیعی آن قطعا در آینده گریبان همه این نیروهای سیاسی را که اینهمه "دلواپس" این رویداد هستند، خواهد گرفت.

واقعیت این است که جنبش انقلابی در ایران چه تا آنجائیکه به کمونیستها مربوط میشود و چه تا آنجائیکه به نیروهای غیر کمونیستی که در مجموع در چارچوب نیروهای انقلاب جای میگیرند مربوط می شود در وضعیت نامساعدی بسر میرد. بن بست خط مشی های سیاسی، آلترناتیوها و بحرانهای تشکیلاتی همراه با تسلط جمهوری اسلامی و سرکوبهای وحشیانه این رژیم بیش از پیش به تشدید بحرانهای عمومی درون سازمانهای سیاسی دامن زده است. دردناک تر آنکه در چنین شرایطی عده نیروهای مدعی کمونیسم بجای پاسخگویی باینکه چگونه میتوانند انقلاب را عملا بجلو سوق داده و چگونه و بسا کدام روشهای اصولی میتوانند بر این ضعفها و نارسائیها فائق آیند، بیشتر به مبارزه ای غیر اصولی با یکدیگر مشغولند و با اتخاذ روشهای کاسبکارانه در مناسبات سیاسی و سازمانی خود می کوشند تا آخرین دستاورد هائی را که هرچه بیشتر محدود و محدود تر شده است از یکدیگر برابیند، تا بخیال خود موقعیت خویش را در این جنبش تحکیم نمایند.

تجربیات تمام جنبشهای انقلابی و از آنجمله تجربه مبارزه انقلابی

در جامعه خود ما نشان داده است که همواره در جریان يك مبارزه حقیقتاً انقلابی و بر پایه تحقق وظایف و پراتیک واقعا انقلابی است که صف آرائی نوینی در جنبش شکل میگیرد، صف آرائی که نه تنها بر يك مبنای اصولی در حل مسائل اساسی انقلاب استوار است بلکه حتی از نظر روشهای شکل گیری خود نیز انقلابی است. این اتحاد های واقعی و این تجمع نیروها در مقیاس گسترده در عمل مرزهای انقلاب را با اپورتونیسم، رویزیونیسم و فرمیسم هرچه بیشتر تعریف نموده و برای توده ها روشن مینماید و آنها را بیش از پیش در يك مبارزه زنده ملی و طبقاتی تربیت می کند. اما بموازات این پروسه، همواره پروسه متضادی نیز وجود دارد که در جهت عکس آن عمل میکنند. در شرایطی که نیروهای فعال انقلابی در ضعف و ناتوانی بسر میبرند، این پراتیک اپورتونیستی، رویزیونیستی و فرمیستی است که میکوشد بر پایه اهداف و برنامه های خود و بر پایه همان پراتیک معین طبقاتی اش شیوه های منحطی را در مبارزه مرسوم دارد و صف آرائی نوینی را بسر پایه اهداف خود شکل دهد که وجه مشخصه آن کوشش در جهت تحمیل توده ها، محدود نمودن دامنه مبارزه، اتحاد های نامقدس توطئه چینی و در يك کلام به انحراف کشاندن مبارزه توده ها و پاسیو نمودن نیروهای فعال انقلابی است. هیچ شکی نیست که این روشها هرچه بیشتر گسترش یابد تمامی این جریانات سیاسی را به ورشکستگی کامل سیاسی میکشاند و منجر به تلاشی آنها میگردد. قدرتمندی انقلاب در گرو مبارزه انقلابی است و اتحاد های واقعی و گسترش سازمانهای توده ای نیز در چارچوب مبارزه انقلابی امکانپذیر است. رها نمودن این مبارزه، چسبیدن به روشهای مبتذل به منظور محدود نمودن دامنه عمل یکدیگر، تلاش غیر انقلابی در متلاشی ساختن سازمانهای سیاسی و ملحق نمودن نیروهای آنها بخود، پروسه ابتدال جنبش را نشان میدهد.

روشی که برخی گروههای سیاسی در قبال حوادثی که امروز در سازمان چریکهای فدائی خلق (اقلیت) رخ داده، اتخاذ نمودند

بیان حقایق این پروسه منفی در جنبش ما است و از نظر ما
محکوم است .

ما از توده های وسیع مردم و نیروهای حقیقتا انقلابی می خواهیم
که با تمام تلاش و توان خود بر علیه این جو اپورتونیستی در جنبش
مبارزه نمایند و ضمن دامن زدن بیک مبارزه فعال انقلابی بکوشند
این سیاستها را به شکست بکشانند .

با ایمان به پیروزی راهمان
چریکهای فدائی خلق ایران (ارتش رهاشیخس خلقهای ایران)
۶۴/۱۲/۵

زنده بباد جنگ خلق! زنده بباد ارتش خلق!

انتشارات: چریکهای فدائی خلق ایران
(ارتش رها بیخس خلقهای ایران)